

سعدی در کیش



مؤلف : دکتر سیدجعفر حمیدی



به مناسبت همایش جهانگردی در جمهوری اسلامی ایران

اسفندماه ۱۳۷۶

جزیره کیش

شابک ۹۶۴-۹۱۵۰۷-۲-۲
ISBN 964-91507-2-2

مؤسسه فرهنگی انتشاراتی بهشت اندیشه

قیمت ۶۰۰ تومان

اسعدی در کیش

مؤلف: دکتر سید وحید حسینی

اسکن شد

سعدی در کیش

مؤلف: دکتر سید جعفر حمیدی

مؤسسه فرهنگی انتشاراتی بهشت اندیشه
با همکاری
اداره فرهنگ و ارشاد اسلامی جزیره کیش



Behesht - Andisheh
Cultural & Publishing House
(B.A.C.P.H)

مؤسسه فرهنگی انتشاراتی بهشت اندیشه
نشانی: شهر قدس - صندوق پستی ۱۱۴-۳۳۶۵۱
تلفن ۲۴۷۰۰ - ۰۲۶۶۹

نام کتاب : سعدی در کیش
مؤلف : دکتر سید جعفر حمیدی
ناشر : مؤسسه فرهنگی انتشاراتی بهشت اندیشه
نوبت چاپ : اول
تیراژ : ۳۰۰۰
شابک : ۹۶۴ - ۹۱۵۰۷ - ۲ - ۲
ISBN 964 - 91507 - 2 - 2
حروفچینی و صفحه‌آرایی : طنین رایانه
سال چاپ : ۱۳۷۶
لیتوگرافی : شاکر
چاپ : چاپ صادق

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۵	مقدمه
۱۱	پیشینه تاریخی و جغرافیایی کیش
۲۹	سعدی در کیش
۴۹	حریره، گذرگاه سعدی در کیش
۶۴	حکیم شمس‌الدین محمد کیشی
۸۳	هندورابی مجاور کیش. مرجان سنگی خلیج فارس
۹۵	جزیره قشم
۱۱۵	هرمز یا جرون، گذرگاه شاعران
۱۳۳	امامقلی خان، فاتح قشم و هرمز
۱۵۷	فهرست اعلام
۱۹۳	مآخذ و مراجع

مقدمه

چنانچه از متن کتاب گلستان سعدی در باب سوم - در فضیلت قناعت - برمی آید، این شاعر و سخنسرای بزرگ، علاوه بر سفرهای بسیار که یک دوره طولانی سی ساله را در بر می گیرد، سفری نیز به جزیره کیش داشته است اما زمان وقوع و علت این سفر و محل دقیق توقف او در جزیره، از گزارش گلستان مستفاد نمی شود. در این کتاب با شواهد و مدارک تاریخی، زمان سفر او به کیش مشخص شده است. چنان که می دانیم جزیره کیش در زمان اتابکان فارس در قلمرو این خاندان بوده و از امنیت و رونق بسیار برخوردار گردیده بود و سعدی به اتکای همین امن و آسایش که در آن عصر در فارس و بنادر حاکم بوده با خیالی راحت و آرام به جزیره کیش سفر کرده است.

به نظر می رسد که این سفر سعدی به جزیره قشم بوده است نه به کیش، زیرا در قرن هشتم هجری کیش به قشم اطلاق می شده است اما این نظر را نمی توان بدون اشکال بیان داشت زیرا در همان زمان جزیره کیش نیز دارای رونق و اعتبار بوده است مخصوصاً از قرن پنجم هجری که بندر معتبر سیراف بر اثر زلزله و ویرانی از رونق افتاد و اقتصاد و تجارت آن به کیش منتقل شد و اعتبار کیش چندین قرن دوام

یافت. بدون شک سعدی هم در عصر رونق کیش به آنجا مسافرت کرده است زیرا همین رونق و رواج بوده که کاروان‌های گرانبار و حامل کالا را از اقصی نقاط کشور و جهان به خود جذب و جلب می‌نموده است به طوری که در آن کاروانها فقط محموله یک بازرگان به صد و پنجاه شتر بار می‌رسیده است.

مسأله دیگری که محل دقیق سفر و توقف سعدی را برای ما دچار مشکل می‌نماید همان حمل بار است اگر فرض کنیم که این بازرگان به اندازه صد شتر بار در کشتی داشته و به کیش می‌برده و شتر را واحد حمل بار بدانیم تردیدها برطرف می‌شود اما اگر بارها رأساً و مستقیماً بوسیله شتر حمل می‌شده، رفتن این نفرات شتر به جزیره که بجز راه دریایی راه دیگری ندارد غیر ممکن می‌نماید مگر این که شترها بوسیله کشتی حمل می‌شده‌اند که این به واسطه کثرت شتر تا حدودی امکان پذیر نمی‌باشد. پس می‌توان حدس زد که سعدی به بندر (جرون) که همان هرمز قدیم است سفر کرده است و می‌دانیم که پس از ویرانی هرمز قدیم که در ساحل بوده و به خشکی راه داشته است، موقعیت تجاری و نظامی آن به هرمز جدید که همان جزیره هرمز باشد منتقل شد. تقریباً کمتر از یک قرن بعد از سعدی، پادشاه هرمز از حافظ شاعر نامدار قرن هشتم دعوت کرد تا از آنجا بازدید نماید و چنانکه مشهور است این سفر نافرجام ماند. خواجه کرمانی، شاعر معاصر حافظ نیز سفری به جرون یا هرمز داشته است که در آنجا دچار دل‌تنگی و گرفتاری فراوان شده است اما از گفته‌های خود سعدی می‌توانیم پی ببریم که این سفر در خود جزیره کیش بوده و اگر گفته است: «بازرگانی را شنیدم که صد و پنجاه شتر بار داشت و چهل بنده خدمتکار» دلیل آن نمی‌شود که همه بارهای شتران و همه خدمتکاران در آن شب معهود با این بازرگان در جزیره بوده‌اند. از طرفی می‌گوید:

«شی در جزیره کیش مرا به حجره خویش خواند و همه شب نیارمید از سخن‌های پریشان گفتن» پس احتمال این که این ملاقات در جزیره کیش روی داده

باشد بسیار است. امروزه هنوز هم آثار ویرانه‌های شهری در ساحل شمال غربی کیش وجود دارد به نام «هریره» یا «حریره» که خود موضوع مقاله مفصلی در همین کتاب می‌باشد. این قسمت از جزیره از روزگاری آباد و پر رونق و از آمد و رفت بازرگانان، سیاحان و نظامیان برخوردار بوده است و چنان شایع است که توقف سعدی در کیش در همین محل صورت گرفته است. اگر ما بنا را بر همین اصل بگذاریم چندان به بیراهه نرفته‌ایم زیرا در عصر سعدی، اتابکان فارس، تقریباً بیشتر بنادر و جزایر خلیج فارس و دریای مکران (عمان) را در تسلط خود داشتند و باز هم می‌دانیم که اتابکان فارس به واسطه حسن تدبیر و ثبات رای، هم از تجاوز قوم خونخوار مغول به فارس جلوگیری کردند و هم به آبادی و عمران و تأمین امنیت و رفاه فارس و سواحل پرداختند و جزیره کیش در زمان آنان آنچنان آباد و معمور بوده که دولخانه نامیده می‌شده و محل حضور و تجمع مسافران، سیاحان و بازرگانان بوده است. پس بعید نمی‌نماید که سعدی در همین جزیره توقف نموده است.

در این مجموعه، کوشیدم تا ابتدا به مقاله‌ای در مورد کیش و پیشینه تاریخی آن بپردازم. سپس چگونگی سفر سعدی به جزیره کیش را آوردم، آنگاه مقاله بندرگاه (حریره) در کیش که به احتمال قوی همان جایی است که سعدی، شبی را با بازرگان معهود در آنجا ملاقات داشته است آوردم. حکیم شمس‌الدین محمد کیشی که از عرفای نامدار قرن هفتم کیش و مقیم شیراز بوده نیز عنوان مطلب بعدی قرار گرفت. جزیره هندورابی، جزیره قشم و جزیره هرمز یا «جرون» گذرگاه شاعران، و بالاخره آخرین مطلب کتاب «امام‌قلی خان فاتح قشم و هرمز» عناوین دیگر کتاب شد.

امید است با این وجیزه، گوشه‌ای از خاطرات سعدی سخنسرای نامی ایران و نیز گوشه‌هایی از اوضاع اجتماعی، فرهنگی و اعتقادی مردم میهن عزیزمان در روزگاران گذشته روشن گردد. در اینجا لازم می‌دانم که از مسوولان محترم سازمان

عمران منطقه کیش ، اداره فرهنگ و ارشاد اسلامی کیش ، ستاد اقامه نماز کیش ،
بویتزه برادر گرامی آقای عزت ... صالحی که موجبات چاپ این کتاب را فراهم
نمودند تشکر و قدردانی نمایم . همچنین از مسوولان موسسه فرهنگی انتشاراتی
بهشت اندیشه مخصوصا برادر گرامی آقای ابوالفضل نجفی ونیز از کارکنان
حروفچینی ، صفحه آرای ، چاپ و صحافی کمال تشکر را دارم .

سید جعفر حمیدی



کیش ————— عکس از نشریه مناطق آزاد

پیشینه تاریخی و جغرافیایی کیش

پیشینه تاریخی و جغرافیایی کیش

جزیره کیش که از زبان سیاحان و جغرافی نویسان قدیم به جزیره‌ای سرسبز و آباد و پر از درخت و نخلستان و مزارع اطلاق می‌شده در تقسیم بندی جغرافیایی گذشته از کوره (اردشیر خوره) به حساب می‌آمده است. نام‌های دیگر آن کیس، کیان و معرب آن قیس بوده است. این جزیره در ۱۷ کیلومتری بندرگز، ۳۹ کیلومتری جزیره هندورابی ۸۷ کیلومتری جزیره سیری و ۹۰ کیلومتری غرب بندر لنگه در خلیج فارس و در استان هرمزگان قرار دارد و یک کانال ۱۸ کیلومتری قابل کشتیرانی آن را از خشکی جدا کرده است.

کیش به معنی ترکش یا تیردان است و چون شکل جزیره همانند ترکش است از این جهت آن را کیش نامیده‌اند فرهنگ نویسان در تعبیر آن گفته‌اند که چون از بلندی به جزیره نگاه کنند آن را به شکل ترکش می‌بینند، اما این شباهت بیشتر درباره جزیره قشم صادق است. برای وجه تسمیه کیش و ارتباط با قیس، مورخان داستان مجعولی را ساخته‌اند که این داستان در کتب تاریخی قدیمی از جمله در تاریخ و صاف فضل‌الله بن عبدالله شیرازی ذکر شده است اما بدون شک این نام، مثل سایر نامهای این نواحی مانند لارک، خارک، چارک، هندورابی، چيرو، شتوار،

لاوان ، تنب ، قشم ، و غیره ، همه ریشه از زبان قوم مشهور عیلامی یا آلامی دارند که از سه هزار تا هزار و چهار صد قبل از میلاد در سراسر نواحی خلیج فارس ساکن بوده‌اند . فضل الله شیرازی معروف به وصاف الحضرة در کتاب خود - تاریخ وصاف - از جزیره کیش تعریف فراوان کرده و داستان قیس را نیز بیان نموده است (جزیره قیس که امروز از معظمت جزایر فارس است و در بسیط آفاق ذکر آن به هر زبان سایر و در هر مکان دایر ، مجلوبات بلاد هند و سند و اقصای چین و ترکستان در معرض فرضه^۱ (بارانداز) آن عرضه می‌کنند و غرایب و طرایف نفایس مصر و شام و قیروان در رسته^۱ آن رونقی می‌یابد).

وصاف الحضرة آنگاه اضافه می‌نماید که (جزیره قیس در قرون سالفه و عهود سابقه قطعه زمین خراب بوده ، در میان دریائی از حوادث فلکی فراوان ، در عهد توران شاه بن عمادالدوله ، قاورد بن جغری بیگ که مملکت کرمان در تحت تصرف او قائم بود، آن را فرضه^۲ سواحل ساخت چنانکه در مبادی دولت آل بویه، معظم ترین فرضه در جزایر معموره سیراف «بندر طاهری» بود)^۲

وصاف الحضرة بعد از تعریف و تمجید از آبادی و عمران و وسعت و عظمت و ذکر حال ائمه محقق و علمای مدقق سیراف به داستان قیس پرداخته که مضمون آن چنین است : ناخدائی بود در سیراف اندک بضاعت و بسیار قناعت به نام قیصر که پس از مرگ ، سه پسر از او باقی ماند، بزرگتر همه قیس نام داشت ، برادران اندوخته پدر را در کوتاه مدت تبذیر کردند و با شروع فقر ، توری ماهیگیری برداشتند و به سوی جزیره‌ای دیگر نقل مکان کردند و با صید ماهی در آن جزیره امرار معاش نمودند . یکی از ناخدایان سیراف که عازم بلاد هند بود ، طبق رسم معمول قبل از سفر از هرکس مالی یا پولی جهت تبرک می‌گرفت و در بازگشت متاعی یا کالائی برای صاحب مال یا پول می‌آورد . این بار که ناخدا از هرکس چیزی گرفت ، مادر آن سه برادر که از مال دنیا به جز یک گربه نداشت آن را به ناخدا سپرد تا در هند برایش

بفروشد. وقتی که ناخدا به هند رسید و کالاهایش را فروخت، مطابق مرسوم در مهمانی راجه محل حضور یافت در حین صرف طعام موشهای فراوان دید که در اطراف سفره در حرکت بودند و چند نفر خوب به دست، آنها را می راندند اما چاره نمی شد. ناخدا فرصت را غنیمت شمرد و پیغام داد گربه را از کشتی به مجلس آوردند، همین که چشمش به موش ها افتاد مثل ببر گرسنه به میان آنها افتاد و به قلع و قمع پرداخت و در عرض چند دقیقه همه موش ها گریختند. راجه از دیدن این منظره بسیار شادمان شد و از ناخدا پرسید، این چه حیوانی است گفت در کشور ما به آن گربه گویند و بعد ماجرای پیرزن و مالکیت او برگربه را اعلام داشت. راجه دستور داد درازای این خدمت یک کشتی پر از کالا همراه کشتی ناخدا جهت پیرزن فرستاده شود، ناخدا پس از خرید کالاهای مورد نیاز در حالی که کشتی مملو از اجناس برای پیرزن را به دنبال کشتی خود می برد به سوی سیراف بازگشت و ماجرا را به پیرزن خبر داد. او هم به فرزندان خود اطلاع داد و آنها به سیراف بازگشتند و کالاها را به جزیره بردند و آنچه که لازم بود فروختند و وسایل ضروری تهیه کردند و با هزینه این کالاها به عمران و آبادی جزیره پرداختند و از آن پس جزیره را (قیس) نامیدند آنگاه مادر خود را هم به جزیره بردند و حکومت بنی قیصر را بنا گذاشتند و سال ها در جزیره به حکومت خود ادامه دادند.

این داستان نمی تواند معتبر باشد اما طایفه ای به نام قیصر در کیش سالها حکومت کرده است. این خاندان گویا تا زمان اتابکان فارس قدرت و نفوذ خود را حفظ کرده است. زمانی که اتابکان سلغوری فارس، کیش را از تسلط دیلمیان خارج ساختند حکومت محلی بنی قیصر سر از اطاعت اتابکان باز زد. اتابک سنقر در سال ۵۴۳ هـ ق با فتح شیراز حکومت سلغوری را تشکیل داد. اتابک ابوبکر سعدبن زنگی (۶۲۳-۶۵۸) برای دفع آخرین سلطان بنی قیصر به فکر چاره افتاد پس سیف الدین ابونصر حاکم جزیره هرمز را مأمور دفع فتنه بنی قیصر نمود. سیف الدین

با جهاز و سرباز به کیش لشکر کشید و بنی قیصر را سرنگون کرد اما پس از چندی خود دچار غرور شد و سراز چنبر طاعت و پیمان اتابک بیرون زد و بر تمام جزیره کیش و مال التجاره و ثروت آن دست یافت. اتابک سنقر، سپاهی را به سرداری صلاح الدین محمود لر که از اعیان درگاه و بزرگان لشگر بود به دفع او فرستاد و او کیش را از تصرف سیف الدین ابونصر در تاریخ سه شنبه چهاردهم محرم سال ۶۲۸ هـ ق خارج ساخت. اتابکان فارس سپس قدرت و نفوذ خود را به جزایر و سواحل دیگر خلیج فارس از جمله بحرین که (اوال) نامیده می شد و قطیف و احسا و سایر نواحی گسترش دادند.

جزیره کیش در دوره دیلمیان، همچنین در زمان اتابکان از رونق و اعتبار ویژه برخوردار بود مخصوصاً در عصر اتابکان شهرت و آوازه کیش به اقصی نقاط جهان رسید و بازرگانان و ناورانان از هر گوشه جهان بدان جا روی می آوردند. بازارهای وسیع و کاروانسراهای بزرگ، مال التجاره و مسافران بسیار را در خود جای داده بودند. اتابک ابوبکر بن سعد بن زنگی، ممدوح سعدی، جزیره را (دولتخانه) نام نهاد و پاره ای از گنجینه های خود را به آنجا منتقل نمود.

کیش از قرن پنجم تا آخر قرن هفتم هجری آبادترین دوره خود را می گذراند و سعدی در قرن هفتم یعنی در زمان رونق کیش، آنجا را دیده است. در این زمان، جزیره مرکز سیاسی و تجاری و معتبرترین مرکز کشتیرانی خلیج فارس محسوب می شد، و بندرگاه معتبری برای ورود و خروج کشتی های چین، هند، بصره و بغداد بوده است.

آبادی‌های کیش:

(جزیره کیش دارای چهار روستا به اسامی سفیل (سفین - سفید) و سه جم و دیهو و باغومی باشد. علاوه بر این یک بندر دارد به نام ماشه. بندر دیگری که تنها خرابه‌ای از آن باقی مانده بندر حریره (HARIRA) است و گویا این همان ناحیه‌ایست که مصلح‌الدین سعدی شیرازی در هنگام سفر به کیش در آنجا توقف کرده است. ماشه: مرکز جزیره کیش است و ادارات و بازار جزیره در این قسمت قرار دارد ماشه دارای هشت باب مسجد است.

سفین (صفین): روستای دیگر جزیره است که تا ماشه حدود ۱۲ کیلومتر فاصله دارد در سفین نیز سه باب مسجد وجود دارد.

دهویه یا دیهو: روستای دیگری است که سه کیلومتر از ماشه فاصله دارد و یک باب مسجد در آن موجود است.

سه جم: در مغرب ماشه قرار دارد و فاصله آن تا ماشه ۲ کیلومتر است روستای سه جم نیز دارای یک باب مسجد است.

باغویا یا باغویه در پانزده کیلومتری جنوب غربی ماشه قرار دارد که در این روستا نیز یک باب مسجد قرار دارد.

قصبه ماشه در شمال خاوری جزیره واقع شده دارای بازار قدیمی، دکان‌ها ساختمان‌ها، مسجد و گمرک خانه است. یک برج قدیمی ویران و بقایای یک قلعه در این محل وجود دارد در کتاب جغرافیا و اسامی روستاهای ایران نام آبادی‌های کیش بدین شرح آمده است (ماشی، ده، هله، سفیل، فلی)^۳

کیش از نظر فرهنگ نویسان

محمد پادشاه متخلص به شاد مؤلف فرهنگ (آندراج) و رضاقلی خان هدایت در فرهنگ انجمن آرای ناصری گفته‌اند که: نام جزیره‌ای است از جزایر بحر عمان در حوالی فارس و آن را جزیره دراز خوانند و وجه این نام آن که چون از دور نظر کنند به ترکیب کیش یعنی جای تیر نماید و عربان، معرب کرده جزیره قیس نامند. لازم به یادآوری است که جزیره دراز نامی است که بر جزیره قشم اطلاق می‌شود.

محمد حسین بن خلف تبریزی، متخلص به برهان در فرهنگ برهان قاطع گفته است: کیش نام شهری است در جزیره‌ای از دریا و آن به هرموز اشتها دارد و وجه این، آن است که چون بر بلندی‌های اطراف هرمز برمی‌آیند مانند کیش که ترکش باشد به نظر در می‌آید.

صاحب برهان قاطع نیز کیش و هرمز را یکی دانسته است و این اشتباه باید بدین خاطر باشد که کیش مدت‌ها تحت سلطه حکام هرمز اداره می‌شده است هندو شاه نخجوانی معروف به شمس منشی که در قرن هشتم، فرهنگ صحاح الفرس را نوشته، گفته است: نام جزیره‌ای است در دریای پارس، جواهر و آلات فاخر و مروارید و قطعه و بالش‌های زر دوز از آنجا آرند و هوای آن بغایت گرم باشد. جمال‌الدین حسین اینجو، مؤلف فرهنگ جهانگیری نیز گفته است: نام جزیره‌ای است که به هرمز مشهور است و وجه تسمیه‌اش به این نام آن است که چون بر بلندی‌های اطراف آن برآیند در نظر مانند کیش نماید که ترکش باشد در فرهنگ ناظم الاطباء، فرهنگ رشیدی، لغت نامه دهخدا، فرهنگ فارسی معین و فرهنگ‌های دیگر نیز از کیش یاد شده است که بواسطه اطاله کلام از توضیح همه آنها خودداری می‌کنیم.

نظر سدید السلطنه کبابی:

درباره وجه تسمیه کیش و شباهت این جزیره به ترکش شک و تردید بسیار وجود دارد زیرا اولاً شکل جزیره بیضوی است و برخلاف گفته مورخان و فرهنگ نویسان به شکل ترکش نمی باشد ثانیاً تنها جزیره دراز، قشم است که به سبب طولانی بودن، شکل ترکش و تیردان را به خود گرفته است و این تداخل نام‌ها، مؤلفان و مورخان را دچار اشتباه کرده است چنانچه در چندین مورد، جزیره هرمز و جزیره کیش را یکی دانسته‌اند ضمناً قشم و کیش را هم یکی انگاشته‌اند.

با این که نگارنده این سطور در مقاله دیگر مفصلاً در مورد قشم و وجه تسمیه آن یاد کرده است اما احتمال می دهد که در گذشته جزیره کیش به قشم اطلاق می شده در حالی که بین دو جزیره ۱۶۵ مایل دریائی فاصله وجود دارد. این احتمال بدین سبب داده می شود که اولاً جزیره قشم تا بندر هرمز فقط ۲۰ کیلومتر و تا بندرعباس ۳۷ کیلومتر فاصله دارد و آمد و رفت بدین جزیره به واسطه نزدیکی به هرمز سهل تر بوده است تا رفتن به کیش ثانیاً جزیره قشم به ترکش و تیردان شباهت دارد نه کیش و احتمال قریب به یقین می رود که تا زمان سعدی یعنی قرن هفتم هجری، قشم را کیش می گفته‌اند بر رویهم جزیره امروزی کیش نیز از لحاظ سرسبزی و وضعیت طبیعی، شباهت بسیار به همان جزیره ای دارد که مورخان و مسافران از آن یاد کرده‌اند.

محمد علی سدید السلطنه کبابی، مؤلف کتاب مشهور «بندرعباس و خلیج فارس» که خود از اهالی محل بوده و سالهای سال حکومت بندرعباس و مضافات آن و بندر بوشهر را به عهده داشته و صاحب تألیفات عدیده می باشد. درباره جزیره کیش بدین گونه اظهار نظر کرده است (جغرافیای خلیج فارس، از تألیفات احمد خان دریاییگی است که سی سال مقیم بنادر می باشند، ثلث ایام

توقف را حکومت بنادر یا نیابت حکومت آن نقاط داشته ، در احوال جزیره قیس فرماید : مالک آن جزیره بنی قوام ، و به شیخ بندر چارک اجازه دهند ، در عرض بیست و شش درجه و بیست و سه دقیقه ، طول ۵۴ درجه و یک دقیقه و نصف واقع و بیضاوی شکل است . امتداد آن هشت میل و نصف و عرض آن چهار میل و نصف شود . و هیجده میل دور از بندر چارک است و مطالبی که راجع به کیش یا قشم حالیه است نسبت به آن جزیره دهند از حکایت گریه و پیرزن و ملوک بنو قیصر و فرهاد میرزا معتمدالدوله هم در جام جم آرد و سهواً کیش را قیس داند . تتبع کنندگان جغرافیا همین که نقشه را بینند داند که کیش یعنی ترکش ، شکل جزیره قشم است پس باید اقرار کنیم که بنو قیصر در قشم سلطنت داشته نه در قیس و حتماً همین است به واسطه این که جزیره قیس را آن قدر اهمیت نیست . و کلنل راس ، قونسول جنرال انگلیس در خلیج فارس چون در جام جم دیده بود بنو قیصر در قیس سلطنت داشته اند ، بندر چارک را سیراف گمان کرده ، نظر به قرب جواری که با قیس دارد . ما در کتاب خود ثابت می کنیم که سیراف ، نه بندر طاهری است به عقیده مورخان و نه بندر چارک است به عقیده کلنل راس . و مقرر سلطنت بنو قیصر جزیره قشم بوده است . سیراف هم خاک آل حرم حاشیه است که بندر «نابند» و توابع آن از نخل تقی و عسلویه و بیدخان و سرویاش باشند ، نگارنده را هم در خصوص قشم و قیس با جناب دریا بیگی ، عقیده ، تؤام است ، نگارشات و صاف را که خلاصه کرده اند هرگاه به دقت کسی بخواند این عقیده را تصدیق کند)^۲

از نظر مورخان و جغرافی نویسان :

همان گونه که در صفحات قبل بیان شد فضل الله بن عبدالله شیرازی - وصاف الحضرة - صاحب تاریخ و صاف در قرن هشتم هجری یعنی عصر ایلخانان مغول ، بیش از همه مورخان از جزیره کیش یاد کرده است اما مورخان و جغرافی دانان قبل و بعد از او نیز در نوشته های خود از این جزیره نام برده اند .

یاقوت حموی مؤلف معجم البلدان گفته است: شهری که در جزیره کیش ساخته شده، بسیار زیبا و اطراف آن را عمارات عالی و باغ‌های دلگشا احاطه کرده است و کشتی‌هایی که بین هندوستان و خلیج فارس رفت و آمد می‌کنند در آنجا توقف می‌نمایند. در این شهر چند نفر را دیدم که در حکمت و ادبیات، تبحر کامل داشتند. در اطراف این جزیره، صید مروارید هم می‌شود و تمام جزایر همجوار تحت حکومت کیش است.

زکریای قزوینی متولد سال ۶۰۰ ه‍.ق ۵۸۲ شمسی که خود در قرن هفتم هجری یا سیزده میلادی این جزیره را دیده است، درباره جزیره، آب و هوا و تجارت و حکام کیش مفصلاً سخن گفته است (قیس یا کیش جزیره‌ای است در دریای فارس، محیطش چهار فرسخ است. مرکز جزیره شهری است با ساختمان‌های تازه و بسیار خوش منظره و زیبا، باروی محکم دارد، باغ‌های میوه در پیرامون شهر هست. این جزیره بندری است بسیار حیاتی. لنگرگاه کشتی‌هائی است که میان هند و ایران در سفرند، مصنوعات و کالاهای بسیار قیمتی، هر آن چه در هندوستان هست در این جزیره موجود است. از هر سو بازرگانان عربستان و ایرانی به جزیره می‌آیند و به داد و ستد سرگرمند.)

آب و هوا: قزوینی به آب و هوای کیش هم اشارت دارد که: آب آشامیدنی‌شان از چاه آب است. ثروتمندان از ساروج‌ها آب می‌خورند (از آب انبارهائی که با ساروج ساخته‌اند) هوايش فصل تابستان بشنوی اما نینى، تو گوئى که در خزانه گرمابه بسیار گرم نشسته‌ای.

حکام کیش: قزوینی می‌گوید: گویند در قدیم الایام در جزیره، مسند فرمانروائی ارثی بوده، پسر به جای پدر مرحوم شده حاکم می‌شد. یکی از این نوکیسگان ناخلف مردی بسیار ستمکار و ناهنجار بود. مردم کیش از آن بدکیش بداندیش به کلی به جان آمدند. ناچار دل به دریا زدند، از فرمانروای هرمز خواهش کردند که به جزیره بیاید و مردم در سایه حکمش بیاسایند. صاحب هرمز بیامد ساکنان جزیره کمکش کردند از شر حاکم پیشین خلاص شدند اما چندان نگذشته بود که می‌گفتند رحمت بر کفن دزد اولی. این ارباب نورسیده از هر بد جنسی بدتر بود. این باره نیز مخفیانه به فرمانروای شیراز پناه بردند که یا و این بلا را از جان ما دورکن، لشکریان شیرازی سوار بر بلم و کرجی رو به سوی کیش آمدند.

سپاهیان هرمزی که بسیار از شیرازی‌ها نیرومندتر و در نبردهای دریائی خبره‌تر بودند در سفینه‌ها نشستند و راه را بر آنها بستند اتفاقاً هرمزی‌ها در ساحلی، کشتی‌ها را ول کردند. و بر تپه‌ای دور از دریا به استراحت نشستند در این اثنا شیرازیان سر رسیدند، کشتی‌ها را خالی دیدند و همگی را آتش زدند و بدون هیچ مقاومتی به جزیره در آمدند و مالک جزیره شدند. چندین جزیره دیگر در پیرامون‌های کیش هست که همه زیر فرمان فرمانروای کیش هستند.^۵

کیش در زبان شاعران و ادیبان مخصوصاً در کلام سعدی نیز آمده است که در مقوله‌ای دیگر بدان می‌پردازیم علاوه بر این در این جزیره آباد علما و حکما و صوفیان بسیار زیسته‌اند که مشهورترین آنها مولانا شمس‌الدین محمدبن احمدالحکیم معروف به شمس‌الدین کیشی عارف و عالم قرن هفتم هجری و معاصر سعدی است که درباره او نیز به مقالاتی دیگر خواهیم پرداخت تنها بدین نکته اشارت می‌شود که (مجدهمگر) شاعر شیرازی قرن هفتم و معاصر سعدی در سال ۶۷۳ کتاب کلیله و دمنه بهرامشاهی را منظوم ساخته و به خط خوش برای شمس‌الدین محمد کیشی کتابت کرده و نظم خود را چنین آغاز کرده است:

به حکم و خواهش شمس الانام والمله

که دارد امرش بر سائق قدر پیشی

امام مفتی دوران ، محمد ادریس

خدایگان شریعت ، محمد کیشی

شمس الدین محمد دارای اشعار فراوان و نوشته‌های بسیار در عرفان است که از

کتاب معروف وی در علم نحو ، (کتاب الهادی فی النحو) را می‌توان یاد کرد .

کیش امروز : تا قبل از انتخاب جزیره کیش به عنوان یک مکان تفریحی در رژیم پیشین و ایجاد ساختمانهای ویلایی ، هتل ها ، بازارها ، گردشگاه‌ها و مراکز تفریحی ، تجارت جزیره به صورت محلی و ابتدائی و مبادله کالا بین آن و شیخ نشین‌های جنوب خلیج فارس مخصوصاً بنادر امارات متحده عربی انجام می‌گرفت. سازمان عمران کیش در مقابل خریدن زمین‌های اهالی بومی و تبدیل آنها به ساختمان‌های مدرن ، امتیاز تجارت آزاد با ارز دولتی را به آنان واگذار کرد و آنها وسایلی نظیر کالاهای صوتی ، وسایل برقی و اجناس لوکس دیگر را به جزیره وارد می‌کردند و به مسافران می‌فروختند گاهی این اجناس به بازارهای داخلی کشور نیز راه می‌یافتند . با اعلام بندر آزاد به این جزیره توسط شورای انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۸ نخستین گام در راه احیای تجارت و تجدید حیات بازرگانی این جزیره برداشته شد و به سرعت به سوی پیشرفت اقتصادی و تجاری پیش رفت و نام این جزیره ثروتمند و سرسبز قدیمی دوباره زنده شد به طوری که امروزه یکی از دیدنی‌ترین و زیباترین جزایر منطقه به حساب می‌آید.^۶

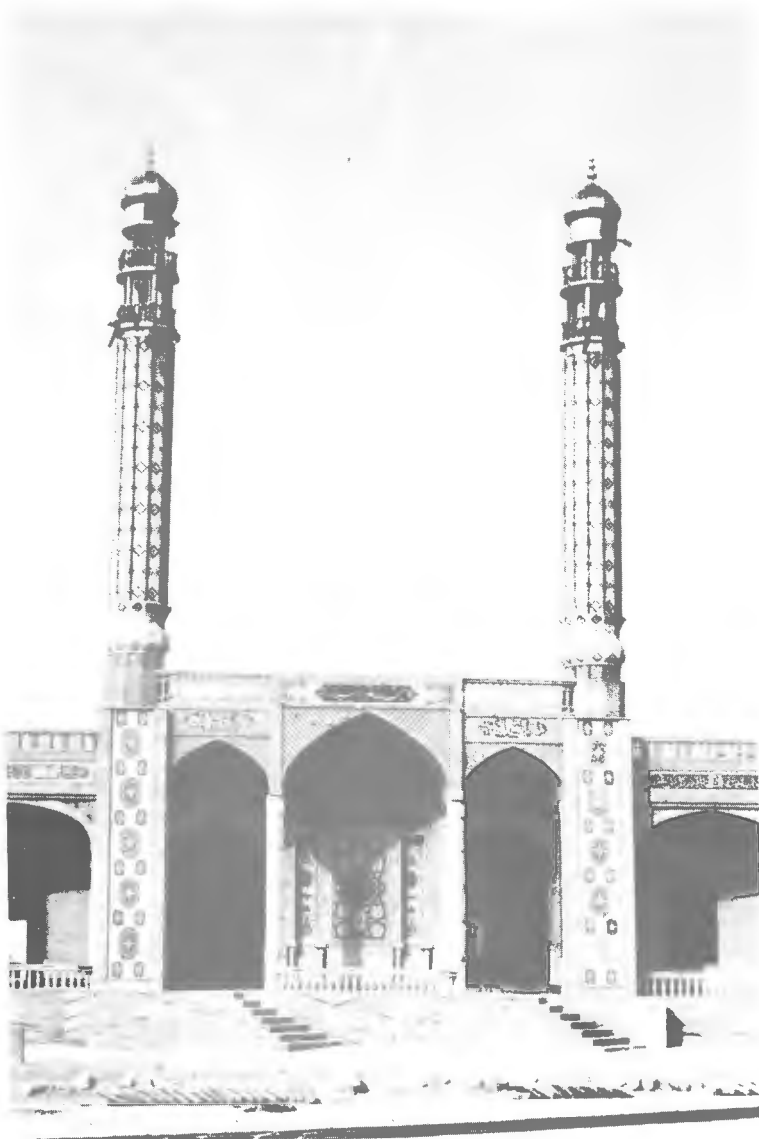
کنگره: به همت سازمان عمران منطقه آزاد کیش، از ۳۰ اردیبهشت تا اول خرداد ۱۳۷۵، کنگره خلیج فارس در فرهنگ و ادب پارسی در جزیره کیش برگزار شد، در این کنگره بیش از چهارصد نفر از محققان، دانشمندان، استادان دانشگاه‌ها، شاعران، نویسندگان از سراسر کشور حضور داشتند و مقالات مفصل و متعددی را در مورد خلیج فارس و بنادر و جزایر آن در تاریخ، جغرافی و ادب پارسی ارائه کردند. یکی از مواد قطعنامه کنگره، دائمی بودن آن اعلام شد بدین ترتیب که هر سال این کنگره عظیم برپا خواهد شد. کوشش و تلاش مسئولان منطقه آزاد کیش و مدیریت علاقه‌مند آن قابل ستایش است.

پی نوشت

- ۱ - فضل الله بن عبدالله شیرازی (تاریخ و صاف ، تهران ، ابن سینا ، افست رشدیه ، ۱۳۳۸ - ص ۱۷۰ - ۱۶۹
- ۲ - همان ، همان صفحه
- ۳ - نوربخش ، حسین (خلیج فارس و جزایر ایرانی) تهران سنائی ۱۳۶۲ ص ۳۳۴
- ۴ - کبابی ، محمد علی سدید السلطنه (بندرعباس و خلیج فارس) به تصحیح و مقدمه احمد اقتداری و به کوشش علی ستایش ، تهران دنیای کتاب ۱۳۶۳ ص ۲۸۸
- ۵ - قزوینی ، زکریا (آثار البلاد و اخبار العباد) ترجمه عبدالرحمن شرفکندی (هزار) تهران ، مؤسسه علمی اندیشه جوان ۱۳۶۶ ص ۵۳ - ۵۴
- ۶ - این مقاله در نشریه کیش نامه شماره ۱ پاییز ۱۳۶۹ درج شده است اما برای آگاهی بیشتر از جزیره کیش به کتاب تحقیقی (جزیره کیش و دریای پارس) تألیف ایرج افشار سیستانی ، تهران ، انتشارات معاصر ، تابستان ۱۳۷۰ مراجعه نمایید .



نخل درمیان ویلاهای کیش عکس از نشریه مناطق آزاد



مسجد حمد شعیان درکش

سعدی در کیش

سعدی در کیش

پس از درگذشت آخرین سلطان مقتدر ایلخانی یعنی ابوسعید بهادر (ف ۷۳۶ هـ ق) تا ظهور تیمور گورکانی (۷۳۶ - ۸۰۷ هـ ق) که در سال ۷۵۶ به قدرت و شهرت رسید، سرزمین‌های حکومت ایلخانان مغول در ایران به قطعات مجزا تقسیم و هر قطعه به دست امیری از امرای بزرگ این سلسله ایلخانی افتاد، اما این امران بیش از همین بیست سال فترت بین ابوسعید و تیمور نپائیدند و با درگذشت آخرین فرمانروای ایلخانی در سال ۷۵۶ سلسله ایلخانی به کلی منقرض شد. در این زمان کوتاه علاوه بر امرای مغول، پنج سلسله محلی دیگر نیز در نقاط مختلف ایران حکومت کردند که چند سلسله از آنها تا اوایل قرن هشتم نیز دوام یافتند. این سلسله‌ها عبارت بودند از امرای چوپانی در آذربایجان، امرای ایلخانی یا آل جلایر در عراق، آل مظفر و خاندان اینجو در فارس و سربداران در خراسان و سبزواری.

غیر از این پنج سلسله، امرای دیگری نیز در فارس، هرات، کرمان، یزد و لرستان از قبل از استیلای مغول، حکومت‌های محلی نیمه مستقلی داشتند و چون در عصر چنگیز، نسبت به مغول اظهار وفاداری کردند، مغولان، مزاحمتی برای آنها

ایجاد نمودند. بعضی از این سلسله‌ها در عصر حکومت ایلخانی (جانشینان چنگیز) از میان رفتند و بعضی دیگر تا عصر فترت یعنی فاصله بیست ساله مذکور باقی ماندند این سلسله‌ها عبارت بودند از اتابکان سلغری فارس، اتابکان لرستان، اتابکان یزد، قراخانیان کرمان و آل کرت در هرات.

این سلسله‌ها از لحاظ سیاسی اهمیت چندانی نداشتند، اما به واسطه حمایت آنان از اهل علم و ادب و هنر و نیز ظهور مردان بزرگ ادب در عصرشان، نامشان در تاریخ باقی ماند و در صورتی که در عصرایشان مردان علم و ادب ظهور نمی‌کردند، نامی از آنان در تاریخ بر جای نمی‌ماند. حافظ در عصر خاندان آل اینجو و آل مظفر و سعدی در روزگار اتابکان در فارس می‌زیسته‌اند و مسلماً شهرت و اعتبار این خاندان‌ها به واسطه عظمت نام حافظ و سعدی است.

اتابکان فارس: پیش از سلسله سلجوقی، خاندان مقتدر شیعی مذهب ایرانی تبار دیلمی (۳۲۰-۴۴۸ ه‍.ق) بر ایران و از جمله فارس حکومت می‌راند. در عصر سلاطین دیلمی مخصوصاً در زمان عضدالدوله، سرزمین فارس و بنادر و خوزستان و عراق، از رونق و عظمت بسیار برخوردار بود.

عضدالدوله از ۳۳۸ تا ۳۷۲ با قدرت تمام بر ایران حکومت راند. او مردی فاضل و فاضل دوست و زیرک و هوشیار و قدرتمند بود که به آبادی و عمران شهرها، ساختن پل‌ها و سدها و آب بندها، توسعه و ترمیم راهها بنیان و تعمیر مساجد و بیمارستان‌ها و ترویج علم و حکمت و ادب و دانش سعی وافر داشت.

سد بندامیر در فارس بر روی رودخانه کر، یا کامفیروز، دارالشفا یا بیمارستان بزرگ بغداد، مخازن عظیم آب، معروف به حوض عضد در استخر فارس، فیلخانه عضدی در بندر سیراف، عمارات و بناهای بزرگ در شیراز و اصفهان و ترمیم راه بازرگانی اصفهان به مهرובان در کنار خلیج فارس، ترمیم و تکمیل مراقد حضرت

علی و حضرت امام حسین علیهما السلام در نجف و کربلا و تکمیل حرمین کاظمین . بنای مساجد در عراق و فارس و حتی ترمیم عبادتگاه‌های پیروان سایر مذاهب و دهها امر عام‌المنفعه دیگر، از آثار او است.

در عهد عضدالدوله بنادر و جزایر خلیج فارس مخصوصاً بندر سیراف، به آن چنان اعتباری رسیدند که دریانوردان و بازرگانان سیرافی به اقصی نقاط جهان در رفت و آمد بودند و تجار چینی و هندی و عرب و ترک و غیره به این بندر تردد بسیار داشتند عضدالدوله خود بارها به سیراف و سواحل خلیج فارس سفر کرد، اسکله عظیم بندر نابند (ناوبند) و ایوان نابند در ساحل خلیج فارس از یادگارهای او است در بازارهای بندر نابند و سیراف، کالاهایی نظیر عاج و عنبر و کافور و صندل و خیزران و عود و مروارید و کاغذ و صدف و عطریات هند و عرب و منسوجات نفیس هند و کالاهای ترکستان و یمن و پارس و مصر و غیره خرید و فروش می شد . متأسفانه با مرگ عضدالدوله در سال ۳۷۲، با آن که جانشینانش مدت هفتاد سال بعد از او هر یک در گوشه‌ای از مملکت حکومت کردند اما اختلاف بسیار بین آنها نتوانست به یکپارچگی و مرکزیت کشور که در عصر عضدالدوله به وجود آمده بود دوام بخشد و سرانجام به دست سلجوقیان منقرض شدند . سلجوقیان از طرف خود، حکامی را به ولایات از جمله فارس و بنادر فرستادند. از عهد آلب ارسلان تا عصر ملکشاه سلجوقی، پنج نفر به حکومت فارس منصوب شدند که همه از بندگان و چاکران سلاطین سلجوقی بودند و با لقب (اتابک) بر فارس حکومت می کردند. یکی از فرزندان و نوادگان این اتابکان پنجگانه به نام (اتابک سنقر بن مودود) که خود اصلاً ترکمان و از نسل شخصی به نام (سلغور) بود در سال ۵۴۳ شیراز را گرفت و با لقب مظفرالدین، سلسله سلغوری فارس را تشکیل داد . در عصر سنقر جنگهای بسیار بین او و ملوک شبانکاره که در اصطهبانات (استهبان) و نیریز و دارابگرد، قدرتی به هم رسانده بودند درگیر بود . اما سنقر مدت ۱۴ سال با عدالت

تمام در شیراز حکومت کرد و موجد بناهای بسیار شد. امروزه در شیراز محله‌ای به نام (پوزه سنقری) در خیابان قصرالدشت شهرت دارد.

پس از سنقر، اتابکی فارس به برادرش زنگی رسید که او هم چهارده سال حکومت کرد و بعد از او فرزندش - سعدبن زنگی از ۵۹۹ تا ۶۲۳ با قدرت بسیار بر فارس حکم راند. او نیز پیوسته مانند پدرش، با پسرعمویش طغرل بن سنقر و نیز با ملوک شبانکاره در کشمکش بود عاقبت بر همه پیروز شد و بر فارس و کرمان تسلط یافت. در زمان سعدبن زنگی شاعر بزرگ ایران سعدی در سال ۵۸۵ یا ۶۰۲ یا ۶۰۴ چشم به جهان گشود. قابل تذکر است که تخلص سعدی، برگرفته از نام این اتابک نیست و در این مورد در همین مقاله بیان خواهد شد.

سعد بن زنگی بیشتر دوران حکومت خود را یا به جنگ پرداخت یا به آبادانی و عمران فارس. در سال ۶۰۷ ه‍.ق سلطان محمد خوارزمشاه که در آن هنگام، قدرت فراوان داشت، حکومت کرمان را از تصرف سعد خارج ساخت در سال ۶۱۴، سعدبن زنگی به ری تاخت و با سلطان محمد خوارزمشاه جنگید اما گرفتار شد و خوارزمشاه قصد قتل او را کرد ولی با وساطت آزاد شد بدین شرط که اتابک قلعه‌های استخر و اشکنوان و چهار دانگ محصول فارس را به خوارزمشاه واگذارد و دختر خود ملکه خاتون را به پسر خوارزمشاه - سلطان جلال‌الدین منکبرنی - نامزد نماید و پسر بزرگش - زنگی - به عنوان گروگان در خدمت خوارزمشاه بماند. آن‌گاه اتابک را با احترام به فارس روانه کردند. ابوبکر، پسر سعد بن زنگی از این مصالحه پدر خود با خوارزمشاه اطلاع یافت و ازدواج خواهرش را با جلال‌الدین نپسندید و بر پدرش شورش کرد و در نزدیکی قلعه استخر فارس، بین پدر و پسر جنگ در گرفت و یکدیگر را زخم زدند اما سرانجام ابوبکر اسیر و در قلعه استخر (اصطخر) زندانی شد. و سعدبن زنگی به عهد خود نسبت به خوارزمشاه وفا نمود. سعد در سال ۶۲۳ درگذشت. او در اواخر عمر خود به ساختن بناهای خیریه از

جمله بازار و مسجد و حمام و کاروانسرا و حفر قنوات پرداخت ، حصار شیراز را مرمت کرد و در تربیت و حمایت اهل علم کوشش بسیار نمود .

پس از مرگ وی ، پسرش اتابک ابوبکر به حکومت رسید ابوبکر از مشهورترین اتابکان سلغوری فارس است که در عصر او ادب و هنر و معماری فارس به اوج کمال رسید . او با صلح و آشتی با جانشینان چنگیز ، اقلیم فارس را از تعرض و دستبرد مغول حفظ کرد و به قول شادروان عباس اقبال آشتیانی ، با این تدبیر حکیمانه جنوب ایران را از آسیب لشکریان مغول مصون و محفوظ داشت و فارس و بنادر و جزایر که در آن زمان مرکز مهم تجارت خارجی و داخلی ایران بودند از دستبرد در امان ماندند.

چون در عصر اتابک ابوبکر بن سعد بن زنگی ، سرزمین فارس در امن و آسایش بود ، شیراز به مرکز تجمع علما و فضلا و دانشمندان تبدیل شد که از تعرض مغول جان به در برده و به دنبال گوشه امن و خلوتی می گشتند و ابوبکر آنان را در کنف حمایت می گرفت و اسباب آسایش و رفاه آنان را فراهم می ساخت و به واسطه همین امنیت و آبادانی و فراغت خاطر بود که شاعران و ادیبان ، نام او را در نوشته های خود ذکر می کردند و سعدی ، کتاب بوستان را که در سال ۶۵۵ تصنیف نمود به نام وی کرد.

مرا طبع از این نوع ، خواهان نبود

سر مدحت پادشاهان نبود

ولی نظم کردم به نام فلان

مگر باز گویند صاحب دلان

که سعدی که گوی بلاغت ربود

^۱
در ایام ابوبکر بن سعد بود

اتابک ابوبکر بن سعد زنگی مانند پدر در ساختن بناهای خیر و مرمت راه ها و

انشای قنات‌ها و رفاه و امنیت مردم، کوشش بسیار داشت. زاهدان و غریبان و درویشان و علما و فضلا و شعرا را می‌نواخت. دارالشفای بزرگ فارس را در شیراز بنا نهاد که بیماران را رایگان معالجه و مداوا میکرد و دوا و غذا می‌داد.

ابوبکر در سال ۶۲۸ یعنی در سال پنجم سلطنت خود به خلیج فارس و دریای عمان لشکر کشید و عمان و بحرین و مسقط و هرمز و کیش و کناره‌های خلیج فارس، از بصره تا سواحل هند را به تصرف در آورد و آوازه شهرت و اقتدار او از مرزهای ایران گذشت و به هندوستان رسید و در سایر بلاد پیچید و (به نام او خطبه خواندند و اتابک ابوبکر از این تاریخ، سلطان البر والبحر لقب یافت). فرزند او - سعدبن ابی بکر - نیز از عزت و احترام خاص برخوردار بود و اهل علم و ادب را محترم می‌داشت و سعدی، تخلص خود را از نام این شاهزاده اقتباس کرد. و دیباچه گلستان را به نام او مزین ساخت.

علی الخصوص که دیباچه همایونش

به نام سعد ابی بکر سعدبن زنگی است^۲

در هنگام مرگ ابوبکر، پسرش سعد به سفارت به نزد هلاکوخان مغول در مراغه بود و وقتی که خبر درگذشت پدر را شنید به سوی شیراز حرکت کرد اما در بین راه در نزدیکی شهرستان تفرش بیمار شد و چشم از جهان فرو بست و فقط مدت دوازده روز حکومت داشت. جنازه‌اش را به شیراز منتقل کردند و پسر کوچکش محمد را به جای او نشانند اما او هم پس از دو سال از پشت بام فرو افتاد و درگذشت، پس یکی از بازماندگان سعدبن زنگی که او هم محمد نام داشت به جانشینی وی انتخاب شد. محمد سفاک و خونریز و عیاش بود و بناچار امرا او را مغرول ساختند و حکومت را به آتش خاتون دختر سعدبن زنگی سپردند آتش خاتون در سال ۶۶۳ به ازدواج (منکوتیمور) فرزند هلاکوخان درآمد و بدین ترتیب فارس ضمیمه ایلخانیان شد. آتش خاتون در سال ۶۸۴ در تبریز وفات یافت و جنازه او توسط

دخترش به شیراز حمل شد و در محلی که امروز در شیراز به نام فلکه خاتون شهرت دارد مدفون گردید .

سعدی و کیش:

تولد سعدی را ۵۸۵ و وفات او را ۶۹۵ گفته‌اند یعنی عمر دراز ۱۱۰ ساله داشته است ، بعضی گفته‌اند سال ۶۰۲ یا ۶۰۴ متولد شد . و سال ۶۹۰ یا ۶۹۱ در گذشته است اما اصح اقوال همان اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم و درگذشت او دهه آخر قرن هفتم است . سعدی در جوانی و همزمان با سلطنت سعدین زنگی سفرسی سائه خود را آغاز کرد و در این مدت عراق و شام و مصر و حجاز و سایر بلاد را سیاحت کرد و مدتی در نظامیه بغداد به کسب علم و آنگاه به تدریس پرداخت . پس از این سفر طولانی و کسب تجربه ، با کوله‌باری از اندوخته‌های علمی به شیراز بازگشت ، بازگشت او به شیراز مقارن بود با سلطنت پیرازامن و آسایش اتابک ابوبکر و ولیعهدی پسرش سعدین ابوبکر در زمانی که : اقلیم پارس راغم از آسیب دهر ، نبود و در پناه این امنیت و آرامش بود که :

سعدی آنک به قدم رفت و به سر باز آمد

مفتی ملت اصحاب نظر باز آمد

چون مسلم نشدش ملک هنر چاره ندید

به گدایی به در اهل هنر باز آمد^۳

و در این هنگام بود که خونریزی‌ها و سخت‌گیری‌های خانان مغول پایان یافته بود و در عصر درخشان اتابک ابوبکر کشور آسوده و در امان بود همان که هر طالب علمی خواستار آن است .

چو باز آمدم کشور آسوده دیدم
 پلنگان رها کرده خوی پلنگی
 چنین بود در عهد اول که دیدم
 جهانی پر آشوب و تشویش و رنگی
 چنین شد در ایام سلطان عادل
 اتابک ، ابوبکر سعد بن زنگی

بدیهی است که سعدی در همین سفر دور و دراز، از کیش هم دیدار کرده است اما باید این دیدار در هنگام مراجعت او بوده باشد زیرا بازگشت او مصادف بوده است با به قدرت رسیدن ابوبکر سعد بن زنگی و پیش از این گفتیم که ابوبکر در پنجمین سال سلطنت خود بنادر و جزایر و سواحل فارس را ضمیمه قلمرو حکومت خویش کرد (اتابک ابوبکر سی سال حکومت فارس کرد و کیش و بحرین و قطیف و احسا را مسخر کرد و در زمان او ملک فارس رونق تمام یافت و او بسیار عمارت و خیرات کرد چون (رباط مظفری) در ابرقو، مظفری بیضا، مظفری بند عضدی، مظفری جابر که بر راه ساحل است. و بر مزار شیخ کبیر شیخ ابی عبدالله خفیف شیرازی قدس الله سره، وقف ها کرد) تاریخ گزیده.

و در همین زمان بود که جزایر هرمز و قشم و کیش در کار تجارت درخشش فوق العاده داشتند، مخصوصاً رونق و درخشش خیره کننده کیش را در این زمان، می توانیم از داستانی که سعدی در گلستان ذکر کرده است دریابیم.

(بازرگانی را شنیدم که صد و پنجاه شتر بار داشت و چهل بنده خدمتکار، شبی در جزیره (کیش) مرا به حجره خویش در آورد و همه شب نیارمید از سخن های پریشان گفتن که فلان انبازم به ترکستان است و فلان بضاعت به هندوستان، ... گاه گفתי خاطر اسکندریه دارم که هوائی خوش است، باز گفתי نه که دریای مغرب مشوش است، سعدیا سفری دیگرم در پیش است. گفتم آن کدام سفر است گفت: گوگرد

پارسی را خواهم بردن به چین و از آنجا کاسه چینی به روم آرم و دیبای رومی به هند و فولاد هندی به حلب و آبگینه حلبی به یمن و برد یمانی به پارس، و ز آن پس ترک تجارت کنم و به دکانی بنشینم، انصاف، از این مالخویا چندان فرو گرفت که بیش طاقت گفتش نماند، گفت ای سعدی تو هم سخنی بگوی از آنها که دیده‌ای و شنیده‌ای. گفتم:

آن شنیدستی که در اقصای غور

بار سالاری بيفتاد از ستور؟

گفت چشم تنگ دنیا دوست را

یا قناعت پر کند یا خاک گور

نتیجه اخلاقی این حکایت که از شگردهای کار سعدی در گلستان است و از تمام حکایات آن، پند یا تعلیمی برداشت می‌شود، در جای خود محفوظ است اما آن چه که این حکایت بازگو می‌کند آن است که عظمت تجارت و رونق و رواج کار کیش تا بدان جا بوده است که تاجری با داشتن سرمایه‌ای کلان در یکی از ده‌ها کاروانسراهای پر رفت و آمد جزیره کیش منزل کرده و برنامه ریزی‌های تجارت گسترده خود را در آن منزل با سعدی در میان می‌گذارد و پیدا است که در روزگار سعدی، روابط بازرگانی بسیار بین جزیره کیش و چین، هند، روم، حلب، یمن و پارس وجود داشته است. و چنان که واقفیم، سعدی، حرفی را از روی هوا نزده و در تمام کتاب گلستان از دیده‌ها و شنیده‌ها و سرگذشت‌های خود استفاده کرده است. البته قابل ذکر است که در عصر سعدی و شاید در همه اعصار، رفتن به جزیره کیش برای همه کس میسر نبوده است و مسافرت بدان جای آسان نمی‌نموده است. سعدی در جای دیگر دارای یک رباعی است که نشان می‌دهد کیش از نظر مردم فارس بسیار دور بوده و سعدی از این دوری بین فارس و کیش استفاده کرده و انتقاد خود را بیان داشته است.

بوی بغلت می‌رود از پارس به کیش
همسایه به جان آمد و بیگانه و خویش
و استاد تو را از بغل گنده خویش

بوی تو چو مشک و زعفران باشد بیش
در کتاب بوستان یا سعدی نامه که مجموعه‌ای است از حکایات و روایات اخلاقی و خود نمونه برجسته‌ای از ادبیات تعلیمی و اخلاقی کشور ما است نیز یک بار از جزیره کیش یاد کرده است. سعدی هم در بوستان و هم در گلستان مطالب اخلاقی را با حکایتی کوتاه آغاز می‌کند و آن گاه عقیده خود را ابراز می‌دارد همان گونه که در سرتاسر ادبیات تعلیمی ایران چنین وضعیتی وجود دارد. مولوی نیز مسائل اخلاقی و موضوعات عرفانی را با یک حکایت شروع می‌کند و در پایان نتیجه اخلاقی آن را بازگو می‌نماید. سعدی در همه ده باب بوستان و هشت باب گلستان از این روش استفاده کرده و تمام مطالب خود را اعم از وقایعی که دیده یا شنیده یا تجربه کرده در لباس نظم و نثر ریخته است.

شنیدم که فرزانه‌ای حق پرست
گربان گرفتش یکی رند مست
شی یاد دارم که چشم نخفت
شنیدم که پروانه با شمع گفت
چنین یاد دارم ز عهد صغر
که عیدی برون آمدم با پدر
چنین دارم از پیر داننده یاد
که شوریده‌ای سر به صحرا نهاد

سعدی علاوه بر سفرهای خشکی ، سفر دریا را بسیار دیده و از این سفرها،
تجربیات اندوخته و حاصل اندوخته‌ها را در کلام خود به کار برده است.

ز دریای عمان برآمد گسی

سفر کرده هامون و دریا بسی

عرب دیده و ترک و تاجیک و روم

ز هر جنس در نفس پاکش علوم

جهان گشته و دانش اندوخته

سفر کرده و صحبت آموخته

که اگر چه در ایات بعدی، حکایتی را توضیح می‌دهد اما در حقیقت این
حکایت وصف الحال خود اوست که دریا و صحرا و کوه و دشت و شهر و روستا را
زیر پا گذاشته و به دیارهای دور دست هند و بلخ و روم و یمن و حجاز سفر کرده و با
تمام ملیتها و مردم گوناگون حشر و نشر و گفتگو و نشست و برخاست داشته است .

یکی مرد درویش در خاک کیش

نکو گفت با همسر زشت خویش

چو دست قضا ، زشت رویت سرشت

مبیندای گلگونه بر روی زشت

که حاصل کند نیکبختی به زور

به سرمه که بینا کند چشم کور؟

نیاید نکوکاری از بدرگان

محال است دو زندگی از سگان

همه فیلسوفان یونان و روم

ندانند کرد انگین ، از زقوم

ز وحشی نیاید که مردم شود
 به سعی اندر او تربیت گم شود
 توان پاک کردن ز زنگ آینه
 ولیکن نیاید ز سنگ آینه
 به کوشش نروید گل از شاخ بید
 نه زنگی به گرمابه گردد سید
 چو رد می نگردد خدنگ قضا
 سپر نیست مربنده را جز رضا

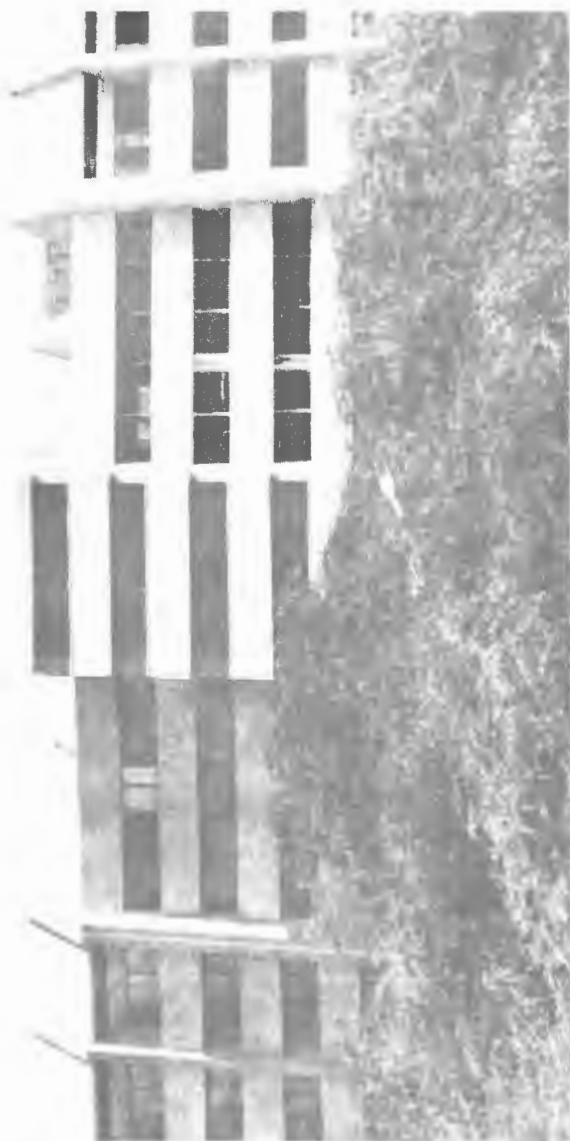
در اینجا قصد سعدی، نکوهش روی زشت همسر آن مرد در خاک کیش نیست بلکه می خواهد نتیجه منفی تعلیم و تربیت را بر اشخاص نااهل و نالایق بیان دارد. زیرا او معلم اخلاق است و خود می داند که سخن از روی زشت زن، عیجی و غیبت است در حالی که خود بارها غیبت کردن و عیب جوئی از دیگران را نکوهیده دانسته است. پس اینجا می خواهد تفاوت تعلیم را در اشخاص اهل و نااهل نشان دهد. با این که امروزه بسیاری از مسائل مطروحه سعدی درباره تعلیم و تربیت مردود شمرده شده و با دنیای پیشرفته امروز وفق نمی دهد اما شیرینی سخن و گیرایی کلام او خواننده را علاوه بر محتوا، متوجه کلام می سازد.

اما آن چه که در این سطور برای ما حائز اهمیت است، آبادانی و رونق و بسیاری نعمت و برکت و نشانه آبادی و فراخی معیشت و گستردگی تجارت و دریا نوردی در جزیره کیش در زمان سعدی است که خود در آنجا سفر کرده و بیتوته نموده و کاروان‌های گرانبار و آبادیهای بسیار را در آنجا دیده است. امروزه جزیره کیش دارای چهار روستای کوچک و بزرگ است به نام‌های ماشه، سفین، دهویه، سه جم و نیز روستای باغویه. اما در زمان سعدی روستائی که از همه آبادتر بوده روستائی بوده است به نام حریره HARIRA که بازارها و کاروانسراهای آن مملو از جمعیت بوده و حکایت سعدی و بازرگانان جزیره کیش در حجره بازرگان مزبور در یکی از کاروانسراهای آن روی داده است. اینک از روستای حریره جز تل خاک و آثار بازمانده از آبادی، چیزی برجای نمانده است.

پاره‌ای از مآخذ

- ۱ - بوستان یا سعدی نامه به تصحیح و توضیح دکتر غلامحسین یوسفی ، تهران ، انتشارات انجمن استادان زبان و ادبیات فارسی ۱۳۵۹
- ۲ - گلستان ، به کوشش دکتر خلیل خطیب رهبر ، تهران ، صفی علیشاه ۱۳۴۸
- ۳ - کلیات شیخ سعدی به تصحیح محمد علی فروغی ، تهران ، علمی ۱۳۳۸
- ۵ - تاریخ مفصل ایران ، عباس اقبال آشتیانی ، به کوشش دکتر محمد دبیر سیاقی ، تهران ، خیام ، ۱۳۴۶
- ۶ - تاریخ گزیده ، حمدالله مستوفی به اهتمام دکتر عبدالحسین نوائی تهران امیرکبیر چ/۲ ۱۳۶۲
- ۷ - خلیج فارس و جزایر ایرانی ، حسین نوربخش تهران ، سنائی ، ۱۳۶۲
- ۸ - عنوان سعدی در کیش یک بار در نشریه کیش نامه شماره ۱ پائیز ۱۳۶۹ درج شده و قسمتی از آن نیز با نام سفر سعدی به جزیره کیش در نشریه فرهنگ فارس شماره ۳ به چاپ رسیده است .

هتل شایان
SHAYAN HOTEL



عکسهای زکیش امروز



عکسهای از کیش امروز



دکتر

عکسهای زکیش امروز



عکسهای ارکیش امروز

حریره - هریره

گذرگاه سعدی

حریره - هريره گذرگاه سعدی

هنگامی که برفراز تپه‌ها ، تل سنگ‌ها و بقایای دیوار شکسته‌ها ، آبگیرها اتاقک‌ها و تکه سنگهای مرجانی بازمانده از شهر قدیمی ویران شده (حریره) در ساحل شمالی جزیره کیش ایستاده‌ای و تلاقی رنگ فیروزه‌ای آب و نوار قهوه‌ای رنگ ساحل را می‌نگری ، در ذهنت به جستجوی کاروانسرای می‌پردازي که روزگاری دراز در یکی از شب‌های تابستان سال ۶۴۵ یا ۶۵۵ قمری ، شاعر سخن سرای شیراز در آن به استراحت پرداخته است.

حریره یا هریره ، بندر آبادی بوده است که امروزه بقایای آن به طول تقریبی ۳ کیلومتر و به عرض حدود یک کیلومتر به صورت تل‌ها و تپه‌های دست نخورده و حفاری نشده در کنار ساحل سنگی جزیره کیش قرار دارد. آثار بازمانده از دیوارها ، طاق‌ها ، حدود خانه‌ها ، سه آبگیر بزرگ سنگ چین شده ، چاه‌ها ، راهروهای زیرزمینی ، پلکان‌های تراشیده شده از سنگ در چاهک‌های تنوره مانند که اینک آب دریا از زیر آن می‌گذرد ، نقب‌ها و راههایی که از کنار ساحل تا فاصله بسیاری از خشکی را طی می‌کند ، آثاری از قلعه‌های نظامی و بقایای انبارهای مخفی و محل ذخیره خواربار ، شالوده‌های بازمانده از اتاقک‌های چهارگوش و خلاصه تکه‌های

کوچک و بزرگ سفال‌های رنگارنگ، نشان می‌دهند که این بندر، روزگاری، بسیار آباد و پررفت و آمد بوده است. جزیره کیش که حریره بندر معروف آن بود، اعصار درخشانی از ترقی و رونق را پشت سر گذاشته است و پس از آن که بندر سیراف در اوایل قرن پنجم هجری بر اثر زلزله ویران کننده پانزده روزه، درخشش خود را از دست داد، کیش رونق یافت و پا به پای هرمز و ریشهر و جنابه و مهربان از اعتبار تجاری ویژه‌ای برخوردار گردید اما ملوک کیش که پیوسته از هجوم دشمنان نگران بودند و با توجه به این که این جزیره تا بندر گرزه در خاک کشور، فقط ۱۷ کیلومتر فاصله دارد و نگرانی مردم جزیره بیشتر از این ناحیه بوده است بنابراین در مدخل بندر حریره اقدام به ساختن قلعه نظامی نموده‌اند تا در پناه این پایگاه نظامی کار تجارت و حمل و نقل کالا و مسافر با سلامت و مصونیت انجام گیرد و امروز وقتی که بر فراز ویرانه‌های این شهر سترگ می‌ایستی، صدای زنگ کاروان‌ها، شیئه اسبان، دورباش و کورباش فراشان و گزمه‌ها و فرمان‌های رعدآسای ساربانان و کاروانسالاران و همهمه باربران و کارگران و ملوانان که به جابجایی و حمل و نقل محموله‌های تجاری مشغولند با گوش جان می‌توان دریافت.

در همین جا است که شبی از شب‌ها، بازرگانی که صد و پنجاه شتربار داشت و چهل بنده خدمتکار، سعدی را به حجره خود دعوت کرد و پس از پذیرایی، حرف دل و راز زندگی خود را برای او آشکار ساخت و سعدی، این پیر بسیار سفرکرده و سرد و گرم روزگار چشیده، با زیرکی و هوشیاری فراوان از این ملاقات دوستانه تاجر و شاعر، در گلستان خود یاد کرده است. چنان که می‌دانیم مشرف الدین، مصلح بن عبدالله شیرازی، شاعر، نویسنده، محقق و جهانگرد بزرگ قرن هفتم هجری قمری، در سال ۵۸۵ یا ۶۰۲ یا ۶۰۴ در شیراز تولد یافته و پس از یک عمر طولانی تقریباً ۱۱۰ ساله، در سال ۶۹۰، ۶۹۱ یا ۶۹۵ در همان شهر درگذشته و آرامگاهش، تا امروز زیارتگاه عاشقان و شیفتگان و اهل دل است. سعدی با آن که

به زادگاه خود عشق می‌ورزید اما شور و شوق یادگیری و عشق به دانش، هوای سیر و سفر را به سرش انداخت و در آغاز جوانی به قصد زیارت حج و به ذوق اندوختن تجربه‌های علمی، راه سفر را در پیش گرفت و نزدیک به سی سال، عراق و شام و حجاز و مصر و لبنان و نواحی شمالی آفریقا، همچنین قسمتی از سرزمین‌های خراسان بزرگ مثل بلخ و بامیان و ماوراءالنهر را زیر پا گذاشت و آنگاه با کوله باری از اندوخته علمی به شیراز بازگشت و نتیجه اندوخته‌های ذهنی و یادداشت‌های سفر خود را در دو کتاب بوستان (۶۵۵) و گلستان (۶۵۶) به رشته تحریر کشید. او خود در باره این سفر تجربی چنین گفته است.

در اقصای گیتی بگشتم بسی

بسر بردم ایام با هر کسی

تمتع به هر گوشه ای یافتم

زهر خرمی خوشه‌ای یافتم

به دل گفتم از مصر قند آورند

بر دوستان ارمغانی برند

مرا گر تهی بود از آن قند دست

سخن‌های شیرین تر از قند هست

نه قندی که مردم به صورت خورند

که ارباب معنی به کاغذ برند

گل آورد سعدی سوی بوستان

به شوخی و فلفل به هندوستان^۱

شروع سفر سعدی در زمان سلطنت سعد بن زنگی (۵۹۹-۶۲۳ ه‍.ق) آغاز شد. در این زمان، کشور ایران به واسطه حمله مغول در اضطراب و اغتشاش بود و سعد بن زنگی در بیشتر دوران حکومت ۲۴ ساله‌اش با مخالفان خود در جنگ بود اما به

آبادی و عمران فارس نیز می‌پرداخت. در زمان حکومت پسرش یعنی اتابک ابوبکر سعدبن زنگی که مردی کاردان و با تدبیر بود و در عصر وی فارس و شیراز از امنیت و آسایش بسیار برخوردار بود و در واقع (اقلیم پارس را غم از آسیب دهر) نبود و پلنگان خوی پلنگی را رها کرده بودند و بر اثر سیاست و لیاقت ابوبکر بن سعد، مغولان آسیبی به فارس نرساندند و امنیت و آسایش فارس سبب جلب و جذب علما و فضلا و شاعران و ادیبان شده بود. در همین زمان که ابوبکر بر فارس و بنادر و جزایر تسلط کامل داشت سعدی نیز سفر طولانی خود را رها کرد و به شیراز بازگشت.

چو پاکان شیراز خاکی نهاد

ندیدم که رحمت بر این خاک باد

تولای مردان این پاک بوم

برانگیختم خاطر از شام و روم

ظاهراً در بازگشت از این سفر، گذارش به جزیره کیش افتاده است که در پناه امنیت و حسن تدبیر اتابک از رونق تجاری و کشتیرانی مهمی برخوردار بوده است. مورخان و جغرافی نویسان درباره جزیره کیش اظهار نظرهای بسیار دارند (ابن خردادبه) در کتاب (المسالك والممالك) استخری در مسالك و ممالك، قزوینی در آثار البلاد و اخبار العباد، ابن بلخی در فارسنامه، فضل الله بن عبدالله شیرازی در تاریخ و صاف، ابن بطوطه در سفرنامه حمدالله مستوفی در کتاب نزهة القلوب و دهها مورخ ایرانی، عرب و اروپائی، از این جزیره که روزگاری آباد و سرسبز و دارای نخلستان‌های بلند و عمارات زیبا بوده است یاد کرده‌اند. همچنین از گفتار همه مورخان آشکار است که پس از خرابی و افول بندر پرونق سیراف، جزیره کیش از اعتبار تجاری و نظامی برخوردار شده به طوری که شهری عظیم با دیواری مستحکم در آن بنا گردیده، آب آن از برکه‌های متعدد و یک رشته قنات

تأمین می شده در نزدیکی ساحل محلی برای صید مروارید داشته ، لنگرگاه کشتی های بلاد هند و عرب بوده از نخلستان و باغ های سرسبز برخوردار داشته است ، داستان ساختگی پسران قیصر ، ماهیگیر سیراف و گربه ای که مادر آنها به دیار هند فرستاد و ثروت باد آورده ای که نصیب آنان شد به طوری که به جزیره کیش مهاجرت کردند و حکومت بنی قیس را در آن جزیره بنیان نهادند ، تقریباً بیشتر مورخان تکرار کرده اند اما هیچ یک از مورخان و جغرافی نویسان از ذکر شهری که در جزیره کیش از اعتبار بندری برخوردار بوده شهرت اقتصادی و دریانوردی و ناورانی داشته است ، یادی نکرده یا اصلاً اسم بندر را به نام کیش یا قیس می شناخته اند .

تنها دو نام در تواریخ دیده می شود یکی عمارت یا قصر رفیع (آفریدو) است که ملوک بنی قیصر ، پس از تسلط بر کیش ، در آنجا بنا کردند ^۲ و برای نخستین بار وصاف الحضرة یعنی فضل الله بن عبدالله شیرازی (ق ۸) در کتاب تاریخ وصاف از آن یاد کرده است ، وصاف الحضرة در کتاب خود تقریباً بیش از تمام مورخان درباره کیش (قیس) اظهار نظر کرده و داستان گربه پیرزن و پسران او یعنی فرزندان قیصر ماهیگیر را به تفصیل آورده است . خواجه نصیرالدین طوسی (۵۹۷ - ۶۷۲ هـ) نیز قبل از وصاف الحضرة در کتاب (تنسوخ نامه ایلخانی) ^۳ داستان را به گونه دیگری نقل کرده و درباره مروارید که از کیش و بحرین به سیراف می بردند سخن گفته است . انصاری دمشقی در کتاب (نخبة الدهر فی عجایب البر و البحر) جزیره کیش را (کاس) ^۴ خوانده است .

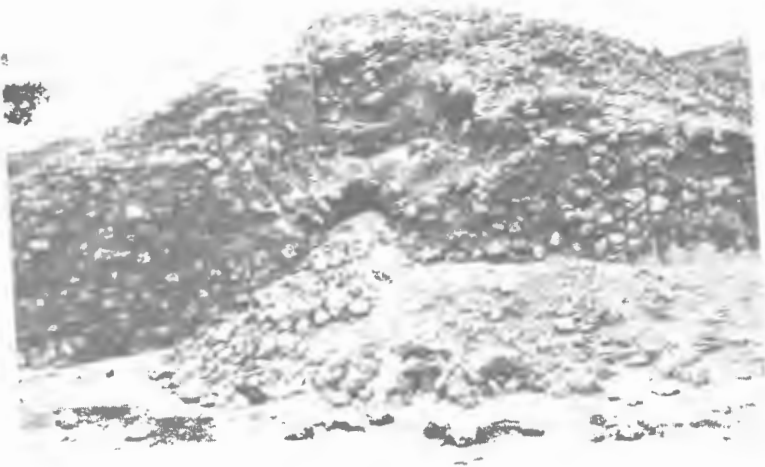
ابن مجاور نجم الدین ابوالفتح شیبانی دمشقی نیز در کتاب (المستبصر) از این جزیره به فراوانی یاد کرده است .^۵ اما مورخ عصر قاجار یعنی محمد حسن خان اعتمادالسلطنه در کتاب (مرآت البلدان) نام باستانی جزیره کیش را (اوآراکتا) یاد کرده و گفته است (نثارکوس یا نثارک) سردار اسکندر مقدونی که به امر وی مأمور

باز دید و عبور از خلیج فارس بود (بعد از چند روز کشتیرانی به جزیره خالی از سکنه‌ای رسید که موسوم به (ارقافا) بود و جمعی را عقیده این است که آن جزیره همین هرمز است و بعضی دیگر آن را (لارک) میدانند از آن جزیره گذشته به جزیره آبادی موسوم به (اوآراکتا) که جزیره کیش باشد رسیدند. در آن جزیره، تاکستان و نخلستان و صحرای فراوان و طول جزیره هشتصد استاد (هر استاد معادل ۱۸۵ گز) بود. حاکم جزیره را که معروف بود به (مازانس) نازک برای بلد و راهنما همراه برد، گویند در این جزیره قبر یکی از سلاطین بزرگ است موسوم به «اریتر» که از سلاطین ایران بوده است)^۶

مورخان و جغرافی دانان دیگر نیز کم و بیش از جزیره کیش یا قیس نام برده‌اند لکن نام بندری به نام هریره یا حریره که امروزه در محل یعنی در جزیره کیش شهرت دارد و ویرانه‌های آن، قسمت شمال غربی جزیره را فرا گرفته در هیچ کتابی دیده نشد و دقیقاً معلوم نیست که این نام در چه زمانی بر این محل گذاشته‌اند و حتی خود سعدی هم که مدتی در جزیره بوده از آنجا نامی نبرده و از جزیره کیش یاد کرده است.

حریره یا هریره

حدس‌هایی که می‌توانم بزنم از چهار مورد به دور نیست. اول اینکه ممکن است کلمه حریره، تحریفی از جزیره باشد که فرضاً کاتبی اشتباهاً جزیره را با فک نقطه‌های حروف اول و دوم نوشته و بعدها همین اشتباه بر سرزبانها افتاده و جزیره را حریره خوانده‌اند حدس دوم این که این واژه را با همین املا به ضم اول و فتح سوم به صورت مصغر از کلمه (حر) به معنی گرما و حرف (ه) تکثر (حریره) به معنی جای بسیار گرم گرفته باشند، سوم این که ممکن است این واژه از نام (ابوهریره) عبدالرحمن بن صخر ازدی، صحابی معروف پیامبر اکرم (ص) و راوی حدیث باشد که در غزوه خیبر مسلمان شد و در غزوه شرکت کرد و در زمان عمر بن خطاب به ولایت بحرین منصوب شد و چون درگذشته ارتباط سیاسی، نظامی و دریانوردی بین بحرین و کیش وجود داشته، به افتخاری هریره نام این بندر را هریره HORAIREH گذاشته‌اند یا شاید ابوهریره یا برای فتح یا برای بازدید این جزیره به کیش آمده باشد. آخرین حدس که به حقیقت نزدیکتر است این است که کلمه (هار) و (هر) در زبان سانسکریت به معنی مروارید، رشته مروارید و گردنبند مروارید است و این نام بی‌ارتباط با صیدگاه‌های مروارید کیش نیست و اگر این موضوع را بپذیریم، هریره معنی محل مروارید و صیدگاه آن را در ذهن القا می‌کند، زیرا در سواحل کیش پیوسته صید این درّ گرانبها ادامه داشته و حتی مروارید کیش را به مصر و هند نیز می‌برده‌اند. ممکن است هیچ کدام از حدسیات نگارنده این سطور که برای اولین بار ارائه می‌شوند چندان به حقیقت و اصل معنی لغوی آن نزدیک نباشد اما همین حدسیات نیز می‌توانند برای محققان مفید فایده باشند.



آثار بازمانده از حریره



آثار بازمانده از حریره

سعدی در کیش و حریره

چنان که در شماره یکم مجله کیش نامه^۷ پائیز ۱۳۶۹ و در مقاله دوم این کتاب مفصلاً بدین موضوع پرداخته‌ام ، در زمانی که اتابکان فارس بر شیراز تسلط داشتند و در سایه تدبیر و سیاست متین این خاندان ، فارس و توابع آن و جزایر و بنادر خلیج فارس در امن و امان می‌زیستند بر این جزیره آباد نیز مسلط شدند . اتابک ابوبکر بن سعد بن زنگی چهارمین پادشاه از خاندان اتابکان سلغری فارس پس از مرگ پدرش سعد در سال ۶۲۳ هـ ق به تخت نشست در عصر وی که از درخشان‌ترین دوره اتابکان است علم و هنر و فرهنگ و امنیت و آسایش در فارس و به ویژه در شیراز به اوج رسید و شیراز مرکز تجمع علما و ادبا و فضلا شد و نام وی در آثار ادیبان و شاعران به فراوانی برده شد و سعدی نامه یا بوستان سعدی به سال ۶۵۵ هـ ق به نام وی تصنیف گردید . این اتابک در سال پنجم سلطنت خود یعنی سال ۶۲۸ هـ ق جزایر و سواحل فارس و دریای عمان لشکر کشید در آن زمان آخرین بازمانده ملوک کیش از خاندان بنی قیصر که مدت ششصد سال با قدرت و بلامنازع بر کیش و عمان و سایر جزایر و سواحل فرمانروایی می‌کردند به نام (ملک سلطان) بر جزیره کیش حکومت می‌کرد نتوانست در مقابل سپاه اتابک ایستادگی کند و پس از شکستی سخت در جنگ به قتل رسید و جزیره و توابع آن به دست اتابک فارس افتاد ، (او خزانه خود را روانه قیس فرمود و آن را (دولت خانه) نام نهاد و سال‌های بسیار عشورکشی‌های وارده از هندوستان و بصره و بغداد در جزیره قیس می‌نمودند از سال ۶۹۲ تا چندین سال دولت خانه کیش در تصرف شیخ الاسلام شیخ ابراهیم طیبی و اولاد او بود و مردمان بزرگ از کیش برخاسته‌اند در سال ۱۲۹۶ هـ ق جزیره قیس یا کیش در سیورغال (تیول) جناب میرزا علی محمد خان قوام‌الملک شیرازی درآمد و در خیال آبادانی آن افتاد ولی به انجام نرسانید .)^۸

سعدی در انتهای سفر خود در راه بازگشت به شیراز و در زمانی که در تدبیر و سیاست ابوبکر بن سعد بن زنگی اقلیم فارس و بنادر و جزایر در خصب و امن و آسایش بود با کشتی وارد کیش شده و خاطره سفر خود را در این جزیره در کتاب گلستان یاد کرده است. ناگفته نماند که بعضی از مورخان متأخر معتقدند که جزیره قیس یا کیش و توصیفی که درباره آن شده است، در مورد قشم صادق است و ملوک بنی قیصر در جزیره قشم حکومت می کرده اند نه کیش. و جزیره اخیر در آن زمان اعتباری نداشته است.^۹

چنان چه این نظریه درست باشد پس باید سعدی به قشم رفته باشد که در آن روزگار قیس یا کیش خوانده می شده است. اگر چه تداخل نام قشم و کیش در گذشته وجود داشته، اما به حکم سخن سعدی که در گلستان جزیره کیش را یاد کرده است بنا را بر همین نام می گذاریم و با توجه به آثار بازمانده بندر قدیمی جزیره کیش که امروز این نقطه به حریره یا هریره شهرت دارد، شیخ شیراز، شی در کاروان سرائی در همین بندرگاه، بازرگانی را دیدار کرده است که صد و پنجاه شتر بار داشت و چهل بنده خدمتکار و در همان شب سعدی را به حجره خویش دعوت کرده و همه شب را نیارمیده از سخن های پریشان گفتن (... گاه گفتم که خاطر اسکندریه دارم که هوایی خوش است، باز گفتم نه که دریای مغرب (مدیترانه) مشوش است و انصاف از این مایخولیا چندان فرو گفت که بیش طاقت گفتارش نماند) درباره کیش داستانها، اشعار و گفتنی های بسیار در لابلای کتب ادبی تاریخی متون فارسی آمده است که در موقع مناسب به آنها خواهیم پرداخت. ان شاء الله.



کانال‌های ورودی و خروجی متصل به هم حریره



جای آب انبارهای بازمانده از حریره



بقایای یکی از آبگیرهای سه گانه حریره



بقایای حریره

پاره ای از مآخذ

- ۱ - بوستان سعدی ، تصحیح دکتر غلامحسین یوسفی ، انتشارات انجمن استادان زبان و ادبیات فارسی ، تهران ۱۳۵۹ ص ۵
- ۲ - ر - ک ، تاریخ و صاف ، عبدالله بن فضل الله شیرازی ، افسست رشديه از چاپ بمبئی ، کتابخانه ابن سینا تهران ۱۳۳۸ ص ۱۷۲ تا ۱۷۷
- ۳ - ر - ک ، تسوخ نامه ایلخانی ، خواجه نصیرالدین طوسی با مقدمه مدرس رضوی تهران انتشارات اطلاعات ۱۳۶۳ ص ۱۱۰ تا ۱۱۲
- ۴ - نخبه الدهر فی عجایب البر و البحر ، شمس الدین محمد دمشقی ، ترجمه سید حمیدطیبیان ، فرهنگستان ادب و هنر ایران تهران ۱۳۵۷ ص ۲۸۰
- ۵ - دانشنامه ایران و اسلام زیر نظر احسان یار شاطر ، بنگاه ترجمه و نشر کتاب تهران ۲۵۳۶ ج ۶ ص ۸۳۱
- ۶ - مرآت البلدان ، محمد حسن خان اعتماد السلطنه به تصحیح و حواشی به کوشش دکتر عبدالحسین نوائی و میرهاشم محدث ، تهران ، دانشگاه ۱۳۶۸ ص ۴۶۸
- ۷ - ر - ک - محله کیش نامه ، شماره ۱ از انتشارات سازمان عمران کیش مقاله نگارنده به نام سعدی در کیش و مقاله دوم همین کتاب
- ۸ - فارسنامه ناصری ، میرزا حسن حسینی فسائی ، از انتشارات کتابخانه سنائی ، بی تا ص ۳۱۷
- ۹ - برای اطلاع ر - ک بندرعباس و خلیج فارس ، محمد علی خان سدید السلطنه کبابی بندر عباسی به کوشش احمد اقتداری و علی ستایش ، دنیای کتاب ۱۳۶۳ ص ۲۸۸

حکیم شمس الدین محمد کیشی

حکیم شمس‌الدین محمد کیشی

از جزیره کیش علما و عرفای بسیار برخاسته‌اند، به ویژه در عصر اتابکان فارس یعنی قرن هفتم هجری، همچنین علما، دانشمندان و شاعران چندی نیز بدان جا سفر کرده و مدتی اقامت داشته‌اند. در قرن هفتم هجری، با این که قوم ویرانگر مغول در بعضی از شهرها و مناطق ایران، سنگی بر روی سنگ و خانه آبادی به جای نگذاشت و نه تنها به انسان‌ها بلکه به حیوانات هم رحم نکرد، به واسطه حسن تدبیر و متانت رأی خاندان اتابکان سلغری فارس، این خطه از دستبرد مغولان، مصون ماند و فارس و سواحل و بنادر جنوب ایران که در سلطه اقتدار این خاندان بود، در امن و آسایش به سر می‌برد. در همین زمان بود که شیخ مشرف‌الدین سعدی شیرازی به کیش سفر کرد و همین عصر بود که شیخ زین‌الدین طاهر بن مظفر باغ‌نوی، عالم و عارف و واعظ مشهور و مؤلف کتاب (تحفة الحلفاء إلى حضرة الخلفاء) در فضیلت علم و شرف علما، به این جزیره سفر کرد و نیز در همین زمان است که شعر و شاعری خریدار و طرفدار بسیار داشته و شاعران، نام کیش را بارها در شعر خود آورده‌اند. اگر در بیشتر نسخ تاریخی، بین نام کیش یا قیس و جزیره قشم تداخلی روی داده و اهل سخن اعتقادشان بر این است که هر جا در متون قدیمی به نام کیش بر

می خوریم، منظور قشم است یا هرمز، اما رونق و اعتبار دو جزیره اخیر، سلب شهرت و آوازه کیش را نمی کند.

آن چنان که از کتاب (هزار مزار) یا مزارات شیراز تألیف عیسی بن جنید شیرازی در سال ۷۹۱ هجری برمی آید، شیخ زین الدین طاهری باغ نوی که از علما و عرفای بزرگ و اهل وعظ و حدیث بوده (در آخر عمر مسافرت می کرد به جزیره ای (کیش) از بهر مصلحتی و در منزلی فرود آمد و شب از برای تهجد (عبادت شب) برخاست و مهتاب بود و یکی از اهل قافله دید که شخصی، زمانی می نشست و زمانی برمی خاست و ندانست که شیخ در نماز است و تصور کرد که مگر کسی است که قصد او می کند، پس تیری در کمان نهاد و بینداخت و بر پیشانی مبارک شیخ آمد در حال به سجده رفت و به دست خود تیر از پیشانی مبارک خود بیرون آورد و بر روی سجاده روح به حق تعالی تسلیم کرد بعد از آن جنازه او بیاوردند و در بیرون دروازه فسا (در شیراز) دفن کردند^۱).

مؤلف این کتاب در دنباله این واقعه درباره عفو و بذل شیخ زین الدین گفته است (پس کشنده شیخ را حبس کردند. شبی از شبها شیخ را در خواب دیدند که فرمود: عفو کنید از خطا کننده که من او را عفو کردم، پس او را رها کردند)^۲.

ظاهراً شیخ زین الدین باغ نوی شیرازی عموی جد مؤلف کتاب مزارات شیراز یا هزار مزار بوده است. در همین کتاب از شمس الدین محمد کیشی نیز سخن رفته است.

شمس الدین کیشی

شمس الدین محمد بن احمد کیشی، عارف و فاضل قرن هفتم هجری است که در علوم معقول و منقول و فقه و فروع و اصول سرآمد دوران خویش بود، شمس الدین با این که عارفی سترگ و عالمی بزرگ بود اما شرح و ترجمه احوال او جز در کتاب (هزارمزار) یا مزارات شیراز و کتاب فارسنامه ناصری (عصر ناصرالدین شاه) دیده نشده است. عیسی بن جنید شیرازی در کتاب خود - تذکره مزارات شیراز - درباره او چنین نوشته است :

عالمی، عارفی صوفی بود و درس علوم می گرفت و در فن اصول و علم فروع نیکو بود و تصنیف در معقول و منقول کرده و مولانا قطب الدین شیرازی - مؤلف درة التاج و شرح کلیات قانون ابن سینا - از شاگردان وی بود. مولانا قطب الدین محمود بن ضیاء الدین مسعود شیرازی متولد سال ۶۳۳ و متوفی به سال ۷۱۰ یا ۷۱۶ که مدتی شاگرد ابوالخیر بن مصلح کازرونی بود، چندی نیز به حوزه درس شمس الدین محمد کیشی حاضر شد، قطب الدین خود از کبار ائمه فلسفه و منطق و طب بود. و در طبابت، مهارت بسیار داشت استاد سید محمد مشکوة، مصحح کتاب درة التاج قطب الدین شیرازی، در حاشیه این کتاب نوشته اند (شمس الدین محمد کیشی الشافعی، استاد علامه حلّی بود که در سال ۶۶۵ به بغداد رفت و در نظامیه بغداد به تدریس پرداخت، فرمانداران و دانشمندان به درسش حاضر آمدند، چندی بر این متوال می گذرانید. بالاخره به دیدار بهاء الدین جوینی، به اصفهان رفت و پس از مرگ بهاء الدین - ۶۷۸ - به شیراز مراجعت کرد و هم آنجا به سال ۶۹۴ درگذشت. استاد مشکوة به نقل از کتاب (الانساب) سمعانی، کیش بر وزن کفش را موضعی در بغداد دانسته اند^۳) اما در تداخل نام کیش با کیش، قطعاً باید کیش را بپذیریم زیرا اولاً در دوره مورد نظر، جزایر خلیج فارس و دریای عمان از

رونق و اعتبار بسیار برخوردار بودند چنان که مسافران و سیاحان و عالمان را به دیدار از خود می‌طلبیدند، ثانیاً نقطهٔ کوچک و دور افتاده‌ای به نام کبش یا کبس در نواحی بغداد چندان شهرتی نداشته که بتواند علما و حکمائی از آن برخاسته باشند بنابراین ممکن است در ضبط این دو نام سهوالقلمی روی داده باشد.

دلیل عمده‌ای که نگارندهٔ این سطور برای کیشی بودن شمس الدین محمد بن احمد یافته است شعری که از شاعران مهم این عصر است که در تاریخ کتابت کتاب کلیله و دمنه بهرام شاهی سروده و آن شعر را به شمس الدین محمد کیشی تقدیم کرده است، این شاعر مجدالدین همگر شیرازی معروف به مجد همگر (۶۰۷ - ۶۸۶ هـ) است که معاصر سعدی بوده و در اشعار خود گاهی خویشتن را هم شأن و هم سنگ سعدی دانسته و البته چنین نبوده است. چنان که از قرائن و شواهد پیداست مجد همگر علاوه بر شاعری، از هنر خوشنویسی نیز بهره‌مند بوده و گهگاه قطعاتی یا کتب و اشعاری را برای بزرگان به خط خوش می‌نوشته و برای آنان ارسال می‌نموده و پاداشی را دریافت می‌کرده است. او در سال ۶۷۳ با آن که تقریباً در کهولت سن بوده است دو قطعه را با خط خوش فراهم آورده و برای دو تن از علمای آن زمان فرستاده است نخستین قطعه در تاریخ کتابت قابوسنامه، اثر پیر ارج کیکاووس بن اسکندر زیاری است که در نصیحت فرزندش گیلانشاه نوشته است، مجد همگر، این قطعه را به بهاء الدین عطا ملک جوینی (۶۲۴ - ۶۸۱ هـ) مؤلف کتاب تاریخ جهانگشای جوینی تقدیم کرده است.

قطعهٔ دوم شعری است که در تاریخ تحریر کتاب کلیله و دمنه بهرامشاهی ترجمه نصرالله منشی در عصر سامانیان است سروده شده و آن را به شمس الدین محمد کیشی تقدیم نموده است، در این قطعه، بنا به مقتضای قافیه، کیشی به کار برده شده و اگر این نام کبشی بر وزن کفشی بود روال قافیه بندی شعر به هم می‌ریخت. مجد همگر شیرازی در این قطعه به القاب و عناوین شمس الدین اشارت کرده و او را امام

و مفتی دوران و خدایگان شریعت دانسته است .
به حکم و خواهش شمس الانام و المله
که دارد امرش بر سایق قدریشی
امام مفتی دوران محمد ادریس
خدایگان شریعت محمدکیشی
نوشت چاکر و داعیش مجد پارسی ، آن
که چون سعادت کرده است بر درش خویشی
کتاب حکمت و پند کليلة را به خطی
که در ثمن برد از لؤلؤ سمن بیشی
به سال ششصد و هفتاد و سه ، به خطه جی
که شد تهی ز بد اندیشی و جفاکیشی
به عهد صاحب دیوان بهاء دولت و دین
که شیر در گله بخت او کند میشی
ز نوک کلکش چشم مخالف آن بیناد
که این نماید ریشی و آن کند نیشی^۴
چنان که از اشعار مجد همگر پیدا است ، شمس الدین محمد کیشی امام و مقتدا و
مفتی دوران خود و از پیروان محمد بن ادریس شافعی (۱۵۰ - ۲۰۴ هـ) بنیانگذار و
مؤسس فرقه شافعی بوده و خود فقه شافعی را تدریس می کرده است و همانطور که
می دانیم امروز نیز در جزایر قشم و کیش مذهب شافعی رواج دارد .
مؤلف و مترجم کتاب هزار مزار - مزارات شیراز - گفته است که شیخ (حج خانه
خدای کرده بود و ملازمت شیخ جبرئیل کرد و بعد از مدتی مدید در صحبت وی به
اشاره او به خلوت نشسته و مشرف گشته و به ریاضت مشغول بود و از مصنفات او
یکی کتاب (هادی) است که در نحو ساخته است به عبارتی اندک و معانی بسیار و او

را قصاید بسیار است که گفته است از غزارت فضل و علو همت ، متوفی شد در سال ششصد و چیزی از هجرت و در محله (سردزک) شیراز او را دفن کردند در خانه خود، رحمت الله علیه ^۵

قابل ذکر است که مؤلف اصلی کتاب (شدالازار) یعنی معین الدین ابوالقاسم جنید شیرازی پدر مترجم یعنی عیسی بن جنید شیرازی ، هفت گورستان یا خاکستان شیراز را در کتاب معرفی کرده تا زائرین به عدد روزهای هفته به زیارت قبور بروند چنان که مصحح محترم - شادروان دکتر نورانی وصال- یاد کرده اند امروزه بر اثر سهل انگاری و بی توجهی خاکستانهای مزبور غالباً از بین رفته و جز در چند مورد آثاری از آنها دیده نمی شود یکی از این خاکستان ها، خاکستان (باهلیه) در محله (سردزک) شیراز است که شمس الدین محمد کیشی مورد نظر مقاله نیز در آنجا مدفون بوده است و همان گونه که مصحح فرموده اند (از گورستان باهلیه که نزدیک به محله سردزک کنونی است جز چند مزار اثری برجای نمانده است ^۶) نگارنده این سطور نیز در خیابان سردزک شیراز هر چند جستجو کرد گور شمس الدین را نیافت و تمام گورستان در زیر آسفالت خیابان و مغازه های دو طرف مدفون شده اند .

شمس الدین کیشی و سعدی

شمس الدین در همان قرنی می زیسته که شاعر عارف بزرگ شیراز نیز زندگی می کرده است. ما نمی دانیم که بین این دو بزرگوار، مکاتباتی صورت گرفته یا خیر، زیرا امروزه به چنین مکتوباتی دست نیافته ایم اما چنان که می دانیم شمس الدین کیشی در سال ۶۶۵ در بغداد به تدریس در مدرسه نظامیه مشغول بوده و عده ای از رجال علم و حکمت در محضر درس او حاضر می شده اند و می دانیم که سعدی در همین مدرسه نظامیه بغداد با زحمت زیاد درس خوانده و از همان جافارغ التحصیل شده اما سالهای تحصیلی سعدی به پیش از سال ۶۵۵ که سال تألیف بوستان است می رسد. پس به طور مسلم، در سال ۶۶۵ که شمس الدین وارد بغداد شده بین او و سعدی ملاقاتی روی نداده است اما چون بعد از این سال، شمس الدین مقیم شیراز شده و سعدی نیز بقیه عمر را در شیراز گذرانده، ممکن است در خلال سال های ۶۷۰ و ۶۹۴ ملاقات های بسیار بین آن دو بزرگ روی داده باشد و چون از آن سالها یادداشت های دیگر از سعدی به دست ما نرسیده، ذکر این ملاقات ها نیز به صورت مکتوب در نیامده است در حالی که سعدی همه ملاقات های خود را که قبل از سالهای ۶۵۵ و ۶۵۶ صورت گرفته در بوستان و گلستان ذکر کرده مثل ملاقات با شیخ شهاب الدین سهروردی که استاد او بوده است.

مرا شیخ دانای مرشد شهاب

دو اندرز فرمود بر روی آب

یکی این که در جمع بدین مباش

دوم آن که در نفس خودین مباش

همچنین سعدی با همه عرفای عصر خود حشر و نشر داشته و شاعران روزگار او مثل مجد همگر و همام تبریزی با سعدی نشست و برخاست نموده اند و حتی شاعران

بزرگی همچون عطار و مولوی، از نیشابور و قونیه که هم عصر سعدی بوده‌اند اگر مکاتباتی هم با او نداشته‌اند اما یکدیگر را کاملاً می‌شناخته‌اند. بنابراین مسلم است که بین سعدی و شمس الدین کیشی که هر دو در یک زمان در شیراز دارای خانقاه و شاگردان بوده‌اند و هر دو به زبان فارسی و عربی شعر سروده‌اند مراودات و ملاقات‌هایی وجود داشته است.

تحقیق درباره شمس الدین

اگرچه مأخذ و منابع مربوط به شمس الدین محمد کیشی اندک است ولی در سال‌های اخیر محققان و مورخان، به مدارکی درباره وی دست یافته‌اند. مثلاً مرحوم سعید نفیسی در مجله ارمان شماره ششم سال پانزدهم شش مأخذ را در شناخت محمد کیشی ارائه داده‌اند، مرحوم محمد قزوینی و مرحوم عباس اقبال مدیر مجله یادگار در شماره دوم سال دوم مهرماه ۱۳۲۴ هـ، علاوه بر مأخذ سعید نفیسی، شش مرجع دیگر و بر روی هم دوازده مرجع را ارائه داده‌اند. علاوه بر این مرحوم قزوینی در مقدمه کتاب (شدالازار) شرح زندگی شمس الدین محمد کیشی را آورده است. لکن با تحقیق و تفحص بیشتر، مخصوصاً در شعر و ادب پارسی، می‌توان اطلاعات فراوان دیگر را درباره وی به دست آورد همان گونه که در شعر مجد هم‌گریان شد. تذکره نویسان و مورخان بعد از قرن هفتم نیز به ندرت از وی یاد کرده و صفات و القابی را درباره او بیان نموده‌اند.

مثلاً هندو شاه بن سنجر نخجوانی، در کتاب (تجارب السلف) که در سال ۷۲۴ هـ ق تألیف یافته و در حقیقت ترجمه‌ای است از کتاب (تاریخ فخری) تألیف محمد بن علی بن طباطبا معروف به ابن طقطقی، شرح دعای حسین بن منصور حلاج (مقتول ۳۱۰ هـ ق) از عربی به فارسی را به شمس الدین محمد کیشی نسبت داده و او

را استاد خود خوانده است . هند و شاه از شمس الدین محمد به نام (افضل المتأخرین ، شمس الحق و الملة و الدین محمد بن الحکیم الکیشی قدس روحه که از سرآمدان روزگار و از استادان این ضعیف بوده یاد کرده است ^۷)

علامه حلی ، جمال الدین حسن بن یوسف (ف ۷۲۶ هـ ق) شاگرد شمس الدین بوده و شمس الدین از جمله استادانی بوده که در مجلس صدور اجازه نامه علامه حلی شرکت داشته و علامه حلی در مقدمه اجازه نامه خود از این واقعه یاد کرده و او را شیخ معظم شمس الدین محمد بن احمد کیشی خوانده است . همچنین شمس الدین کیشی با استاد البشر خواجه نصیرالدین طوسی مکاتباتی داشته است . شادروان مدرس رضوی در کتاب احوال و آثار خواجه نصیرالدین ، نامه شمس الدین به خواجه نصیرالدین را درج کرده است در این نامه که دارای نثری بسیار زیبا و روان و نیمه مسجع است ، شمس الدین سه مسأله فلسفی را از خواجه پرسیده و خواجه به آنها جواب داده است جهت اطلاع از ، این نامه ، قسمت کوتاهی از آن را در اینجا می آوریم (پرتو خورشید ضمیر منیر مختوم ولی الانعام ، صاحب الایات العظام ، زبدة الممحصنة الشهور والاعوام ، خلاصة علما الانام ، قبله المحصلین و قدوة الفاضلین ، رئیس المحققین ، نصیر الملة و الدین ، و حجة السلام و المسلمین که سبب اهتداء سالکان طریقت و نوربخش دیده و اصلان حقیقت است چندان که مقتضای رأی ظلمت زدای او باشد ، به واسطه دریچه های حواس بر محبوسات چهار دیوار طبایع ، فایض باد ... ، خادم آرزومند و چاکر نیازمند دعایی که کودک مستر شد مرید مرشد را موظف دارد تبلیغ می کند و اشتیاقی که طبیعت نقصان را به جمال کمال است عرضه می دارد و هر چه زودتر این مراد به حصول موصول باد ... ، به حکم آن که مراد طلبه یقین از حضرت کاملان ، برهان مبین ایشان است بر تبیین مطالبی که بر ذهن طالبان هایل نماید و حل شکوکی که بر پای فکر ایشان مشکل بود ، سه مسأله القامی افند تا ابتدا مواصلت از استفاده علمی عاطل نماند ^۸) به دنبال

این نامه ، شمس الدین سه مسأله فلسفی منطقی خود را مطرح کرده که عین سه مسأله در کتاب یاد شده مضبوط است .

خواجه نصیرالدین ، پاسخ مسائل شمس الدین را طی نامه بسیار احترام آمیزی برای او فرستاده است . مقدمه نامه چنین است :

(تا ذکر مناقب و فضایل ذات شریف و نفس نفیس خداوند ملک الحکماوالعلما
سید الاکابر والفضلا ، قدوة المبرزين و محصلين ، کاشف اسرار المتقدمين
والمتاخرين ، شمس الملة والدين ، افضل و مفخر ايران ادام الله ميامن ايامه و حصل
جوامع مرامه ، به مسامع دعاگوی مخلص او محمد الطوسی رسیده است ، مرید
صادق ، بل محب و عاشق شده است و شوق نیل سعادت خدمت روح افزا و مشاهدۀ
طلعت دلگشای او ، ادام الله افضاله ، به حدی بوده که هیچ و هم به کنه آن نرسد و
همیشه بر طلب فرصتی ، مؤدی به نوعی اتصال با آن منبع فضل و افضال مواظبت
می نموده ، تا اکنون به مقتضای عادت پسندیدۀ خود در سبق خیرات و تقدیم در
حسنات ، افتتاح کتاب فرموده که فاتحه سعادت و فاتح ابواب کرامات است . از
استفادۀ آن آثار حکم واز استفاضۀ آن فنون نعم چندان ابتهاج و مسرت به دل و جان
رسید که شرح آن مؤدی به تطویل باشد . خدای تعالی آن خصایل حمیده و خلال
مرضیه پاینده دارد و دست تصرف روزگار از آن شخص نامدار و حریم بزرگوار
مصروف گرداند و دعاگوی مخلص را پیش از اجل آسایش ، دریافت خدمت او بر
وفق اراده کرامت کناد ، بمنه و کرمه)^۹

پس از این مقدمات ، خواجه به سئوالات شیخ شمس الدین پاسخ گفته است .
شمس الدین ، در اصفهان نیز با خاندان اهل علم و دانش حشر و نشر داشته و
مخصوصاً با خواجه شمس الدین محمد جوینی ، برادر عظاملک جوینی مؤلف
کتاب تاریخ جهانگشا ، همچنین با فرزند شمس الدین یعنی بهاءالدین جوینی که
حاکم اصفهان و اهل فضل بوده دوستی نزدیک داشته است .

شمس‌الدین کیشی و شعر

شمس‌الدین علاوه بر تسلط بر حکمت، عرفان، فلسفه، کلام و غیره، بر ادب و شعر نیز مسلط بوده و به دو زبان عربی و فارسی شعر می‌سروده و اشعار وی به دو زبان اینک در بعضی از تذکرها موجود است. معمولاً در پایان اشعار تخلص خود را به صورت (کیشی) یا شمس کیشی آورده است.

گلش تا خط زنگاری برآورد

عقیقش، سربه خونخواری برآورد

چو کافورش ز عنبر حله پوشید

دمار از مشک تاتاری برآورد

چو عکس سبزه دید آن نرگس مست

فغان از جان هشیاری برآورد

مرا آن چشم جادو، آشکارا

بکشت و سربه بیماری برآورد

رخش جانم برد و طرفه این است

که گوید خط بیزاری برآورد

مرا گفتا که جانت بر لب آمد

خطش جانی است پنداری برآورد

نصیب شمس کیشی خار غم شد

گلش تا خط زنگاری برآورد

مرحوم مدرس رضوی ، یک رباعی از او نیز نقل کرده است.
 هر نقش که بر تخته هستی پیدا است
 آن صورت آن کس است کان نقش آراست
 دریای کهن چو بر زند موجی نو
 ۱۰. موجش خوانند و در حقیقت دریاست
 مرحومان سعید نفیسی و محمد قزوینی نیز اشعار عربی او را در مجلات ارمغان و
 یادگار ضبط کرده اند .
 مرحوم محمد حسین رکن زاده آدمیت نیز در کتاب (دانشمندان و سخن سرایان
 فارس) درباره شمس الدین چنین اظهار نظر کرده است (مولانا شمس الدین محمد بن
 احمد حکیم کیشی ، از حکما و عرفای بزرگ قرن هفتم هجری است ، کیشی
 دانشمندی صوفی مشرب و عارفی نیکو سیرت و جامع معقولی و منقول بود) آنگاه
 اشعاری از وی را هم به زبان عربی و هم به فارسی نقل کرده است .
 دی مرا گفت رفیقی که فلان در حق تو
 ناسزا گفت در این هفته به هر جا که نشست
 زجر آن ابله دون گرنکنی جایز نیست
 دفع آن سفله فریضه است به هر چاره که هست
 گفتم ای دوست بدینها دل خود خسته مدار
 که زیهودة دونان دل پرمایه ، نخست

ای باد صبحگاهی جانم همی فزائی
با ما نگوئی آخر تا خود تو از کجائی
لطف است جمله خویت رمز است گفتگویت
بس آشناست بویت مانا که آشنائی
جسمت همه روانست بویت شفای جانست
نزدیک من چنانست کز کوی یارمائی
ای باد، حال دلبر با ما بگو و مگذر
با ما وفائی آخر کز معدن وفائی
آن نور هر دو دیده و آن ماه آرمیده
با یار دل رمیده چونست در جدائی
آن چشم پر خمارش و آن لعل آبدارش
و آن زلف تاب دارش و آن دام دلربائی
چونند و بر چه کارند با ماسر چه دارند
راه وفا سپارند یا راه بیوفائی
دور از تو آنچنانم کافسانه جهانم
بس زار و ناتوانم از رنج بینوائی
هر گه که با خیالت، یاد آورم جمالت
جان از پی وصال جوید ز تن رهائی^{۱۱}

آثار شمس الدین کیشی

آثاری که از شمس الدین باقی مانده بدون شک همه آثار او نیست و مسلماً نوشته‌های بسیار داشته است اما از آنچه می‌توان نام برد یکی کتاب (هادی) است در علم نحو و دیگر رساله‌ای است در شرح حدیث قول پیامبر اکرم (ص) که فرموده است (ان الله تعالى خلق آدم علی صورته)

حاجی خلیفه، مصطفی بن عبدالله کاتب (۱۰۱۷-۱۰۶۷ هـ ق) و مورخ ترك نیز در کتاب معروف خود (كشف الظنون) از رساله دیگری از وی یاد کرده در شرح کلام علی علیه السلام که فرموده است (الناس نیام فاذا ماتوا انتبهوا) مردمان در خوابند، چون بمیرند بیدار می‌شوند.^{۱۲}

همچنین شمس الدین رساله‌ای در شرح رساله تحقیق (نفس الامر) خواجه نصیرالدین طوسی نوشته به نام (روضة الناظر) که یک نسخه آن به تحریر قرن دهم هجری در کتابخانه مجلس شورای ملی قدیم نگهداری می‌شود.

به طور مسلم شمس الدین کیشی صاحب آثار مکتوب دیگر بوده که تا امروز به دست ما نرسیده و ممکن است بعدها برسد اما اشعار فراوان در قالب‌های قصیده، غزل، رباعی و غیره هم به زبان فارسی و هم به زبان عربی از او بر جای مانده که در کتب تراجم و تذکره‌ها ضبط شده‌اند و چنان که مرحوم مشکوة در مقدمه کتاب درة التاج اثر قطب الدین محمود شیرازی نوشته‌اند و نیز مرحوم مدرّس رضوی در کتاب احوال و آثار خواجه نصیر یاد کرده‌اند، شمس الدین محمد بن احمد بن عبداللطیف کیشی در اغلب علوم تبحری کامل داشته و در اصول و فروع و معقول و منقول صاحب تألیف و تصنیف بوده است و کسانی مثل قطب الدین شیرازی و علامه حلی به شاگردی او افتخار می‌کرده‌اند و چنان که گفتیم، علامه حلی او را شیخ معظم و در جایی دیگر افضل علمای شافعیه یاد کرده و گفته است که (وی در بحث

از متصف‌ترین مردم به شمار می‌رفت. من از محضر وی استفاده می‌کردم و بعضی اوقات اعتراض و ایرادی بر او می‌نمودم تفکر می‌کرد، گاه ایراد مرا جواب می‌گفت و گاه اظهار می‌داشت: باشد در این مسأله اندیشم جواب آن را روز دیگر از من بخواه، من پس از دو سه روز جواب آن را می‌خواستم و او جواب مسأله را باز می‌داد و گاه هم به عجز خویش از جواب اعتراف می‌کرد.^{۱۳}

فرزند شمس‌الدین

از وضع و حال همه فرزندان شمس‌الدین محمد کیشی اطلاع چندانی نداریم و فقط نام فرزند دانشمند او (ابو حامد محمد کیشی) که تا سال ۷۹۵ ه‍.ق در قید حیات بوده در پاره‌ای مآخذ ذکر شده است.

شیخ زین‌الدین فرزند شیخ شمس‌الدین کیشی مانند پدر اهل علم و حکمت و منطق بوده که ترجمه حال و شرح احوالش در منابع و مآخذ، آن چنان که باید و شاید دیده نشده است ولی نام آن بزرگوار در چند کتاب آمده است زین‌الدین نیز مانند پدرش، مکتب و محضر درس و خانقاه داشته و عرفا و حکمای بزرگی محضر او را درک کرده‌اند.

کمال‌الدین عبدالرزاق بن احمد، ابن صابونی، مشهور به ابن فوطی (۶۴۲-۷۲۳ ه‍.ق) در کتاب معتبر و عظیم پنجاه جلدی خود - مجمع الاداب فی معجم الاسماء - از زین‌الدین کیشی یاد کرده و گفته است که زین‌الدین کیشی از دانشمندان و حکمای عصر است ابن فوطی از ملاقات (کافی‌الدین هبة الله فراهانی و ابوالمناقب علی بن حسن فارسی صوفی حکیم با شیخ زین‌الدین کیشی یاد کرده است)^{۱۴}.

بر رویهم شمس الدین محمد بن احمد حکیم کیشی، از سرآمدان عرفا و علمای عصر خود بوده و در زمانی که اقلیم پارس به واسطه وجود اتابکان با تدبیر درامن و امان به سر می برد و شهر شیراز مرکز تجمع شاعران و ادیبان و عارفان شده بود و در هر گوشه این شهر مسجدی، زاویه ای و خانقاهی سر برافراشته و پذیرای زائران و عاشقان و خواستاران دانش و معرفت بود، شمس الدین کیشی نیز همانند ده ها و صدها عارف و عالم و دانشمند دیگر در گوشه خانقاه شریف خویش به تدریس و تعلیم مشتاقان و سالکان طریقت و هواداران حقیقت مشغول بوده است.

پاره‌ای از مآخذ

- ۱ - عیسی بن جنید شیرازی (مزارات شیراز) به تصحیح و تحشیه دکتر نورانی وصال ، شیراز کتابخانه احمدی ۱۳۶۴ ص ۲۳۴.
- ۲ - همان ۲۳۵ ص.
- ۳ - قطب‌الدین محمود شیرازی (دره الناج لغره الدباج) به کوشش و تصحیح سید محمد مشکوة ، تهران مجلس ۱۳۱۷ - ۱۳۲۰ ص ح
- ۴ - علی اصغر حکمت (ترجمه تاریخ ادبیات ادوارد بروان) حاشیه ذیل نام مجد همگر، تهران ، امیرکبیر ج ۴ - ۲۵۳۷ ص ۱۷۰ - ۱۷۱
- ۵ - مزارات شیراز ص ۱۵۳
- ۶ - همان ص ۱۱
- ۷ - هندوشاه نخجوانی (تجارب السلف) به تصحیح عباس اقبال و به اهتمام دکتر توفیق سبحانی تهران ، طهوری چ ۳ - ۱۳۵۷ خورشیدی ص ۲۰۰
- ۸ - محمد تقی مدرس رضوی (احوال و آثار نصیرالدین طوسی) تهران بنیاد فرهنگ ایران ۱۳۵۴ ص ۴۹۸
- ۹ - همان ص ۵۰۲
- ۱۰ - همان ص ۱۹۰
- ۱۱ - محمد حسین رکن زاده آدمیت (دانشمند و سخنسرایان فارس) تهران خیام ۱۳۳۹ ج ۳ ، ص ۳۱۵ - ۳۱۶
- ۱۲ - مدرس رضوی (احوال و آثار نصیرالدین) ص ۱۸۹
- ۱۳ - همان ص ۱۸۶
- ۱۴ - همان ص ۳۲۲ به نقل از (تلخیص مجمع الآداب) چاپ هند ج ۴ ، ص ۶۷۲

هندورابی مجاور کیش

هندورابی مجاور کیش

مرجان سنگی خلیج فارس

هندورابی به فاصله نسبتاً مساوی بین جزیره کوچک و تجاری کیش و جزیره صادراتی نفت لاوان قرار دارد این جزیره «هندورابی» در ۵۳ درجه و ۴۰ دقیقه طول شرقی و ۲۶ درجه و ۴۰ دقیقه عرض شمالی به مساحت بین ۳۱ تا ۳۵ کیلومتر مربع واقع شده است طول جزیره ۷ و عرض آن ۵ کیلومتر است فاصله آن تا مرکز استان هرمزگان بندر عباس ۳۲۵ کیلومتر تا بندر مقام ۴۳ تا کیش ۲۸ و تا بندر چپرو که نزدیکترین بندر به آن است ۸ کیلومتر راه دریایی می باشد. زمین جزیره هموار و فاقد ارتفاعات است ، بلندترین نقطه آن از سطح دریا ۳۵ متر ارتفاع دارد و همانند جزیره کیش ساحل آن با شیب ملایم به دریا منتهی میگردد. قایق تندرو ۴۵ دقیقه و لنج های بزرگتر کمی بیش از ۶۰ دقیقه فاصله کیش تا هندورابی را طی مینمایند . سواحل جزیره قسمتی ماسه ای و قسمتی سنگی است . پوشش گیاهی جزیره محدود است و جز چند نوع درخت و بوته مانند درخت لور یا لیل یا انجیر معابد ، درخت

کنار (سدر) نخل خرما، کهور و گیاهان و بوته‌های شور و نمک دوست، چیزی دیده نمی‌شود اما جزیره نیز استعداد رویش و پرورش انواع گلها و میوه‌های گرمسیری مانند گل کاغذی (به رنگ‌های مختلف)، موز، جَمبو، لوز، و مرکبات را دارد.

این جزیره کوچک همچون سایر جزایر و سواحل جنوبی، در گذشته از عبور و مرور بیگانگان مصون نبوده و پرتغالی‌ها که تقریباً به مدت ۱۰۰ سال در این مناطق تاخت و تاز کردند، این جزیره را نیز به عنوان پایگاه نظامی برگزیدند. هلندی‌ها، مدتی در آن زیستند. این جزیره با حضور انگلیسی‌ها در خلیج فارس مختصر اعتباری یافت و فانوس دریایی بلند دوره انگلیسی‌ها هنوز در وسط آن بر جای مانده است اما روی هم رفته، هندورابی جزیره‌ای است که از هرگونه پیشرفت اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی، مانند سایر جزایر همسایه خود بی‌نصیب و محروم بوده است.

نامگذاری

درباره نامگذاری هندورابی حدس‌هایی زده شده است و گفته‌اند که نام دیگر آن، اندراب، ابرون، هورن و اندروبی بوده است. ناگفته نماند که جزیره کوچک دیگری به نام اندراب یا شیخ اندرابی در نزدیک جزیره بزرگ قشم و در دهانه خور (لافت) نیز وجود دارد، و حدس می‌زنم که این جزیره به لحاظ وجود آرامگاه شیخ اندرابی، به این نام شهرت یافته است. هندورابی را اندر آب یا در میان آب هم معنی کرده‌اند. این حدس بیشتر مقرون به صحت است. کلمه «هند» و «اند» را که در اول نام بسیاری از روستاها و آبادی‌های کشور خود می‌بینیم، نه به معنی محل ویژه و نه به معنی شخصی خاص است بلکه این پیشوند، خود به معنی آب است و ارتباطی نیز با نام کشور هند ندارد. بر اساس برآورد هایی که به عمل

آمده است در خاک پهناور ایران، بیش از ۳۰ نقطه اعم از بخش و روستا و رودخانه وجود دارد که نام آنها با پیشوند هند آغاز میشود و این واژه به تنهایی مختص جزیره هندورابی نیست بلکه روستاهایی همچون هندآباد در شهرستان میانه آذربایجان، هندآباد در نیشابور، هندکندی در بیرجند، هندوان در شهرستان خوی، هندوانه در کوچصفهان رشت و نیز در دو رودخانه هند و خاله و هنده کوان که به دریای خزر می‌ریزند، هند و مرز در نوشهر، هندیمن در کامیاران سمنج، هندی در شهرستان بجنورد و ده‌ها نقطه دیگر وجود دارند. نامهای دیگری نیز موجود است که با پیشوند «اند» آغاز می‌شوند مثل اندیمشک یا اندامشک در خوزستان، اندیکان در بخش دو رود استان لرستان، اندی‌کلا در شهر بابل، انطاکیه (اندیو) و اندرابی یا شیخ‌اندرابی در کنار جزیره قشم و غیره.^۲

همه این نامها بدون این که ارتباطی با هند یا کشور هند داشته باشند به ریشه فارسی هند یا اند میرسند. این دو واژه در نام‌هایی مثل: هندورابی، هندیجان، اندیکان، اندامشک، ارتباط نزدیک با کلمه آب دارند زیرا که بیشتر نواحی یاد شده در کنار رودخانه یا در کنار دریا و یا در میان دریا واقع هستند. ممکن است امروز رودخانه یا نهرهای جاری این مناطق خشک و متروک شده باشد لیکن همان نام قدیمی بر روی آنها مانده باشد. و چون درخت و آب در باور اعتقاد مردم ایران از ارزش ویژه‌ای برخوردار بوده و هست. مردم ایران از دیرباز آلوده ساختن آب و قطع کردن درخت را گناهی عظیم می‌شمردند تا جایی که خاطر نشان ساخته‌اند.

درخت افکن بود کم زندگانی

به درویشی رسد نخجیرکاری



فانوس دریائی هندورابی باز مانده از زمان انگلیسیها



نخل در جزیرهٔ هندورابی

و به همین جهت ، چشمه‌های آب و بعضی از رودخانه‌ها و برخی از درختان را قبل از اسلام نظر کرده و مورد توجه آن‌ها (ناهی‌تا) فرشته آب و بعد از اسلام نظر کرده انبیا و اولیا و مقدسین می‌دانسته‌اند . امروزه نیز در بعضی از نقاط ایران چشمه‌های آب و درختان خاصی را مقدس می‌شمارند تا مردم از آلوده ساختن آب یا شکستن شاخه درخت خودداری نمایند .

معمولاً مؤمنان و صاحبان عقاید مختلف که به آب و آبادانی و نظافت و پاکیزگی علاقه داشته‌اند ، محل زندگی خود را در کنار رودخانه‌ها و چشمه‌ها ، در حاشیه بندرها و یا در داخل جزایر انتخاب می‌کرده‌اند . مغتسله یا صابان یا صبی‌ها که فرقه مذهبی پیرو حضرت یحیی غسل تعمید دهنده یا یحیی معمد و مربوط به قبل و هم زمان با ظهور مسیح بودند و مردمی پاکیزه و تمیز و صبور بوده و هستند ، و به جهت علاقه وافر به تمیز ماندن و اجرای غسل‌های گوناگون ، در کنار رودخانه‌ها یا چشمه‌ها به سر می‌برده‌اند .

صبی‌ها هنوز هم در اهواز ، به برکت مجاورت با کارون زندگی می‌کنند و به کار مینا کاری و زرگری و نقره کاری مشغولند . روزگاری نیز صابان یا صبی‌ها در کنار رود تاب (زهره) در هندیجان اقامت داشتند . این مکان‌های مقدس ، همیشه محل رفت و آمد مقدسان و پیشوایان و اولیاء ادیان مختلف بوده است ، چنان که بندر هندیجان خوزستان در گذشته‌های دور ، گذرگاه مانی نقاش بنیانگذار مکتب مانوی بوده است . مانی که محل تولدش در بین‌النهرین است ، در زمان شاپور ساسانی دین خود را آشکار ساخته و کتاب دینی او ارژنگ یا ارتنگ بوده و کتاب «شاپورگان» را درباره آزادگی شاپور نوشته است . توماس مقدس یکی از حواریون حضرت مسیح نیز در سفر تاریخی خود ، مدتی در هندیجان به سر برده است .^۳

آرامگاه شیخ اندراب در جزیره کوچک شیخ اندرابی ، نزدیک جزیره قشم ،

آرامگاه محمد دریانشین معروف به محمد حنفیه در جزیره خارک ، مقبره شیخ زنگی در جزیره‌ای به همین نام در نزدیک بوشهر ، در تأیید این گفتاری تأثیر از کلمه آب و در میان آب نیست .

عمران و آبادانی

مؤسسه توسعه و عمران هندورابی تلاشی وسیع و پردامنه را برای فراهم آوردن امکانات و آبادانی این جزیره آغاز کرده است . به هر صورت جزیره کوچک ۳۵ کیلومتری هندورابی همچون سایر جزایر و بنادر این منطقه از محرومیت بی نصیب نمانده است امروز می رود تا به یک جزیره آباد و پر بار توریستی بدل شود تا در کنار کیش و لاوان و قشم جزء مجموعه جزایر آباد و پیشرفته قرار گیرد .

ساحل ماسه‌ای سنگی جزیره از یک سو با منظره‌ای سفید رنگ و از سوی دیگر صخره‌های قهوه‌ای زیتونی ، با چشم اندازی از آب‌های بلوری سبز و شفاف و رگه‌های خاکستری و فیروزه‌ای در میان آن چشم هر بیننده و مسافرا خیره می سازد . خاک مرغوب جزیره که پوشش گیاهی قابل توسعه‌ای دارد می تواند فراگیرنده باغ‌ها و پارکها و درختان بسیار باشد . این جزیره کوچک و محروم که جمعیت متغیر ۳۳ تا ۴۵ نفری آن سال‌ها فاقد هر گونه امکانات زندگی بوده و بهداشت و فرهنگ راهی به سوی آن نداشته است ، اینک می رود تا با آبادانی آینده خویش ، پاداش دلسوزی‌ها و رسیدگی‌های مسؤولان مربوط را ادا کند . طبیعی است که برای ساختن و پرداختن به جزیره ، کوشش و دلسوزی و هزینه بسیاری لازم است ، اگر چه وصل کردن این جزیره یا هر جزیره‌ای به خشکی‌های نزدیک آن به وسیله پل ثابت یا متحرک از ابهت آن می‌کاهد اما شاید اجرای این پیشنهاد یعنی متصل ساختن این جزیره به بندر چپرو که فقط چهار کیلومتر مسافت دارد به ذهن مسؤولان نیز خطور

کرده باشد، ایجاد پل ثابت فلزی بین هندورابی و چیروا اگر چه به زمان و هزینه بسیار نیازمند است اما مشکلات و گرفتاری‌های بسیار را نیز از میان برمی‌دارد فراهم آوردن مراکز و اماکن ورزشی و تفریحی، ایجاد و گسترش فضاهای آموزشی و بهداشتی، تأمین سرویسهای منظم حمل و نقل مسافراعم از دریائی و هوائی و در صورت ایجاد پل، سرویسهای زمینی، تأسیس فروشگاه‌ها، رستوران‌ها، کتابخانه‌ها و خلاصه آن چه سبب جلب توریست و مسافر می‌شود همه و همه در توسعه و پیشرفت جزیره مؤثرند. در کنار این اقدامات، رسیدگی به مسأله محیط زیست، بهداشت و فرهنگ مردم بومی جزیره نیز ضرورت دارد تا در این صورت اولاً: اعتماد آنها جلب شود به طوری که در جزیره، خود را غریبه و بیگانه نپندارند ثانیاً: آرزوی دسترسی به ثروت‌های بادآورده روح و فکر آنان را آلوده و صداقت و پاکدلی آنها را دچار وسوسه و تزلزل نسازد.^۴



مسجد قدیمی جزیره هندورابی



مهمانسرای جدید هندورابی

یادداشت‌ها

- ۱ - این مقاله در مجله مناطق آزاد شماره ۵ تیرماه ۱۳۷۰ درج شده است .
- ۲ - ر - ک وزیرکشان تألیف دکتر سید جعفر حمیدی ، تهران ، انتشارات نسل دانش ۱۳۶۹ مقاله هندیجان
- ۳ - ر - ک همان
- ۴ - در زمستان ۱۳۷۱ کتاب (هندورابی و دریای پارس) تألیف آقای ایرج افشار سیستانی منتشر شده است . برای اطلاع بیشتر از جزیره هندورابی به این کتاب مراجعه نمایید .
- ۵ - در اردیبهشت ۱۳۷۰ به دعوت سازمان عمران منطقه آزاد کیش به اتفاق آقای ایرج افشار سیستانی سفر پر مخاطره‌ای به جزیره هندورابی داشتیم تصویرهای این مقاله را از این دوست گرامی وام گرفته‌ام .

جزیرہ قشم

جزیره قشم، دومین بندر آزاد در خلیج فارس

از بین جزایر کوچک و بزرگ ایرانی واقع در خلیج فارس یعنی هرمز، کیش، لارک، هنگام، تنب بزرگ و کوچک، ابوموسی، سیری، فارور، بنی فارور، هندورابی، خارگ، خارگو، نخیلو، شیف و عباسک، جزیره قشم از همه بزرگتر و پر جمعیت تر است. این جزیره با ۱۱۵ کیلومتر طول و ۱۸ کیلومتر عرض به جزیره دراز یا طویل یا طویله نیز معروف است. (و از شرق به جزیره هرمز از جنوب شرقی به جزیره لارک و از جنوب به جزیره هنگام، تنب کوچک و بزرگ و ابوموسی محدود است)^۱ در قسمت شرقی جزیره، (شهر قشم) در وسط جزیره (بندر لافت) و در آخرین نقطه جزیره یعنی در منتهی الیه غرب آن بندر (باسعیدو) واقع شده‌اند (فاصله آن تا بندر عباس ۳۷ کیلومتر تا جزیره لارک ۱۶ کیلومتر تا جزیره هرمز ۲۰ کیلومتر تا جزیره ابوموسی ۱۶۳ کیلومتر و تا جزیره تنب ۱۱۴ کیلومتر می‌باشد)^۲ بنادر و لنگرگاه‌های معروف قشم عبارتند از لنگرگاه‌های قشم، درگهان، لافت، گوران، دولاب، چاقو، کنارسیاه، درکو، باسعیدو، در قسمت شمالی جزیره، و بنادر رمچاه، سوزا، هسین، شیب دراز، بند چایی، تیاب کرمو، نقاشه، صلخ و کونه

در قسمت جنوبی آن . (بر روی هم شهرستان قشم دارای ۶۶ آبادی خالی از سکنه و ۷۴ روستا و آبادی مسکونی است که از این ۷۴ آبادی مسکونی ۶۵ روستا در جزیره قشم و ۹ روستا در جزایر تابعه قشم است برابر سرشماری سال ۱۳۵۵ جمعیت جزیره قشم حدود ۳۴۰۴۵ نفر شامل ۱۷۰۶ نفر زن و ۱۶۹۸۵ نفر مرد و جمعاً ۷۸۶۱ خانوار می باشد)^۳

سابقه تاریخی

سابقه تاریخی جزیره قشم به پیش از اسلام می رسد ، نام های عیلامی جاسک ، خاسک ، خارگ ، چارک ، لارک ، لافت ، همه به سکون حرف سوم بر وزن ماسیت ، و نیز نام های قشم ، کیش ، تنب ، سیری و غیره همه حکایت از توقف طولانی عیلامی ها در این نواحی در تاریخ پیش از میلاد مسیح می نماید کشور عیلام با تمدنی بسیار درخشان از هزاره سوم و به قولی از هزاره هشتم پیش از میلاد بزرگترین قدرت جهانی عهد باستان را در کناره های خلیج فارس تشکیل می داد آثار بسیاری از تمدن ایلامی (عیلامی) در سواحل خلیج فارس از جمله در بوشهر و خارگ و قشم به دست آمده و بقایای آتشکده های زردشتی در قشم نشان دهنده توقف زردشتیان در این جزیره قدیمی می باشد .

ظاهراً واژه (قشم) که در بعضی نسخ (کشم) ضبط شده است باید یک نام تازه و جدید باشد زیرا در متون ادبی و تاریخی ایران از این اسم یادی نشده و گویا در گذشته قشم و کیش را یکی می دانسته اند در حالی که بین این دو جزیره ۱۶۵ مایل دریایی فاصله وجود دارد ، سعدی یک بار در گلستان و بار دیگر در بوستان از جزیره کیش و بحرین ، و حافظ از جزیره هرمز ، یاد کرده اند بعضی معتقدند جزیره کیش که سعدی از آن یاد کرده همان جزیره قشم است . درباره وجه تسمیه قشم

نظرات مختلف وجود دارد در نوشته‌های تاریخی، اسامی گوناگون از قشم یاد شده است مسعودی در مروج الذهب آن را جزیره «بنی کاوان» ذکر کرده است همچنین «کاوان»، «بنی کافان» و لافت نیز در تواریخ جغرافیایی دیده می‌شود. مسعودی گفته است (از آن جمله جزیره لافت است که آن را جزیره «بنی کاوان» گویند عمرو بن عاص آن را گشود و مسجدی تاکنون در آنجا برپاست و مردم دهکده‌ها و آبادی بسیار دارد).^۴

شمس‌الدین محمد انصاری دمشقی در کتاب «نخبة الدهر فی عجایب البر والبحر» گفته است (بام دیگر جزیره «یافت» است که به نام جزیره «بنی کاوان» شناخته شده و طول آن دوازده میل و عرضش نه میل و جزیره‌ای آبادان و مسکونی است).^۵

مؤلف حدودالعالم، آن را «لافت» نامیده و گفته است (دهم جزیره لافت است و اندراو شهری خرم است. اندراو کشت و بذراست و نعمت بسیار و آبهای خوش و از همه جهان به بازرگانی به آنجا روند و این جزیره برابر پارس است).^۶

ابن حوقل نیز در سفرنامه خود آن را لافت نامیده است (و در دریا جزیره‌هایی است منسوب به ولایت اردشیر خَرّه از قبیل جزیره «برکاوان» که همان لافت است و در آنجا شهری و جامعی است و دارای سکنه است).^۷

در کتب جغرافیایی نام‌های دیگری برای قشم یاد شده از جمله جزیره «بُرخْت» بر وزن درست، کاوان، ابرکاوان، بنی کاوان، ابن کوان، ابرکمان، لافت، قشم، کشم، یافت و غیره.

لسترنج در کتاب جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی از جزیره قشم چنین تعریف کرده است (جزیره بزرگی که در قسمت تنگ خلیج فارس واقع است. و امروز «کشم» نامیده می‌شود و آن را جزیره «طویله» هم می‌گفتند، ظاهراً باید همان جزیره‌ای باشد که در کتب مرجع ما در قرون وسطی به اسامی مختلف جزیره

«بنی یا ابن کوان» ابرکانان و جزیره ابرکمان ذکر شده است و شاید این اختلاف تسمیه، ناشی از اختلاف نسخ باشد و یاقوت گوید جزیره مزبور به نام «لافت» نیز معروف است. جزیره خاسک یا جاسک، از جزایر قشم بوده و شاید هم اسم دیگری برای همان جزیره کشم «جزیره دراز» بوده است. ساکنین آن در شجاعت و جنگ‌های دریائی طولانی ید طولایی داشتند^۸

حمدالله مستوفی نیز در نزهة القلوب آن را «ابرکافان» گفته است:^۹
 یاقوت حموی در معجم البلدان آن را «انروگامانان - ابرکامان - انوکافان - ابوکافاتان - برکاتان - ابرکاخان - انوغاک - وایرکان» یاد کرده است اما استخری تنها کسی است که در مسالک و در ممالک، آن را «کشم» ضبط کرده و بعضی معتقدند که چون استخری اهل فارس بوده است ضبط او درست تر و صحیح تر به نظر می‌رسد و همانگونه که بیان شد در نوشته بعضی از جغرافی دانان متأخر، کشم و کیش یکی دانسته شده است و در وجه تسمیه کیش و کشم گفته‌اند چون به شکل ترکش یا تیردان است از این نظر کیش و یا کشم مشتق از ترکش است و معنی ترکش می‌دهد. اما این مطلب چندان پایه علمی ندارد.

محمد حسن خان اعتمادالسلطنه در دوره قاجار در کتاب مرآة البلدان نیز قشم و کیش را یکی دانسته و گفته است (جزیره قشم یا کیش آن را «باسعد» و قیس هم می‌گویند از جزایر معروف ایران در خلیج فارس و در دهانه بغاز هرمز به طرف خاک ایران و در جانب جنوب شده و به لارستان نزدیک است. در اطراف این جزایر نیز مرجان زیاد است و محصول آن گندم، ذرت و خرما و پنبه و انگور است که پنبه و انگورش معروف جمیع سواحل می‌باشد اهالی آن، گوسفند زیاد نگه دارند غوص مروارید هم در اطراف آن می‌شده است از پانزده الی بیست هزار نفر جمعیت دارد و بزرگترین آبادی این جزیره، قشم است که چهار هزار نفر جمعیت دارد و قلعه محکمی در آن بنا شده است. این جزیره آبادی‌ها به خود دیده و وقتی

صاحب صد پارچه دیه بوده و آبادی حالیه او کم نیست این جزیره چون شیبه ترکش است که جعبه تیر باشد و آن را به فارسی کیش میگویند و آن جزیره را به این مناسبت کیش گفته‌اند و ترکیب آن جزیره این طور است.^{۱۱}

اعتمادالسلطنه درباره لافت نیز این طور بیان داشته است (یکی دیگر از جزایر جزیره لافت که آن را جزیره «بنی کاوان» نیز می‌گویند می‌باشد این جزیره را عمرو بن عاص فتح کرد و خلق بسیار و قری و عمارات متصل به یکدیگر است و مسجد عمرو که در این جزیره بنا کرده تاکنون باقی است) و باز گوید: جزیره قشم چون طولانی واقع شده است از آن جهت به جزیره طولانی شهرت دارد و طول او تقریباً شصت مایل و پهنای او دوازده مایل است در طول پنجاه و شش درجه شرقی و در عرض بیست و شش درجه دقیقه شمالی اتفاق افتاده است و این جزیره قریب به بندر خمیر و لنگه است که در سواحل لار می‌باشد و قریه معروف آنجا قشم است که جزیره با اسم او معروف است که در طرف مشرقی است و محاذی جزیره ارموز «هرمز» است.^{۱۲}

در جزیره قشم ارتفاعات بسیار وجود دارد که مهمتر از همه (کیش کوه) است با ارتفاع ۳۵۰ متر و به کوه نمکدان شهرت دارد. آثار باستانی قبل از اسلام نیز در آنجا فراوان است از جمله این که مسجد برج بر فراز ویرانه‌های آتشکده قدیم زردشتیان بنا شده است.

بقایای قلعه پرتغالی‌ها و هلندی‌ها و آثار تأسیسات نظامی انگلیسی در گوشه گوشه جزیره دیده می‌شود. در هنگام تسلط پرتغالی‌ها بر خلیج فارس، در این جزیره قلعه و تأسیسات نظامی مستحکم داشتند و هنگامی که شاه عباس برای بیرون راندن پرتغالی‌ها از خلیج فارس نیروهای خود را گسیل داشت در همین مناطق جنگ بین نیروهای ایران به پشتیبانی نیروهای انگلیس و پرتغالی‌ها در گرفت. نبرد بین انگلیسی‌ها و پرتغالی‌ها بر سر جزیره هرمز در این منطقه نیز حائز اهمیت است در

سال ۱۰۳۱ هجری قمری قلعه قشم که محل توقف و تأسیسات نظامی ها بود توسط سردار ایرانی - امامقلی خان - کشتی های انگلیسی گلوله باران شد و این قلعه به تصرف نیروهای ایران درآمد تلاش های پرتغالی ها که بیش از یک قرن یکه تاز دریا و سواحل خلیج فارس بودند برای دست یابی مجدد بر جزیره قشم ناکام ماند اما با بیرون رفتن پرتغالی ها ، انگلیسی ها در این نواحی جا خوش کردند و به تاخت و تاز پرداختند .

موقعیت دریائی

بنا به نظریه های موجود که در کتاب دریانوردی ایرانیان ضبط است . کرانه های جزیره غالباً مضرس است از قشم تا جزیره هنگام که در جنوب آن واقع است عمق آب زیاد است به طوری که کشتی ها و ناوها می توانند در نزدیکی ساحل حرکت کنند ولی از آن به بعد به سبب کمی عمق آب ، کشتی ها ناچارند از کرانه دور شوند به طوری که در محاذات گوشه جنوب غربی جزیره باید از ۸ تا ۲۶ کیلومتری ساحل عبور کنند به همین ترتیب در کناره شمالی تقریباً در تمام طول تنگه بین جزیره و کرانه شمالی خلیج فارس عمق آب نسبتاً اندک است بطوری که عبور و مرور کشتی ها باید با دقت بیشتر انجام گیرد تا این که در این کانال لایروبی صورت گیرد.^{۱۳}

کرانه های جزیره مستور از جنگل های «لور» یا «حرا» است که اهل محل آنها را جنگل دریائی می نامند در داخل جزیره نیز تعداد زیادی درختان (لیل) یا (لیلک) یا انجیر پرتغالی موجود است این درختان علاوه بر ریشه زمینی ، ریشه هوائی نیز دارند و در تابستان سایه ای خنک برای رهگذران ایجاد می نمایند از این درخت در جنوب ایران مخصوصاً در جزیره خارک به فراوانی دیده می شود.

در شمال جزیره قشم دماغه های قشم ، لافت ، و باسعیدو در جنوب آن دماغه

دستگان قرار دارد که دارای نخلستان خرماست .

در جنگ جهانی اول انگلیسی ها این جزیره را محل توقف خود و انبار وسایل جنگی مخصوصاً ذغال سنگ کرده بودند .

پایگاه دریائی انگلیس در «باسعیدو» یا باسیدو که در دماغه شمال غربی جزیره قرار دارد تأسیس شده بود . لنگرگاه باسعیدو ۶۰۰ متر طول دارد و عمق آب در آنجا به ۹ متر تا ۱۲ متر می رسد . انگلیسی ها که پس از شکست پرتغالی ها خود یکه تاز خلیج فارس بودند و پرچم خود را در تمام نقاط خلیج فارس به اهتزاز درآورده بودند ادعای مالکیت این نواحی را داشتند در زمان فتحعلیشاه اجازه تأسیس پایگاه و بندرگاه را در جزیره قشم گرفتند . پایگاه دریائی انگلیسی ها شامل چندین آسایش گاه برای سربازان ، انبار ذغال ، بهداری زمین ورزش ، تأسیسات بی سیم و اسکله دریائی می شد . ظاهراً این پایگاه را برای مبارزه با دزدان دریائی و جلوگیری برده فروشی بنا کرده بودند اما از این پایگاه فقط برای مبارزه با ایران و محو نیروی دریائی این کشور استفاده می کردند و با این که در سال ۱۸۲۲ میلادی نیروهای انگلیس به بحرین ، شارجه و مسقط منتقل شدند اما به بهانه داشتن انبار ذغال ، این پایگاه را رها نکردند و تأسیسات تلگرافخانه (هند و اروپ) در این جزیره را تقویت کردند تا پایان جنگ بین المللی دوم نیز هر روز پرچم انگلیس بر فراز پایگاه در جزیره قشم به اهتزاز درمی آمد و شب ها چراغ های دریائی برای راهنمایی کشتی ها روشن می شد سرانجام در تابستان ۱۳۱۲ نیروی دریائی ایران مأموریت یافت تا پایگاه دریائی انگلیسی ها را در این جزیره و سایر سواحل ایران جمع آوری و به عمر آن خاتمه دهد . در یادار بایندر در این سال به ناوبان جعفر فزونی دستور محو همه آثار انگلیسی ها در خلیج فارس را داد ناوبان جعفر فزونی به همراهی ناوبان ناو پلنگ در باسعیدو پیاده شده و پرچم انگلیس را که بر خلاف تمام موازین بین المللی بر روی زمین نصب شده بود و انگلیس ها این وضعیت را در بوشهر و

سواحل دیگر ایران نیز مرعی می داشتند پائین کشید و پرچم ایران را به اهتزاز درآورد از آن پس پرچم انگلیس یکی بعد از دیگری از خاک سواحل برچیده شد انگلیسی ها که باسعدو را ملک خود می دانستند به وزارت امور خارجه وقت ایران اعتراض کردند و تقاضای رفع تجاوز فرمانده ناو پلنگ ناویان جعفر فزونی را درخواست کردند . جای تأسف است که وزارت خارجه وقت به دولت انگلیس اطلاع داد که به زودی رفع تجاوز خواهد شد اما دیگر پرچم انگلیس بر روی زمین سواحل به اهتزاز در نیامد .^{۱۴}

لافت : بزرگترین محل جزیره قشم و قریه ای است در دامنه کوهی به نام (کوه شهر) بر بالای این کوه آثار قلعه ها و برج و باروهای مخروبه فراوان دیده میشود . در شرق کوه شهر «لافت سیدان» نام دارد زیارتگاهی دیده می شود که در آن قبر (سید حسن بن سید منصور) از سایر قبور شهرت بیشتری دارد . سه قبر دیگر نیز در این محل دیده می شود . با این که مسعودی در مروج الذهب فتح این جزیره را به دست مسلمانان به رهبری عمرو بن عاص می داند اما در حقیقت عثمان بن ابی العاص در زمان خلافت عمر ، مأمور فتح جزیره قشم شده است و چون می دانیم که نواحی گناوه و تَوّج و سایر این نواحی توسط عثمان بن ابی العاص گشوده شده ، فتح این جزیره نیز توسط وی صحیح تر می نماید مقابر مسلمانان در قبرستان لافت نیز یادگار همان زمان می باشد . البته گفتنی این است که عثمان بن ابی العاص و علاء خضرمی جانشین وی که فرماندار بحرین بود دستبردهای فراوان به جزیره زدند و با مقاومت زیاد ایرانیان روبرو شدند .

مدارس علوم دینی جزیره قشم

بنا به نوشته مؤلف خلیج فارس و جزایر ایرانی، جزیره قشم از گذشته های دور، خود دارالعلم کوچکی بوده و مدارس علوم دینی فراوان داشته است و مدرسی که از ۳۰۰ تا ۱۵۰ سال پیش سابقه داشته و خواستاران علم و دانش را به سوی خود جلب می کرده اند و قدیمی ترین مدرسه علوم دینی استان هرمزگان در جزیره قشم فعالیت داشته است. مؤلف کتاب مزبور مدارس قدیم و جدید قشم را بدین ترتیب ذکر کرده است و برای هر یک شرح مبسوطی آورده است مدرسه شیخ محمد اسماعیل که تا سال ۱۳۱۸ دایر بوده است.

مدرسه سید محمدعلی عالم که تا سال ۱۲۸۷ شمسی فعالیت علمی داشته است. مدرسه شیخ احمد شیخ یحیی تا سال ۱۳۰۸ شمسی دایر بوده است. مدرسه شیخ شریف صالحی که از مردمان فاضل و دانشمند جزیره است و در منزل شخصی خود در روستای رمکان در حدود ۱۰ تا ۱۲ طبله را تدریس می کند و در صورت همکاری و مساعدت مقامات مربوط استان شیخ قادر به تدریس و اشاعه علم به طلاب بیشتر خواهد بود.

مدرسه علوم دینی کمالی قشم در روستای بند حاج علی که مدرسه دینی آل کمال قشم است و طلاب علوم دینی از چند روستای قشم بدین محل می آیند و کسب علم می کنند. این مدرسه سابقه ۳۰۰ ساله دارد و علما و مدرسین با نام و نشان در گذشته و حال در این مدرسه به تحصیل مشغول بوده اند و هستند.

مسلم است که بنیانگذاران این مدارس از سر شوق و علاقه، بدون توقع و چشم داشت جز رضایت الهی در این نواحی محروم و بی حاصل شبانه روز از عمر و علم و هستی خود مایه می گذارند تا دیده و دل طالبان علم به نور دانش و معرفت روشن گردد. جا دارد مسئولان امر از تشویق و دلگرمی و کمک و مساعدت به این مردم

شریف دریغ ننماید .

در جزیره قشم ، ماهیگیری ، توربافی ، گرگوربافی ، صید میگو ، قایق سازی ، لنج سازی و کشاورزی انجام می گیرد اما همه این صنایع نیاز به همکاری و همیاری مسئولان دارد . در گذشته کارگاه های نساجی نیز در قشم و روستاهای آن وجود داشته که تا سال ۱۳۵۹ از تعداد حدود ۴۰۰ کارگاه نساجی فقط یک کارگاه بر جای بوده و بقیه بر اثر بی توجهی و عدم دلسوزی اولیای امور وقت از بین رفته اند .

جزیره قشم بندر آزاد دوم:

انتخاب جزیره قشم به عنوان دومین بندر آزاد تجاری بعد از جزیره کیش یکی از اقدامات بسیار خوب و مؤثر دولت است . با اعلام بندر آزاد قشم ، این جزیره کهنسال و رنج دیده روح تازه ای یافته است ، حیات تازه این جزیره در آبادی و عمران منطقه محروم بنادر و سواحل جنوب کشور تأثیر فراوان خواهد داشت .

در حقیقت مطالعه برای ایجاد تأسیسات بندری برای مناطق ساحلی جنوب ایران از سال های اولیه پس از انقلاب اسلامی در کشور آغاز شده است مثلاً (پس از انجام مطالعات طرح اولیه تأسیسات بندری در جاسک ، قشم و لنگه ، در اسفند ماه سال ۱۳۶۱ قرارداد احداث این سه بندر با پیمانکار به امضاء رسیده است و عملیات ساختمانی در آذرماه سال ۱۳۶۲ آغاز گردیده . مجموع هزینه های تخصیص داده شده برای این طرح سه گانه در ابتدا ۵۹۵ میلیون تومان بوده ، که از این مبلغ ، ۱۲۷ میلیون تومان برای جاسک ، ۲۴۲/۵ میلیون تومان برای قشم و ۱۷۵/۵ میلیون برای هزینه های طرح لنگه اختصاص یافته و پیش بینی می شود مبلغ تمام شده بالغ بر ۷۲۰ میلیون تومان باشد)^{۱۶} البته برای توسعه تأسیسات بندری هزینه های مربوط بیش از این نیز خواهد شد . (منظور کردن دو جزیره کیش و قشم به عنوان بندر آزاد

تجاری که اولی به علت موقعیت جغرافیایی و جاذبه‌های خاص طبیعی و غیره به عنوان بندر آزاد تجاری و توریستی و دومی به عنوان بندر آزاد صنعتی از جمله اهداف دولت جمهوری اسلامی ایران برای گسترش این قیل فعالیتها است.^{۱۷} البته بنادر و مناطق دیگری نیز تاکنون به نام مناطق آزاد تجاری یا صنعتی اعلام شده است.^{۱۸}

یادداشتها

- ۱ - حسین نوربخش (خلیج فارس و جزایر ایرانی) تهران ، سنائی ، ۱۳۶۲ ص ۲۵۵
- ۲ - همان ص ۲۵۵ - ۲۵۶
- ۳ - همان ص ۲۶۱
- ۴ - ابو الحسن علی بن حسین مسعودی (مروج الذهب) ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران ترجمه و نشر کتاب ۱۳۵۶ ص ۱۰۸ ج ۱
- ۵ - شمس الدین محمد انصاری دمشقی (نخبة الدهر فی ...) ترجمه سید حمید طیبیان ، تهران فرهنگستان ادب و هنر ایران ۱۳۵۷ ، ص ۲۸۰
- ۶ - حدود العالم من المشرق الى المغرب. مؤلف نامعلوم به کوشش دکتر منوچهر ستوده تهران طهوری ۱۳۶۲ ، ص ۲۰
- ۷ - ابن حوقل (سفرنامه) ترجمه دکتر جعفر شعار ، امیر کبیر ۱۳۶۶ چ/۲ ، ص ۳۷
- ۸ - لسترنج (جغرافیای تاریخی ...) ترجمه محمود عرفان تهران ، علمی و فرهنگی ۱۳۶۴ چ/۲ ، ص ۲۸۲
- ۹ - حمدالله مستوفی (نزهت القلوب) به کوشش دکتر محمد دبیر سیاقی ، تهران ، طهوری ۱۳۳۶ ، ص ۱۶۵
- ۱۰ - ر - ک حاشیه نزهت القلوب ص ۱۶۵
- ۱۱ - اعتماد السلطنه (مرآة البلدان) به کوشش دکتر عبدالحسین نوائی و میرهاشم محدث تهران دانشگاه سه جلدی - ج ۱ - ۱۳۶۶ ص ۳۰۰
- ۱۲ - همان ج ۱ ص ۳۱۸
- ۱۳ - شادروان اسماعیل رائین (دریانوردی ایرانیان) ناشر مؤلف ۱۳۵۰ ج ۱ ص ۱۰۹
- ۱۴ - مشروح این ماجرا را در جلد دوم دریا نوردی ایرانیان ص ۸۴۸ به بعد مطالعه فرمائید .

- ۱۵ - مشروح این گزارش را در کتاب خلیج فارس و جزایر ایرانی مطالعه فرمائید.
- ۱۶ - بندر و دریا، نشریه سازمان بنادر کشتیرانی شماره ششم سال اول فروردین ۶۵، ص ۴
- ۱۷ - روزنامه کیهان چهارشنبه ۲۲ فروردین ماه ۶۹ ص ۳.
- ۱۸ - برای اطلاع کامل ر - ک جزیره قشم تألیف حسین نوربخش



برکه (ب انبار) در قشم



جزیره قشم روی نقشه



قلعه تاریخی قشم



گرگور بافی در قشم



گرگور نافتان هشتم



غارهای ستانی در کوه فشم

هرمز یا جرون

گذرگاه شاعران

هرمز یا بندر جرون، گذرگاه شاعران

هنگامی که مسافران و سیاحان و بویژه شاعران، به دیاران دور دست، مثل هند و سواحل افریقا سفر می‌کردند، در رفت و بازگشت از طریق دریا، گذارشان به جزایر قشم و کیش و هرمز و بنادر جنوب و میناب نیز می‌افتاد. چنانکه شیخ اجل سعدی (۶۰۴ - ۶۹۴ ه‍.ق) در بازگشت از یک سفر طولانی (احتمالاً در سال ۶۵۵ ه‍.ق) توقف کوتاهی در جزیره کیش داشته است (بازرگانی را شنیدیم که صد و پنجاه شتر بار داشت و چهل بنده خدمتکار، شبی در جزیره کیش، مرا به حجره خویش درآورد).^۱

حافظ نیز به دعوت محمدشاه بهمنی والی دکن در سال ۷۸۳ ه‍.ق^۲ قصد عزیمت هندوستان کرد. اگرچه بعضی از محققان معتقدند که حافظ، فقط قصد رفتن نمود ولی از شیراز خارج نشد و اگر شد، تا یزد رفت و برگشت^۳. اما دربارهٔ این سفر، اشعاری در دیوانش دیده می‌شود.

شاه هرموزم ندید و بی سخن صد لطف کرد

شاه یزدم دید و مدحش گفتم و هیچم نداد^۴

مرحوم پژمان بختیاری در مقدمه دیوان حافظ نوشته‌اند که : حافظ به هرمز رفت لکن حکمران هرمز از ورود و خروج حافظ آگاه نشد و زمانی که آن بزرگوار چند منزل از هرمز دور شده بود با خبر شد و تأسف خورد و هدایائی برایش فرستاد^۵ خواجه (ابوالعطا کمال الدین محمود کرمانی) (تولد ۶۸۹ هـ ق) زمانی که از سفر حجاز و از طریق دریا باز می‌گشت تا به کرمان و شیراز برود، در بندر (جرون) توقف کرده است و گویا در این بندر شدت گرما و بی‌آبی بر او اثر کرده چنانکه در غزلی، حسب حال خود را باز نموده است .

به بوستان می گلبوی لاله گون مَستان
مگر ز دست سمن عارضان پز دستان
به اختیار کسی هرگز اختیار کند
جرون و تشنگی و باد گرم و تابستان
سفر گزیدم و بسیار خون دل خوردم
چو در مصیبت سهراب ، رستم دستان
مکن ملامت خواجه که عاقلان دانند
ز بیم حکم قضا ، اعتراض بر مستان^۶

کمال الدین وحشی بافقی (۹۳۰ - ۹۹۱ هـ ق) نیز هنگامی که از سفر عراق باز می‌گشت، گذرش به بندر جرون افتاده و گویا او هم در این شهر دچار تشنگی و کم آبی شده است وحشی در غزلی فرموده است .

آگه نشی که از پی وجه معاش خویش
هر چیز داشت وحشی بی خانمان فروخت
چیزی که از بلاد عراق آمدش به دست
آورد و در دیار جرون در زمان فروخت
از بهر وجه آب وضو اندرین دیار
سجاده کرد در گرو و طیلان فروخت
دارد کُنون فروختی آبروی و بس
وان جنس نیست اینکه به هر کس توان فروخت^۷

بندر جرون

درباره بندر جرون بحث‌های فراوان شده است. بعضی از مورخان و جغرافیدانان گفته‌اند که جرون همان جزیره هرمز است در ۲۲ کیلومتری بندر عباس و در دهانه شمالی تنگه هرمز و روبروی قشم قرار دارد که پس از خرابی بندر هرمز، نام این جزیره به هرمز تبدیل شده است و تأسیسات تجاری به آنجا انتقال یافته است. چنانکه از قرائن و شواهد برمی آید، هرمز قدیم بندری بوده پر رونق و اعتبار که بر جلگه میناب قرار داشته و گفته‌اند: سابقاً اسم جزیره هرمز «جرون» بوده و بندر «گمبزو» قبل از این در بیرون هرمز و در کنار دریا بوده است.^۸ حمدالله مستوفی در کتاب نزهت القلوب گفته است: (هرمز بر ساحل بحر فارس است و بغایت گرمسیر. اردشیر ساخته بود و اکنون از خوف حرامی، ملک قطب‌الدین آن را بگذاشت و در بحر، به جزیره جرون شهر ساخت و از هرمز کهنه تا آنجا یک فرسنگ است و در هرمز نخل و نیشکر بسیار است.)^۹

مؤلف ناشناس حدود العالم من المشرق الى المغرب مؤلف به سال ۳۷۲ ه‍.ق، و

ابن حوقل مؤلف کتاب صورة الارض مؤلف به سال ۳۶۷ در کتابهای خود نامی از جرون نبرده‌اند و فقط از هرمز یاد کرده‌اند.^{۱۰}

سدید السلطنه کبابی مؤلف کتاب بندر عباس و خلیج فارس، با توجه به گفته‌های پاره‌ای از جهانگردان و سیاحان گفته است: (جرون تحریف گامبرون است که نام امروز بندر عباس است و در جایی دیگر گفته: هرمز اسم یک ایالت وسیع مانند ایالت فارس و کرمان بوده که صاحب بلاد بسیار بوده است و (مغستان) که در کناره دریا، معادل جزیره هرمز است، (تیاب) و (میناب) حالیه‌اند، چونکه (مُغ) به معنی نخل و مُغستان به معنی نخلستان است و نخلستان آن جلگه معروف به مغستان و شهر آن جلگه موسوم به هرمز قدیم است و شهر هرمز به (جرون) و هرمز جدید معروف است).^{۱۱} با این تعریف باید قبل از آن که جزیره هرمز به این نام معروف شود، بندر هرمز در کنار بندر میناب یا در حقیقت همین میناب فعلی واقع در ۷۰ کیلومتری بندر عباس بوده است، یعنی در حقیقت بندر مهم تجاری هرمز که قدمتی بسیار داشته، نه در جزیره بلکه در ساحل دریا قرار داشته است و مرکز تجارت کرمان بوده است که کشتیهای بسیار از هند و چین و سایر بلاد به آنجا رفت و آمد داشته‌اند.

بنای شهر هرمز را به اردشیر بابکان نسبت داده‌اند. شهرهای ساحلی دریای فارس و دریای مکران (عمان) معمولاً از بناهای عصر ساسانی هستند و نام تنگه هرمز و بندر و جزیره هرمز از نام (اورمزد)، (هرمزد)، (اهورامزدا) خدای یگانه گرفته شده است.

ایرانیان به واسطه تقدس و احترام به آب و دریا و چشمه‌سارها و آبراهها، آنها را با اسامی مقدسین و ایزدان نامگذاری می‌کردند. نامهای باقیمانده بر تعدادی بنادر و جزایر خلیج فارس و دریای (مکران) نزدیکی تامی به نامهای ساسانی دارد. ضمن اینکه بیشتر نامهای این نواحی ریشه در زبان عیلامی دارند. در هفت کیلومتری

جزیره (هندورابی) که خود از جزایر نزدیک به جزیره کیش است، و در ساحل دریا، بندر کوچک (چیرویه) قرار دارد که به نظر می‌رسد، این نام تحریفی از کلمه (شیرویه) باشد فرزند خسرو پرویز ساسانی. ضمناً نواحی هرمز نیز بی‌مناسبت با نام هرمز فرزند انوشیروان نیست که بیست و دومین پادشاه ساسانی بوده است.

به هر حال، چنانکه مورخان و جغرافی‌دانان نوشته‌اند، نام قبلی بندر عباس (گامبرون) یا جرون بوده است و بعضی دیگر جرون را به میناب امروز و گروهی دیگر به هرمز قدیم اطلاق کرده‌اند. بعضی کوشیده‌اند تا نام جرون و گامبرون را بازمانده عصر تسلط پرتغالیها در این نواحی بشمار آورند ولی این مطلب بعید به نظر می‌رسد و گامبرون باید یک نام بازمانده عیلامی باشد که در زبان اعراب، به جرون تبدیل شده است. نظر برخی بر این است که هنگام ورود پرتغالیها به این منطقه در سواحل بندر عباس، خرچنگهای بسیار دیدند و نام آنجا را گامبرون یا گمرون گذاشتند به معنی بندر خرچنگها یا به زبان پرتغالی بندر (کامبارائو). (گیاهی به نام (گرون) در سرتاسر سواحل منطقه وجود دارد که ممکن است نام جرون و گرون از نام همین گیاه باشد.) «حسین نوربخش»

در آثار قرن چهارم و قرن پنجم نامی از جرون دیده نمی‌شود حتی در قرن هفتم یعنی حوالی سالهای ۶۲۵ تا ۶۵۵ ه‍.ق که سعدی به سفرهای خود پرداخته و در فاصله این سالها به سفر کیش رفته، نامی از جرون نبرده و همه جا از کیش و هرمز یاد کرده است. اما از اواخر قرن هفتم و آغاز قرن هشتم، این نام در آثار سیاحان و مسافران و مورخان دیده می‌شود چنانکه در نزهت القلوب حمدالله مستوفی که ذکر آن گذشت آمده است. ابن بطوطه سیاح مراکشی که سفر خود را از سال ۷۲۵ ه‍.ق از طنجه مراکش آغاز نمود بندر جرون را دیده و درباره آن این چنین شرح داده است: (از عمان به سوی هرمز حرکت کردم، هرمز شهری است بر ساحل دریا که مُغستان نیز نامیده می‌شود. هرمز جدید روبروی این هرمز در میان دریا واقع است و

سه فرسخ با آن فاصله دارد من نخست به هرمز جدید وارد شدم که مرکز آن جرون است. جرون شهری است نیکو و بزرگ، دارای بازارهای خوب که بندرگاه هند و سند می باشد و مال التجاره های هندوستان از این شهر به عراق عرب و عراق عجم و خراسان حمل می شود. سلطان هرمز نیز در این محل سکونت دارد (ملک قطب الدین) جزیره ای که شهر جرون در آن واقع است به اندازه یک روزه راه وسعت دارد و بیشتر زمینهای آن شوره زار و کوههای نمک است که آن را نمک دارایی می نامند. در شهر جرون از این نمکها، ظروف تزئینی و یک نوع فانوس می سازند که چراغ را توی آن می گذارند. غذای مردم هرمز از ماهی و خرما است که از بصره و عمان به آنجا می آورند. آب در جزیره هرمز چیز گرانبهائی است. چشمه هایی در جزیره وجود دارند و آبدانهای هم هست که آب باران را در آنها ذخیره می کنند لیکن این منابع همه دور از شهر واقع شده و باید آب را در مشکها بوسیله زورق به شهر بیاورند. از عجایی که در جرون دیدم، سرماهی بزرگی بود که مثل تلی می ماند و آن را در نزدیک در جامع بین مسجد و بازار گذاشته بودند چشمهای این ماهی به مثابه دو تا در بود که مردم از یک چشم وارد شده و از چشم دیگر خارج می گشتند. در شهر جرون با شیخ جهانگرد، ابوالحسن اقصارانی که اصلاً از مردان روم بود ملاقات کردم، او مرا مهمان کرد و به دیدار من آمد، و نیز جامه ای با یک عدد کمر بند صحبت به من بخشید. کمر بند صحبت چیزی است که هنگام نشستن مانند متکائی به آن تکیه می کنند و اکثر درویش ایرانی، این کمر بند را با خود دارند.^{۱۲}

ابن بطوطه آنگاه از ملاقات خود با درویش جزیره هرمز و نیز دیدارش از قطب الدین تهمتن پسر تورانشاه که از شهریاران کریم و متواضع و نیکخوی هرمز بوده سخن بمیان آورده است.

کمال الدین عبدالرزاق سمرقندی مؤلف کتاب مطلع سعدین و مجمع بحرین که

شامل حوادث تاریخی سال ۷۰۴ تا ۷۷۲ ه‍.ق می‌باشد و جلد دوم آن وقایع و حوادث سالهای ۸۱۷ تا ۸۷۵ ه‍.ق را در بر می‌گیرد درباره جرون چنین اظهار نظر نموده است (و این هرموز که آن را جرون گویند در میان دریا، بندری است که در روی زمین بدل ندارد، تجار اقالیم سبعة از مصر و شام و روم و آذربایجان و عراق عرب و عجم و ممالک فارس و ماوراءالنهر و ترکستان و مملکت دشت قبیاق و نواحی قلماق و تمام بلاد شرق و چین و ماچین و خان بالیق (پکن) روی توجه به آن بندر دارند و مردم دریا بار از حدود چین و جاوه و بنگاله و سیلان و شهرهای زیربار تناصری و سقوطره (در اقیانوس هند نزدیک عدن) تا دیار ملیبار (ملابار) و حبش و زنگبار و سواحل بحر عرب تا عدن و جدّه و ینبوع، نفایس و ظرایف که ماه و آفتاب و فیض سحاب آن را آب و تاب داده و بر روی دریا توان آورد به آن بلده آرند و اصحاب ادیان مختلفه بل کفار در آن شهر بسیارند و بیرون از عدل (به غیر از عدالت) با هیچ آفریده معامله ندارند و به این سبب آن بلده را دارالامان گویند و مدت دوماه توقف واقع شد بل حکام به هر بهانه نگاه داشتند.)^{۱۳}

عبدالرزاق سمرقندی در جای دیگر در ذکر وقایع سال ۷۶۶ ه‍.ق عزیمت شاه شجاع به گرمسیر و ورود او به جرون و اظهار بندگی تورانشاه والی هرمز پسر قطب‌الدین تهمتن بیان نموده است.^{۱۴} و باز درباره شورش قطب‌الدین اویس فرزند شاه شجاع و دعوی استقلال در جرون و هرمز و متغیر شدن شاه شجاع و اعزام فرزند دیگرش شاهزاده سلطان شبلی برای دستگیری اویس در این کتاب می‌بینیم.^{۱۵} با این توضیحات مورخان آیا بهتر است نام جرون را بر بندر عباس اطلاق نمائیم یا بر جزیره هرمز؟ نظر به اینکه ابن بطوطه گفته است: من نخست وارد هرمز جدید شدم که مرکز آن جرون است و این هرمز جدید رو بروی هرمز قدیم و در میان دریا واقع است. جزیره‌ای که شهر جرون در آن واقع شده به اندازه یک روزه راه وسعت دارد. و با توجه به اینکه ابن بطوطه خود این جزیره را دیده و مدتی در آنجا توقف داشته

است همچنین با عنایت به نوشته عبدالرزاق سمرقندی که گفته است: و این هرموز که آن را جرون گویند در میان دریا بندری است که در روی زمین بدل ندارد، پس تردیدی باقی نمی ماند که بندر جرون، همان شهری است که در جزیره هرمز جدید و در میان دریا وجود داشته است. اما با ورود اهالی هرمز قدیم به هرمز جدید نام اصلی هرمز کهنه که در منطقه جرون یا دشت میناب بوده بر این جزیره نهاده اند. بنابراین جرون نام اصلی هرمز قدیم بوده در دشت میناب که آخرین حد کرمان محسوب بوده است و گمبرون نامی بوده که پرتغالیان به بندرعباس اطلاق کردند. جرون در پاره‌ای از کتب «زرون» نیز ذکر شده است همچنین در کتاب تاریخ شاهی که از مؤلفی نامعلوم و مربوط به حکومت قراخانیان کرمان است و نیز در کتاب عقدالعلی للموقف الاعلی تألیف افضل الدین کرمانی، به این کلمه جروم گفته شده است و با توجه به نوشته‌های این دو کتاب، جروم نه به یک شهر بلکه به یک منطقه گفته می شده است در آن زمان مناطق کرمان و سواحل دریای عمان را به دو منطقه صرود (سرود) به معنی سردسیر و جروم (گروم) به معنی گرمسیر تقسیم کرده بودند. این دو کلمه اگرچه از لحاظ ادبی و دستوری واژه‌هائی ساختگی است لیکن در تواریخ دیگر نیز که مربوط به این نواحی است، دیده می شوند (چون آوازه مرض ملک هرموز، محموداحمد، شیوعی یافت، سلطان مظفرالدین، برقرار دیگر سالها، به ولایت جروم شتافت).^{۱۶} (چون سال احدی و ثمانین هلالی در آمد غریب هفت سال بود که خشم قراغز به کرمان رسیده بود و جمله جروم کرمان را در دست گرفته و عمارت کرد، و صرود معطل و خراب مانده).^{۱۷} (اما مملکت کرمان مملکتی طویل و عریض است و بلاد بسیار و نواحی بیشمار و قلاع حصین و صرود و جروم و هوائی چون نکهت معشوقان خوش و لطیف و آبی چون اشک نشاط عاشقان سرد و صافی)^{۱۸} استاد باستانی پاریزی در توضیح این دو کلمه در دو کتاب یاد شده معتقدند که صرود جمع سرد به معنای سردسیر و شامل نواحی کوهستانی

کرمان مثل جبال بارز، کوهبنان، اسفندقه و خود کرمان که از مرتفعترین نقاط است می باشد و جروم شامل نواحی گرم و گرمسیر است مثل بم، نرمانشیر، ریگان، جیرفت و سواحل عمان و حوالی هرموز و میناب و جرون (بندرعباس فعلی). نظر نگارنده این است که اصل کلمه جرون نیز صورت دیگر جروم بوده و دراصل به صورت گمبرون با میم غنه تلفظ می شده و تخفیف یافته و گرون (جرون) خوانده و اصولاً ارتباطی با گرما و سرما دارد (تاریخ شاهی ص ۲۹۳) و در (هامش ص ۷۵) عقدالعلی گفته اند جروم و صرود جمع جرم و صرد و معرب گرم و سرد است. اعراب نقاط معمور کرمان را از روی نباتاتی که می روئید به جروم و صرود یعنی ولایت سردسیر و ولایت گرمسیر تقسیم می کردند. در کرمان فقط نواحی شمالی را که تقریباً ربع ولایت را گرفته بود جزو صرود و بقیه را جزو جروم محسوب می داشتند (عقدالعلی ص ۷۵). با این اوصاف بهتر است بپذیریم که (جرون) نه تنها نام یک شهر بلکه نام منطقه ای بوده است از میناب تا بندرعباس امروز و بعداً به طور مستقل به جزیره هرمز گفته می شده است و دشت میناب که هرمز قدیم در آن واقع بوده تا قرن هفتم هجری، جایی خوش آب و هوا و سرسبز بوده است چنانکه «مارکوپولو» اولین مسافر اروپائی (ونیزی) که از سال ۱۲۷۱ م ۶۷۰ هجری مسافرت خود را آغاز کرد و تقریباً ۲۰۰ سال قبل از آلبوکرک و هجوم پرتغالیها به مشرق زمین و هرمز رسید از مزایای آن سخن گفته است. مارکوپولو وقتی که از کرمان عازم جنوب شده گفته است (به سمت جنوب به طول پنج روزه راه دشتی گسترش دارد که در انتهای آن یک سرایشی بزرگ شروع می شود و بیست مایل طول دارد. در پایان این سرازیری (دشت میناب) دشتی به نام هرمز، پدیدار می شود و دو روز راه است و در آنجا آبی خنک جریان دارد درختان خرما و سایر میوه ها، طوطیها و دزاجها و سایر پرندگان در این دشت دیده می شود پس از دو روز راه به دریای اقیانوس (دریای عمان و اقیانوس هند) که شهر هرمز با بندری عالی در ساحل آن قرار گرفته

است می‌رسیم. اینجا بندری است که تجار هندی با کشتیهایشان که پر از انواع ادویه و سنگهای قیمتی، مروارید، پارچه‌های زربفت، عاج فیل و بسیار کالاهای دیگر می‌باشند به آنجا می‌روند و در آن شهر به تجار دیگری که آنها را به شهرهای دیگر تمام دنیا می‌برند، می‌فروشند. اینجا شهری است پر رفت‌آمد و بسیار شلوغ که بر اداره بسیاری از شهرها و روستاهای دیگر نظارت دارد. نام شاه آن رکن‌الدین^{۱۹} است زمین این شهر به خاطر گرمای فوق‌العاده‌ای که از تابش خورشید سوزان می‌گیرد سالم نیست مردم اینجا مسلمانند و پوستی تیره رنگ دارند، تابستانها که گرمای آن کشنده است، هیچکس در شهر نمی‌ماند و به همین جهت مردم به بیرون شهر و به باغهایشان که آب زیاد است می‌روند اغلب اوقات در تابستان از زمین شنی که دشت را احاطه کرده است بادی بلند می‌شود و اگر مردم به محض شروع آن با عجله تا گردن توی آب نروند از گرما هلاک می‌شوند.^{۲۰}

مارکوپولو از گرمای شدید آنجا و کشته و برشته شدن سربازان پادشاه کرمان که به جنگ حاکم کرمان آمده بودند بر اثر گرمای شدید یاد کرده است. همچنین در جای دیگر گفته است (هرمز بندری است بزرگ و معتبر که در کنار دریا واقع شده است، امیری بر هرمز حکومت می‌کند که شهرها و روستاهائی نیز تحت نظر خود اداره می‌کند. مردم اینجا مسلمانند و از پیروان حضرت محمد (ص) می‌باشند. در هرمز گرما چنان زیاد است که غیر قابل تحمل می‌باشد از این رو ساکنین آنجا وسایلی چون بادبزَن دارند که جریان باد را از بیرون به درون خانه‌هایشان می‌آورد.)^{۲۱}

بندر هرمز قدیم تا اوائل قرن هفتم هجری از آبادی و رونق بسیار برخوردار بود و نام آن در آثار جغرافیایی و نوشته‌های جهانگردان آمده است. این شهر روزگاری، نیز مغستان به معنی نخلستان خوانده می‌شده است. اعتبار هرمز به عصر هخامنشی و ساسانی می‌رسیده است. همزمان با حمله و یورش مغولان به ایران در قرن هفتم

هجری و وجود ناامنی و نابسامانی در منطقه، اهالی هرمز به تدریج این شهر را ترک کرده و به جزیره روبروی هرمز کوچ کردند. در این زمان یعنی سال ۷۰۰ ه‍.ق که آخرین سال قرن هفتم هجری بود پانزدهمین امیر از ملوک هرمز یعنی «بهاءالدین ایاز» چون قادر به ایستادگی در مقابل سپاه خونخوار مغول نبود، ایستادگی را جایز ندانست و به همراه اهالی به جزیره‌ای که در چند کیلومتری هرمز در دریا قرار داشت کوچ کرد و در آنجا سکنی نمود و نام این جزیره در آن موقع جرون (سدیدالسلطنه کبابی) یا، چارون (محمد حسن اعتمادالسلطنه) خوانده می‌شد و امیر به یاد شهر مألوف خویش نام آن جزیره را به هرمز موسوم ساخت. در کتاب مرآة البلدان تألیف اعتمادالسلطنه پس از شرح مفصلی درباره هرمز گفته شده (جرون اسم ولایتی بوده نزدیک به بندر هرمز از بناهای اردشیر و گفته‌اند نزدیک بم بوده است در عهد صفویه، شاه عباس ماضی بندری ساخته و آباد نمود که به بندرعباس مشهور است و قرائی که به جرون منسوب بوده اکنون نیز جزو جروانات خوانند و اصل این لغت گرون است و جرون معرب آن است).^{۲۲}

پس از ورود بهاءالدین ایاز به جزیره، آبادی و رونق آنجا رو به فزونی نهاد گفته‌اند قبل از آن جزیره به نام جرون یا گرون شهرت داشته و آبادی چندانی نداشته اما بعد از آن به چنان رونقی دست یافته که تجارت، آبادانی و عمارات زیبا و جمعیت و آمد و رفت بازرگانان و جهانگردان به جزیره همه مردم جهان آنروز را متحیر ساخته و شاعران و گویندگان ایران و جهان را به سرودن اشعار و قطعات دلنشین ادبی درباره این جزیره واداشته است. چنانچه جان میلتون شاعر انگلیسی گفته است: اگر دنیا حلقه انگشتی باشد، هرمز نگین آن است. و یکی از سیاحان اروپائی به نام «آرتمان» گفته است: گاهی متجاوز از سیصد کشتی از ممالک مختلف در لنگرگاه آن جمعند و همیشه چهارصد تاجر در آن شهر اقامت دارند، تجارت هرمز بیشتر مروارید و ابریشم و احجار کریمه و ادویه است) و باز یکی از

شعراى پرتغالى به نام «لونیزدوکامونس» در شعر خود بیان داشته که (این کشور بزرگ و پرافتخار ایران است که مردان جنگ آزموده نستوه آن بر نغمه رود به دیده حقارت می نگرند و به زور بازوی آهن آسای شمشیرزن خویش می بالند. جزیره جرون را هم که هوسرانی روزگار، اکنون درگاه و نام جانشین شهر هرمز کهن ساخته است از نظر دور مدار)^{۲۳}

در قرن هشتم هجری رونق و اعتبار هرمز بیش از پیش فزونی یافت و آوازه زیبائی و تجارت آن در جهان پیچید اما با هجوم پرتغالیها در سال ۹۱۳ هـ همزمان با سلطنت شاه اسماعیل صفوی به هرمز و تصرف این جزیره و شکست سیف الدین پادشاه جوان و کم سن و سال هرمز، تسلط و اقتدار پرتغالیها به مدت ۱۱۷ سال بر هرمز و نواحی اطراف آن و قسمت اعظم آبهای خلیج فارس دگرگونیهای بسیار در این مناطق روی داد. پرتغالیها در جزیره هرمز به تاسیس قلعه و استحکامات نظامی و نصب توپ پرداختند و به مدت بیش از یک قرن، قدرت بلا منازع و بی رقیب در خلیج فارس بودند و اگرچه رقبای قدرتمندی همچون انگلیس و هلند به تدریج سر و کله شان در خلیج فارس پیدا شد و حتی بین دولتهای بیگانه مقیم خلیج فارس بارها جنگهای خونین در گرفت و زحمات و صدمات بسیار بر ساکنین این نواحی تحمیل گردید اما تا سال ۱۰۳۱ هـ ق ۱۶۲۲ م که به فرمان شاه عباس صفوی دست آنان از خلیج فارس کوتاه شد، همچنان قدرت اول این منطقه بودند. الله وردیخان دریاسالار ایرانی فرمان اخراج پرتغالیها را از شاه عباس دریافت نمود و فرزند دلاورش امامقلی خان را مأمور این کار نمود و او با نیروهای مقتدر ایرانی و با کمک ناوهای جنگی انگلیسی در ۲۱ آوریل ۱۶۲۲ م مطابق با ۱۰۰۰ ش و ۱۰۳۱ هـ ق منطقه خلیج فارس و هرمز و سایر جزایر ایرانی را از لوٹ وجود آنان پاک کرد.

سفر خواجو به جرون :

خواجوی کرمانی ، سفر خود را به سایر نقاط از سال ۷۱۸ یا ۷۱۹ که سنین عمرش به ۲۹ تا ۳۰ سال می‌رسیده آغاز کرده^{۲۴} و شهرهای شیراز، کازرون ، اصفهان ، تبریز ، بغداد ، مکه و غیره بازدید کرده و عاقبت در شیراز متوطن شده و همانجا درگذشته است . او در سال ۷۳۷ ه‍.ق در تبریز بوده و (آریاخان) پادشاه ایلخانی را مدح کرده و سال ۷۳۸ به نواحی جرون مسافرت نموده است . شک نیست که در این سفر قصد ملاقات با شاه هرمز - قطب‌الدین تهمتن - داشته است . این امیر و برادرش نظام‌الدوله کیقباد که حکومت کیش را به عهده داشتند دو تن از پسران چهارگانه عزالدین کردان حاکم هرمز بودند که پس از مرگ عزالدین به حکومت هرمز و کیش رسیدند و هر دو از ممدوحان خواجو بوده‌اند چنانکه در دیوان خود در ترکیب بندی نسبتاً مطول قطب‌الدین تهمتن را ستوده است .

قطب دین شاه تهمتن که ز سهمش خورشید

بدرخشد چو به کف قبضه خنجر گیرد

دیوان ص ۱۳۵

همچنین در یک مخمس نظام‌الدوله والدین کیقباد را مدح نموده است . قطب‌الدین تهمتن در حقیقت ، تهمتن دوم است - زیرا قطب‌الدین تهمتن اول فرزند رکن‌الدین محمود هرمزی بود که از سال ۶۸۵ به مدت کوتاهی بر هرمز حکومت کرد -^{۲۵} قطب‌الدین تهمتن دوم و برادرش کیقباد هر دو از امیران کریم و بخشنده روزگار خود و اهل علم و دوستار فضلا و شعرا بودند و در عصر تهمتن ۷۲۰-۷۴۳ ادبا و شعرا از اکناف ایران به سوی هرمز روی می‌آوردند . بعید نیست که خواجو به شوق دیدار این ممدوح قصد رفتن به هرمز کرده اما در بیابانهای گرم و بی‌آب و

طاقت فرسای جرون یا هرمز، (هرمز کهنه) گرفتار آمده است

به اختیار کسی ترک اختیار کند

جرون و تشنگی و باد گرم و تابستان ؟

یادداشتها

- ۱ - سعدی (گلستان) به کوشش دکتر خلیل خطیب رهبر ، تهران ، صفی‌عیشاه ۱۳۴۸
ص ۲۷۰
- ۲ - فارسنامه ناصری
- ۳ - معین ، دکتر محمد (حافظ شیرین سخن) به کوشش دکتر مهدخت معین ، تهران
شرکت انتشارات معین ۱۳۶۹ ج/۱ ، ص ۱۵۸
- ۴ - حافظ (دیوان)
- ۵ - حافظ (دیوان) ، حسین پڑمان - مقدمه
- ۶ - خواجه (دیوان) به اهتمام احمد سهیلی خوانساری ، تهران ، پازنگ ، ۱۳۶۹
ص ۳۲۰
- ۷ - وحشی بافقی (دیوان) ویراسته حسین نخعی ، تهران ، امیرکبیر ج/۶ - ۲۵۳۶
ص ۲۷۹
- ۸ - کبابی ، سدیدالسلطنه ، محمدعلی (بندرعباس و خلیج فارس) به تصحیح احمد
اقتداری ، تهران ، دنیای کتاب ۱۳۶۳ ، ص ۳۲۰
- ۹ - مستوفی ، حمدالله ، (نزهت القلوب) به تصحیح محمد دبیر سیاقی ، تهران طهوری
۱۳۳۶ ، ص ۱۷۲
- ۱۰ - ر - ک ابن حوقل (صورة الارض) ص ۷۷ و حدود العالم من المشرق الى المغرب
ص ۱۲۷
- ۱۱ - کبابی سدیدالسلطنه ، محمدعلی (بندرعباس و خلیج فارس) ص ۶۰
- ۱۲ - ابن بطوطه (سفرنامه) ترجمه دکتر محمدعلی موحد . تهران ترجمه و نشر کتاب
۱۳۵۹ ، ج/۱ ، ج/۲ ، ص ۲۹۹ - ۳۰۱

- ۱۳ - سمرقندی ، کمال‌الدین عبدالرزاق (مجمع بحرین و مطلع سعدین) به اهتمام دکتر عبدالحسین نوائی تهران طهوری ۱۳۵۳ ، ج/۲ ، ص ۷۴۷ - ۷۴۹
- ۱۴ - همان ص ۳۶۳ ج/۱
- ۱۵ - همان ص ۳۹۱ ج/۱
- ۱۶ - مؤلف ؟ (تاریخ شاهی) به کوشش دکتر ابراهیم باستانی پاریزی ، تهران بنیاد فرهنگ ایران ۲۵۳۶ ص ۲۱۴
- ۱۷ - افضل‌الدین کوهستانی کرمانی (عقد‌العلی للموقف الاعلی) به تصحیح علی محمد عامری و کوشش دکتر ابراهیم باستانی پاریزی ، تهران ، روزبهان ۲۵۳۶ ص ۷۵
- ۱۸ - همان ، ص ۱۲۶
- ۱۹ - منظور رکن‌الدین احمد ، حاکم هرمز است که از ۶۷۱ تا ۷۱۶ هـ ق ، بر آنجا حکومت کرد.
- ۲۰ - ایل میلیونه (سفرنامه مارکوپولو) برگردان سید منصور سجادی و انجلاوی جوانی‌رُمانو ، تهران ، گویش ، ۱۳۶۳ ص ۴۹
- ۲۱ - همان ، ص ۲۲۸
- ۲۲ - اعتمادالسلطنه ، محمد حسن خان (مرآة البلدان) به کوشش دکتر عبدالحسین نوائی و میرهاشم محدث ، تهران ، دانشگاه ، ۱۳۶۶ ، ج/۳ - ۴ ص ۲۱۹۱
- ۲۳ - نوربخش ، حسین (خلیج فارس و جزایر ایرانی) تهران ، سنایی ، ۱۳۶۲ ص ۲۰۳
- ۲۴ - خواجوی کرمانی (مقدمه دیوان) به اهتمام احمد سهیلی خوانساری . ص ۱۲
- ۲۵ - شانکاره‌ای ، محمدین علی (مجمع‌الانساب) به تصحیح میرهاشم محدث ، تهران ، امیرکبیر ۱۳۶۳ ص ۲۱۶ به بعد .

امامقلی خان

فاتح قشم و هرمز

امامقلی خان فاتح قشم و هرمز

چنان که می دانیم «واسکودوگاما» دریانورد ماجراجوی پرتغالی ، در سال ۱۴۹۸ م. در پی راه یابی به هند ، دماغه «امیدنیک» را کشف کرد و چهار سال بعد به آنجا دست یافت پنج سال پس از رفتن وی به هند یعنی در ۱۵۰۷ م «آلوکرک» ماجراجوی دیگر پرتغالی در تداوم گسترش ایده های پرتغال ، با ورود به خلیج فارس و دریای عمان و حمله و تسلط بر جزایر و بنادر ایرانی ، قدرت و سیطره آن کشور را در این منطقه بسط داد . در آن زمان هرمز نو که در جزیره «جرون» جانشین هرمز کهنه شده بود ، «همچون نگینی روشن در انگشتر تجارت جهان می درخشید .» آبادی و رونق و اعتبار این جزیره نام آور، توجه همه بازرگانان ، ناورانان و جهانگردان را به خود جلب کرده بود ، چنان که گفته اند : همیشه پیش از سیصد کشتی در باراندازها و ناوبندهای آن مشغول تخلیه یا بارگیری کالاهای خود بودند .^۱ بناهای باشکوه ، عمارات رفیع ، چشم اندازهای زیبای هرمز را تکامل می بخشید و ثروت و برکت جزیره ، سیاحان و جهانگردان را به دیدار خود مشتاق کرده بود و شاعران اروپایی ، در وصف زیبایی و اعتبار هرمز اشعار بسیار سروده بوده اند . آلوکرک برای دست یابی به سراسر خلیج فارس و دریای عمان ، پس از

نومید شدن از تصرف عدن و تسلط بر مسقط، صحار، خورفکان و شهرهای بین راه خود. مستقیماً به سوی هرمز رفت حاکم دوازده ساله هرمز یعنی سیف‌الدین به مشاورت نایب‌کاردان و با تدبیر خود، خواجه عطار برای مدافعه قلعه و شهر هرمز آماده شد. ناگفته نماند که در آن زمان قدرت این حکومت به جایی رسیده بود که اغلب بنادر دور و نزدیک از جمله مسقط، مطیع و خراجگزار هرمز بودند. آلبوکرک که از مطلع شدن وضع مدافعان جزیره به هراس افتاده بود، پیغام فرستاد که: چنانچه امیر هرمز، تابعیت دولت پرتغال را بپذیرد در امان خواهد بود اما این پیغام و سایر مذاکرات، نتیجه نبخشید و آلبوکرک شهر و جزیره هرمز را زیر آتش شدید توپخانه کشتی‌ها گرفت. مدافعان جزیره پس از مدتی مقاومت، سرانجام مجبور به تسلیم شدند و سیف‌الدین بدون رضایت باطنی، تبعیت دولت پرتغال را پذیرفت. پرتغالیان پس از تصرف این جزیره به جزایر دیگر نیز دست‌اندازی نمودند و از هیچ‌گونه ظلم و تعدی و ناروایی باز نایستادند. آنها به ساختن پایگاه‌های نظامی از جمله قلعه مستحکم هرمز دست زدند. این وقایع در سال هشتم سلطنت شاه اسماعیل صفوی (۹۰۵ - ۹۳۰ ه.ق) روی داد و شاه اسماعیل که درگیری‌های داخلی و جنگ با عثمانیان و ازبکان فرصت رسیدگی به امور جنوب ایران را به او نمی‌داد نتوانست به کمک مردم این مناطق بشتابد، حتی سفیر و نماینده او که برای مطالبه خراج هرمز به آن جزیره رفته بود با پاسخ منفی و دست خالی به اصفهان بازگشت و شاه اسماعیل قرارداد دوستی با پرتغالیان بست. در شورش ۱۵۱۵ م، ۹۲۱ ه.ق که مردم مناطق مختلف تحت اشغال پرتغالی‌ها برپا کردند شاه اسماعیل هیچ کمکی به مردم منطقه نکرد (همچنین در قیام سراسری دیگری که از ۹۲۵ تا ۹۲۸ ه.ق تمام منطقه را فرا گرفت و ایرانی‌ها بر ضد مردم پرتغال در خلیج فارس برپا کردند و نزدیک بود که کار ایشان یک سره شود، شاه اسماعیل هیچ‌گونه حرکتی از خود نشان نداد).^۲ و همه شورش‌ها بوسیله آتش توپخانه اشغالگران سرکوب

شدند. از آن به بعد پرتغالیان به مدت بیش از یک قرن، قدرت بلامنازع و بدون رقیب در خلیج فارس و دریای عمان بودند و قلعه‌هایی در جزیره قشم، گامبرون (بندرعباس فعلی) ریشهر (بوشهر) و سایر مناطق برپا کردند. در قرن شانزدهم میلادی سر و کله انگلیسی‌ها هم در خلیج فارس و دریای عمان پیدا شد و با آمدن هلندیان، رقابتی سرسختی برای پرتغالیان آغاز به کار نمودند. اما گستاخی آنها در دریاها و سواحل ایران به جایی رسید که از هرگونه سفاکی و بی‌رحمی و خونریزی و غارت باز نمی‌ایستادند.

شاه عباس صفوی (۹۹۶-۱۰۳۸ هـ ق ۱۵۸۷-۱۶۲۸ م) که از اعمال و رفتار پرتغالی‌ها کاملاً ناراضی بود در سال ۱۰۲۸ هـ ق ۱۶۱۸ م به قصد تضعیف و اخراج آنان، با کمپانی هند شرقی انگلیس، قرارداد صدور ابریشم خام ایران را تنظیم نمود و بدین ترتیب شکست بزرگی بر تجارت پرتغالی‌ها وارد ساخت مردم منطقه نیز مرتباً شکایات خود را به سوی الله وردیخان حاکم فارس روان می‌کردند الله وردیخان به دستور شاه عباس با فرستادن نیرو از فارس ابتدا خوانین لار را که مانع ارتباط مستقیم فارس از جانب جنوب شرقی به سواحل خلیج فارس بودند و با پرتغالی‌ها مساعدت داشتند از میان برداشت، سپس به این عنوان که بحرین همیشه ضمیمه فارس بوده سپاهی به تسخیر آنجا فرستاد. پرتغالی‌ها به بحرین حمله بردند و الله وردیخان برای آنکه از فشار ایشان بر بحرین بکاهد، بندرجرون را مورد تعرض قرارداد و با این تدبیر مانع استیلای آنها بر بحرین گردید و این ایالت اولین نقطه‌ای بود که از چنگ پرتغالی‌ها بیرون آمد و پس از یک قرن دوباره در تصرف دولت صفوی ایران قرار گرفت.^۳

پس از مرگ الله وردیخان، فرزند دلاورش امامقلی خان به فرمان شاه عباس به ولایت فارس رسید و برای بیرون راندن پرتغالی‌ها در سواحل و جزایر ایران فعالیت‌های خود را آغاز نمود. او ابتدا مطالبه خراج هرمز نمود اما چون از جانب

اشغالگران، جواب رد شنید، به بندر گامبرون و جزیره قشم حمله کرد و این دو نقطه را متصرف شد. امامقلی خان با پیاده کردن نیرو در جزیره قشم ارتباط این جزیره را با پرتغالیان و صدور آب شیرین از قشم به هرمز را قطع کرد و مدافعین هرمز را به تحریم اقتصادی شدیدتر تهدید نمود. آنگاه بندر گامبرون (بندرعباس) را کاملاً متصرف شد و ارتباط پرتغالیان با ساحل را نیز قطع نمود. امامقلی خان مقرر فرماندهی خود را در میناب و مرکز عملیات نظامی خود را در قشم مستقر ساخت و از جزیره قشم آتش توپخانه ایران را به سوی قلعه هرمز روانه ساخت. قدرت فرماندهی و ابتکارات نظامی و سرعت عمل امامقلی خان به حدی بود که پرتغالیان با آن همه سلاح و تجهیزات از عهده پاسخ لازم به آتش توپهای ایرانیان برنیامدند و به ناچار به قلعه خود پناه برده و گلوله های توپ را بدون هدف مشخص بر سواحل می ریختند.

امامقلی خان برای افزودن بر قدرت دریایی خود، فرماندهان کشتی های انگلیسی یعنی (کاپیتان «ودل» و کاپیتان «بلایت» را در میناب به حضور پذیرفت)^۴ و از آنان تقاضای همکاری نمود و چون در ابتدا حاضر به همکاری نشدند، به آنان اخطار کرد که در صورت مسامحه و سرپیچی، کلیه امتیازاتی که از شاه عباس دریافت کرده اند ملغی خواهد شد و بازرگانان انگلیسی حق تجارت در بنادر و جزایر ایران را نخواهند داشت. سرانجام قراردادی در ۵ ماده بین انگلیسی ها و ایرانیان منعقد شد که امامقلی خان اجرای ماده اول آن مبنی بر این که قلعه هرمز پس از فتح با کلیه اسلحه و توپخانه و تجهیزات آن به انگلیسی ها تسلیم و واگذار شود، منوط به اجازه شاه عباس دانست و چهار ماده دیگر را پذیرفت. پس از عقد این قرارداد امامقلی خان با ورود به قشم، پرتغالیان را کاملاً در محاصره اقتصادی قرار داد و عامل عمان را نیز علیه آنان به شورش واداشت. بعد از آن نیروهای متحد ایرانی و انگلیسی، در ۲۷ ربیع الثانی سال ۱۰۳۱ هـ ق مطابق با ۱۹ ژوئیه ۱۶۲۲ م.

شدیداً به محاصره هرمز پرداختند و پس از جنگهای شدید بالاخره ایرانیان با زدن نقب به داخل قلعه راه یافتند و پس از ۴۰ روز زد و خورد شدید با پرتغالیان از طریق دریا و ساحل سرانجام در دهم جمادی الاخری ۱۰۳۱ هـ ق مطابق با ۲۹ اوت ۱۶۲۲ م پادگان قلعه هرمز تسلیم شد و با شکست پرتغالیان توسط امامقلی خان ، سردار ایرانی به قدرت یکصدواند ساله آنان خاتمه داده شد و در همان روز به فرمان امامقلی خان پرچم پرتغالیان که به مدت بیش از یک قرن بر فراز قلعه هرمز در اهتزاز بود فرود آورده شد و پرچم ایران بجای آن ، به اهتزاز درآمد .

از آن پس کوشش پرتغالیان برای دستیابی به قدرت مجدد بجایی نرسید و تنها به آنها اجازه داده شد تا در بحرین به صید مروارید بپردازند .

امامقلی خان که بود

نام او در اصل امامقلی بیگ بود فرزند الله وردیخان سردار مشهور و کاردان شاه عباس و امیرالامرای فارس . او پس از فوت پدرش ، به فرمان شاه عباس به مقام امیرالامرای فارس و سپهسالاری ایران منسوب و با کسب لقب خان از شاه ، امامقلی خان نامیده شد . پدرش - الله وردیخان - اصلاً اهل گرجستان و مسیحی مسلمان شده و مورد احترام و اعتماد مخصوص شاه عباس بود الله وردی خان بسیار لایق و شجاع و صدیق و امین بود بهمین جهت ، شاه عباس اول صفوی (ت . رمضان ۹۷۸ ف . جمادی الاولی ۱۰۳۸ هـ ق .) برخلاف میل سرداران قزلباش ، در سال ۱۰۰۴ هـ ق او را به امیرالامرای فارس و سپهسالاری ایران برگزید و سپس حکومت کوه گیلویه را بر حوزه حکومت وی افزود او توانست با تدبیر بسیار و مدت اندک ، شورشهایی را که در کوه گیلویه و سایر مناطق فارس رخ داده بود فرو بنشاند و تا سال ۱۰۱۰ هـ ق بر لار و سواحل و جزایر دریای عمان و جزیره بحرین مسلط شود . او

همیشه سی هزار سوار مجهز و جنگجو در اختیار داشت و شاه عباس در تمام جنگهای خود بویژه در جنگهای با عثمانی به نیروی او متکی بود و آنچنان در نزد شاه احترام داشت که شاه عباس او را پدر خطاب می کرد در زمان الله وردی خان، امنیت و آسایش در سرتاسر فارس برقرار بود و بناهای خیر و عام المنفعه از وی در فارس و اصفهان بنیانگذاری شد. در سال ۱۰۲۳ هـ ق هنگامی که برای استقبال شاه عباس که از مازندران به اصفهان باز می گشت، به اصفهان رفت، آثار ضعف و ناتوانی در وی آشکار شد و سرانجام در روز دوشنبه چهاردهم ربیع الثانی همان سال درگذشت و جسدش با شرکت شاه عباس تغسیل و تکفین یافت و با احترامات ویژه به مشهد مقدس فرستاده شد و در مقبره ای که خود در جوار آستان ثامن الائمه (ع) ساخته بود به خاک سپرده شد. بعد از آن شاه عباس منصب امیرالامرای فارس را به پسر بزرگ وی امامقلی خان که در آن زمان حاکم لارستان بود سپرد و امیرالامرای قراباغ و ریاست ایل قاجار را به پسر دیگرش - داودخان - محول نمود.^۵

امامقلی خان در سال ۱۰۱۰ هـ ق در حالی که پدرش همراه شاه عباس در خراسان بود به جزایر بحرین لشکر فرستاد و بر آن سرزمین که در قلمرو پرتغالی ها بود تسلط یافت و اموال فراوانی از جمله چند توپ به غنیمت گرفت و برای شاه به خراسان فرستاد و شاه عباس او را به پاداش این خدمت به لقب خانی مفتخر ساخت و مقام امیر دیوانی را بر مناصب وی افزود.

امامقلی خان توانست در مدت کوتاهی، تمام نواحی فارس، وکوه گیلویه و لار و سواحل خلیج فارس و دریای عمان، از اروندرود تا جاسک را زیر سیطره خود درآورد و امنیت این مناطق را برقرار سازد. او پیوسته بیست و پنج تا سی هزار سوار زبده و مجهز و جنگاور در اختیار داشت و هیچگاه از فرمان شاه عباس سرپیچی نکرد و خود را فداکار کشور و شاه عباس می دانست و شاه صفوی به نیروی او دلگرم بود و چون امانت و صداقت او را می دانست، هیچ وقت به حوزه

فرمانروایی او یعنی فارس نرفت.

(در زمان شاه عباس، سیاحان و جهانگردان بسیار و هیئت‌های سیاسی تجاری، مذهبی از اروپا به ایران آمدند. در میان ایشان به افراد معروفی از قبیل «پیترو دلاواله»، «هربرت»، «اولتاریوس»، «تاورنیه»، «شاردن» و غیره برمی‌خوریم و برخی از ایشان نوشته‌ها، یادداشت‌ها و سفرنامه‌هایی از خود به جا گذاشته‌اند که بعدها مورخان توانستند از روی آنها تصویر روشنی از اصفهان آن دوره و نحوه زندگی مردم را در آن ایام به دست آورند.)^۶

همه این جهانگردان که به توصیف اصفهان و آبادی و عمران و رونق و زیبایی آن و قدرت و تدبیر شاه‌عباس پرداخته‌اند، از امامقلی خان نیز به احترام و شایستگی یاد نموده‌اند. مورخان ایرانی نیز از او جز به نیکی یاد نکرده و او را مروج مروّت دانسته‌اند.

پیترو دلاواله جهانگرد ایتالیایی که در سال ۱۰۲۵ ه. ق. ۱۶۱۷ م. به اتفاق همسر آسوری خود - بانوسیتی معافی - که به تازگی در بغداد با وی ازدواج کرده بود و عده‌ای از ملازمان خود وارد ایران شد و در ژانویه ۱۶۱۸ در شهر اشرف (بهشهر) به حضور شاه‌عباس رسید. در سفرنامه زیبای خود به توصیف ایران و اصفهان و دربار صفوی پرداخته است، از امامقلی خان به عنوان خان^۷ و جای دیگر با عنوان نایب السلطنه اسم برده است.^۸ (خان شیراز قادر است بیست و پنج هزار اسب، بلکه بیشتر ازین و برگ کند و قلمرو او به اندازه تمام خاک کشور پرتغال وسعت دارد و به این ترتیب شما می‌توانید تا حدی قدرت او را مجسم کنید.)^۹

امامقلی خان در تمام جنگ‌ها، در رکاب شاه‌عباس بود و فداکاری‌ها، جانفشانی‌ها و قهرمانی‌های او در تمام کتابهایی که مربوط به تاریخ عصر صفوی است، مضبوط است. او در همه جنگ‌های ایران و عثمانی حضور داشت (او توانگرترین حکام ایران نیز بود. با آنکه همه ساله هدایای گرانبهای از نقد و جنس برای شاه

می‌فرستاد، دارائیش به قدری بود که مخارجش تقریباً با مخارج شاه برابری می‌کرد چنانکه شاه عباس وقتی به شوخی به او گفت: دلم می‌خواهد تو روزی یک عباسی کمتر از من خرج کنی تا میان پادشاه و خان شیراز مختصر تفاوتی باشد.^{۱۰} (دستگاه حکومتی خان فارس در شکوه و جلال با دربار سلطنتی اصفهان، رقابت می‌کرد. گذشته از اسباب و اثاثیه گرانبها و ظروف زرین و سیمین و جواهرنشان بسیاری که در مجلس پذیرایی او دیده می‌شد، آداب و رسوم تشکیلاتی دیوان وی نیز با تجملات و تشریفات سلطنتی برابری می‌کرد).^{۱۱}

سیرت و آثار امامقلی خان

امامقلی خان مردی بود بسیار دانا، شجاع، مهربان، همدوست و بخشنده. به آبادی و عمران فارس علاقه فراوان داشت شاعران و علما می‌نواخت و اهل فضل و دانش در نزد وی از احترام خاص برخوردار بودند.

«ژان باتیست تاورنیه» جهانگرد فرانسوی در سفرنامه خود در مورد صفات وی گفته است: (صفات نیک امامقلی خان و سخاوت او محبت قلبی تمام مردم شیراز را به سوی خود جلب کرده است زیرا، خدمات سپاهیان را به بهترین وجهی پاداش می‌داد، اهل علم و ادب را تشویق و ترویج می‌کرد پیگانگان و غربیان را دوست می‌داشت و نیکو می‌نواخت. در نشر دانش‌ها و هنرها کوشش و مراقبت تام می‌نمود. در شیراز یک مدرسه برای پرورش و آموزش جوانان، چندین مهمانسرا و کاروانسرا در شهرها و راه‌ها برای آسایش مسافران ساخت. با ساختن پلها، گذشتن از رودها را آسان نمود. برای نزدیک کردن راه، کوه‌ها را برید. عقل انسان از دیدن بناهای شگفت‌انگیز او مبهوت می‌شود).^{۱۲}

شادروان استاد علی سامی در کتاب (شیراز شهر جاویدان) درباره وی فرموده

است: (امام‌قلی خان، امیرالامرای فارس، از علاقه‌مندان به کتاب و هنر بود. در شیراز برای استتساخ و تهیه کتابهای تزئینی، دارالصنایعی بوجود آورد که در این دارالصنایع، خطاطان و مصوران و مذهبیان بنامی به کار اشتغال داشتند. از مشاهیر هنرمندان دارالصنایع شیراز می‌توان به «حکیم اویق»، «ملایگانه»، «ملامفید» و «ملاترابی» نام برد. کتابخانه امام‌قلی خان از کتابخانه‌های عظیم و کم‌نظیر دوران صفویه بوده است.)^{۱۳}

مدرسه خان شیراز که یکی از زیباترین مدارس قدیم ایران است، توسط الله‌وردی خان و پسرش امام‌قلی خان، ساخته شد و در سال ۱۰۲۴ ه. ق. مورد بهره‌برداری قرار گرفت. این مدرسه تا امروز نیز مورد استفاده طلاب علوم دینی است. (امروزه این مدرسه هنوز هم به نام خان مشهور و در حد فاصل محلات بازار مرغ و اسحاق ییگ واقع شده و خیابان لطفعلی خان زند از جنوب آن می‌گذرد.)^{۱۴} الله‌وردی خان املاک زیادی را وقف این مدرسه نمود و زمین آن را از پول حلال خویش خریداری کرد. او این مدرسه را بخاطر فیلسوف بزرگ و حکیم نامی عصر صفوی ملاصدرا مشهور به صدرالمآلهین، صدر شیرازی (متوفی ۱۰۵۰. بصره) ساخت تا در آن به تدریس پردازد.

(ملاصدرا در آن موقع بر اثر خصومت و حسادت روحانیون اصفهان به مدت هفت سال در روستای «گهک» نزدیک اصفهان تبعید بود و الله‌وردی خان تصمیم گرفت او را به شیراز منتقل کند. به همین جهت مدرسه را به خاطر وی بنیان نهاد و در نامه‌ای که به ملاصدرا نوشت متذکر شد که همه مدارس شیراز توسط مدرسان خود اشاعه علم می‌کنند و من نمی‌توانم مدرسان و استادان را از مدرسه‌های خود بیرون کنم بنابراین (مدرسه‌ای برای شما می‌سازم که بتوانید در آن درس بدهید. دیگر اینکه طبق وقف‌نامه مدارس شیراز، در هر مدرسه‌ای دروس مخصوص، ترجیح است و مدرسین ناگزیرند که آن دروس را بر درسهای دیگر ترجیح بدهند، اما من در

وقف نامه، اختیار تدریس به شما واگذار می‌کنم تا اینکه شما هر درسی را که می‌خواهید در برنامه دروس مدرسه قرار بدهید. درخشان‌ترین دوره زندگی ملاصدرا از لحاظ فوایدی که به جامعه رسانید دوره‌ای است که او بعد از مراجعت از کهک، در شیراز شروع به تدریس کرد. با شروع تدریس ملاصدرا در شیراز، مکتب علمی این شهر، مکتب علمی اصفهان را تحت الشعاع قرار داد و شیراز، کانون اصلی علم در کشور شد. ملاصدرا، مدرسه خان را در شیراز به صورت یک دانشگاه درآورد. در این مدرسه دروس حکمت، فقه، علوم و ادب، نجوم علم حساب، علم هندسه، علوم زمین و جانورشناسی، گیاه‌شناسی و شیمی، تدریس می‌شد.^{۱۵}

از آثار دیگر امامقلی خان، «پل خان» است بر فراز رودخانه «کر» که در انتهای جنوب غربی جلگه مرو دشت. در محلی که رودخانه کر می‌گذرد پل عظیمی وجود دارد که بوسیله امامقلی خان در سالهای حکومت او بر فارس ساخته شده است. این پل با اینکه تا امروز هم قابل استفاده است اما یک پل فلزی جدید در کنار آن، بار عبور و مرور خودروهای سنگین و سبک را به عهده دارد. از آثار دیگر وی گنبد و مناره امامزاده «یا جدر بن علی» و گنبد مرقد هفده تن در گلپایگان و بنای گنبد و مناره امامزاده ناصر بن علی است. از فاتح بزرگ هرمز علاوه بر این آثار، مدارس، آب انبارها، مساجد و پل‌ها و ابنیه خیر دیگر در گوشه‌های مختلف سرزمین فارس و اصفهان بر جای مانده است.

قتل فجیع امام‌قلی خان

پس از مرگ شاه‌عباس در جمادی الاولی ۱۰۳۸ ه‍.ق و شورشی که بر سر مسئله جانشینی وی درگرفت سرانجام نوه او - سام میرزا - فرزند صفی میرزا که ظاهراً خود شاه‌عباس هم او را به جانشینی برگزیده بود به پادشاهی رسید و خود را شاه صفی خواند. او که در آن هنگام هفده سال داشت بسیار بدخو، شریر و نسبت به سقوط سلطنت خود بیمناک بود. گفته‌اند: (صورتی آبله‌رو و زشت داشت و ختنه نشده بود و در برابر اصرار اطرافیان برای انجام این کار، دیرشدن و عدم تحمل درد را بهانه می‌کرد و از آن امتناع می‌ورزید).^{۱۶}

افراط در نوشیدن مسکرات و مصرف زیاد تریاک که از کودکی، روزانه به وی خورنده شده بود سلامت او را سریعاً مختل ساخت و موجب مرگ ناگهانی او در سن ۳۲ سالگی (۱۲ صفر ۱۰۵۲ ه‍.ق) درکاشان شد و پسر ده ساله‌اش عباس دوم به جانشینی وی نشست. هیئت‌های خارجی مقیم اصفهان به صورت متناقض از اخلاق و رفتار شاه صفی سخن گفته‌اند بعضی از شخصیت برازنده و صفات نیک وی یاد کرده‌اند و برخی دیگر سلطنت او را مملو از وحشیگری دانسته‌اند. (سلطنت او مملو از وحشیگری‌هایی بود که فقط می‌توان آنها را حمل بر شیطان صفتی‌های وی کرد. شیطان صفتی‌هایی که مبتنی بر تعالیم فاقد هر نوع ظرافت خلاقه بود و هیچ نوع تمدن و انسانیته در آن مشاهده نمی‌شد. او به رغم آنکه خواندن و نوشتن می‌دانست، بزرگترین سرگرمیش، تیراندازی و خرسواری بود او علاوه بر اعتیاد شدید به تریاک و مشروبات، متهم است که مادر، خواهر و سوگلی خود را به هم به قتل رسانده است).^{۱۷}

(در زمان شاه‌عباس، در لاهیجان یکی از اولاد پادشاه ایران به نام «غریب شاه» که در «لشت‌نشا» متولد شده بود فرمانروایی می‌کرد پس از درگذشت شاه‌عباس،

تمامی گیلان را به تصرف خود درآورد. پس از آن با خواری بسیار گرفتار شد. شاه صفی فرمان داد که چون غریب شاه در زمینهای نرم گیلان راه رفته، اکنون در زمینهای سنگلاخی قزوین باید راه برود و به آن بیچاره بد خواهد گذشت، وی را بایست نعل کرد تا به پاهایش آسیبی نرسد. پس پای او را نعل کردند و سه روز با پای نعل بسته زیست سپس او را در میان میدان به دار آویختند نخستین کسی که تیر بروی گشود شاه صفی بود. پس از آن او را از هر سوی تیرباران نمودند.^{۱۸}

(یکی از مردان بزرگی که به فرمان شاه صفی کشته شد، امامقلی خان، امیرالامرا و خان بزرگ فارس بود. علت اساسی کشته شدن او آن بود که مردم یکی از پسران او را پسر شاه عباس می دانستند. زیرا شاه عباس در زمان حیات خود، یکی از زنان حرم خود را که در آن زمان از شاه عباس باردار بوده، به خان بخشیده و آن زن پس از شش ماه پسری زائیده که فرزند خان معرفی شده ولی در حقیقت از شاه عباس به وجود آمده بود. این پسر را صفی قلی خان نام نهادند. بعد از مرگ شاه عباس، چون شاه صفی همه فرزندان و نوادگان او را کشت، از وجود صفی قلی نیز آرام نداشت و از بیم آن که مبادا روزی امامقلی او را در فارس به سلطنت برساند و با قوای مجهز خود به اصفهان بتازد. مصمم بود که خان فارس را با همه فرزندان و نزدیکانش نابود کند. بدخواهان و دشمنان خان، مخصوصاً مادر شاه صفی نیز او را بدین کار تحریض و تشویق می کردند و از قدرت و اعتبار و محبوبیتی که خان فارس در میان مردم ایران داشت بر حذر می داشتند.

شاه صفی از آغاز سلطنت برای برانداختن خاندان امامقلی خان بهانه‌ای می جست ولی چون خان فارس هرگز به کاری که نشانه خودسری و نفاق باشد دست نمی زد و همواره فرمانبردار و آماده خدمت بود، شاه نیز صبوری می کرد. چون در سال ۱۰۲۴ هـ ق شاه صفی چند تن از سرداران بزرگ خود را که در کمال صداقت به او خدمت کرده بودند کشت، بسیاری از حکام و سرداران ایران و از جمله داودخان

برادر کوچک امامقلی خان هم که از اواخر پادشاهی شاه عباس بیگلریگی قرباغ بود بر جان خود بیمناک شدند.

در همین زمان شاه صفی تمام حکام ولایات و سرحدات را به اصفهان خواست، داودخان از رفتن به اصفهان خودداری کرد و یکی از پسرانش را به گروگان نزد شاه فرستاد اما شاه صفی راضی نشد. داودخان آشکارا سر به مخالفت برداشت و با طهمورث خان گرجی متحد شد و علیه شاه صفی طغیان کردند و با فرستادن نامه، حکام محلی را نیز به اطاعت و همدستی خود فراخواندند. داودخان به طهمورث خان گفته بود که با اتحاد هم و کمک امامقلی خان، می توانند شاه را از سلطنت بردارند و صفی قلی خان فرزند شاه عباس را که به ظاهر پسرخوانده امامقلی خان، معرفی شده است به جای او بنشانند. نافرمانی داودخان برای شاه صفی، در برانداختن خاندان امامقلی خان بهانه خوبی بود. پس فرمانی برای خان فارس فرستاد که به دربار آید تا درباره اوضاع گرجستان و قرباغ مشورت کند. سرانجام امامقلی خان و پسرانش در قزوین به اردوی شاه رسیدند که از اصفهان برای رفع فتنه گرجستان حرکت کرده بود. شاه صفی ابتدا او و پسرانش را با مهربانی پذیرفت اما چند روز بعد در مجلس ضیافتی که برپا کرده بودند، جلادان شاه صفی سر سه پسر امامقلی خان را از تن جدا کردند، شاه صفی دستور داد که سرها را نزد امامقلی خان که زودتر به منزل رفته بود ببرند و همان جا، سر وی را نیز جدا کرده، همه را نزد او آورند سپس شاه صفی، سرها را به حرمخانه نزد مادر خود فرستاد. شاه صفی پس از قتل امامقلی، شخصی را به نام «اغورخان لر، ایشیک آقاسی باشی را به حکومت فارس فرستاد و به او دستور داد که بقیه فرزندان خان را نیز کور کنند. امامقلی خان پنجاه و دو فرزند داشت که همه یا کشته شدند و کور شدند شاه دستور توقیف تمام اموال و املاک او را نیز صادر کرد و بدین صورت عمر خاندان یکی از سرداران عصر صفوی و حاکم قدرتمند فارس پایان گرفت.^{۱۹}

مؤلف فارسنامه ناصری قتل امامقلی را این گونه توضیح داده است :

(امامقلی خان بیگلربیگی فارس برای خیانت برادر خود - داودخان - وحشت نمود، پسر بزرگ خود را با سپاه فارس روانه داشت و پادشاه جم جاه، فرمان احضار امامقلی را به تأکید روانه شیراز فرمود و امامقلی خان طوعاً و کرهاً از شیراز به اصفهان آمده با موکب والا، حرکت نموده وارد شهر قزوین شدند که نوشته های داودخان را آوردند که به طهمورث خان نوشته بود، که فرزندی از شاه فغفور در دست امامقلی خان است و عنقریب او را به سلطنت برداشته، کارها رونق تمام می گیرد. و همه جا من با تو و تو با من خواهی بود و آتش غضب پادشاهی مشتعل گردید و در شی که میدان سعادت آباد قزوین را چراغان کرده بودند و شاه و امرا به تماشا مشغول بودند، امامقلی خان با سه نفر از پسران خود، صفی قلی خان، فتحعلی خان و علی قلی خان در مجلس بزم حضور داشتند. امامقلی خان از مجلس برخاسته به منزل خود رفت و چون سه نفر پسران او خواستند از مجلس بیرون شوند حسین بیگ، ناظر بیوتات، به فرمان شاهی هر سه نفر را کشته، سرهای آنها را به حضور رسانید پس علی قلی بیگ امیر دیوان و داود بیگ گرجی که هر دو داماد امامقلی خان بودند و کلبعلی بیگ ایشیک آقاسی باشی مأمور به آوردن سر امامقلی خان شده بر حسب فرمان به منزل او رفته، سر او را بریده به حضور رسانیده و اغورخان لر، حاجب درگاه شاهی در همان شب به ایالت کوه گیلویه و کشتن باقی اولاد امامقلی خان که در شیراز بودند مأمور شد و روانه مقصد گردید. اغورخان بعد از ورود به شیراز، بیشتر اولادخان را از قوه یتیمی ساقط نمود. این پدر و پسر یعنی الله وردیخان و امامقلی خان مدت سی و نه سال در مملکت فارس، تخم مروّت را کاشته حاصل نیکنامی را برداشتند.)^{۲۰}

«آدام اولثاریوس» در سفرنامه خود نوشته است : اجساد امامقلی خان و پانزده پسر او مدت سه روز و سه شب با وضع فجیع و ناراحت کننده ای در میدان قزوین

باقی ماند و در این مدت مادر پیر امامقلی خان بر بالای سراجساد نشسته بود و اشک می ریخت و ضجه و شیون می کرد و شاه صفی پس از اطلاع از این امر دستور داد تا اجساد را به خاک بسپارند.^{۲۱}

مراسم

به همت مسؤولان سازمان عمران منطقه آزاد قشم ، در دیماه ۱۳۷۴ در سالروز ولادت حضرت قائم مهدی موعود (عج) مراسم بزرگداشت (امامقلی خان) سردار نامدار و مسلمان تاریخ ایران که هنوز آثار و آوازه دلآوری ، جنگجویی و فرهنگ دوستی و علاقه مندی او به اهل علم و ادب در حافظه تاریخ باقی است. در حضور جمع باشکوه مسؤولان طراز اول ، اندیشه وران و فرهیختگان و استادان دانشگاهها برگزار شد . در این مراسم ضمن تجلیل شایان از امامقلی خان و خدمات شایان و دلاوریهای فراوان وی ، از تندیس شکوهمند او نیز پرده برداری شد . در کنار این مراسم ، نمایشگاه کتاب و نمایشگاه آثار خدمات فرهنگی و معماری امامقلی خان نیز در معرض دید شرکت کنندگان و بازدید کنندگان قرار گرفت . جا دارد به خاطر برگزاری این مراسم و قدردانی از بزرگان به ویژه از امامقلی خان از مسؤولان جزیره مخصوصاً مدیریت آن قدردانی و ستایش شود .



سجع (مهر) امام قلی خان

امام قلی بن الله وردی خان

بنده شاه عباس کامران

سنه ۱۰۳۶

مامقلى خان ، فانج قشم و هرمز / ۱۵۱



تندیس عظیم امامقلى خان در میدان امام فلى خان جزیره قشم



نمایی از مدرسه خان شیراز

امام قلی خان

باد می پیچید در پسکوچه‌های ساحل تبار
موج می کوبید تن بر ساحل مجروح
آسمان کوتاه و غمگین بود
شب ، هراس انگیز و سنگین بود .
ماه ، از پشت حجاب ابر ، می نالید .
آفتاب از غم به جای نور ، غم می ریخت بر آفاق
اختران غمگین ، جهان غمگین ،
دشمن خونین ، قبای فتح بر تن داشت
مثل مار زخمی مغرور ، می غرید
صد کبوتر ، زخمی تیر شقاوت بود .
خاک ، زیر چکمه بیگانگان ، فریاد بر می داشت .
آب خونین بود و دل‌های همه در بادلان خونین .
قلعه هرمز ، ز زخم دشنه مرگ آوران می سوخت
قشم ، جولانگاه درخیمان بی آرم
قشم ، میدان ستیز نیزه داران بود ،
خسته از سم سواران بود ،
ناگهان نوری ز پهنای افق رخسید
آسمان را روشنی بخشید
خاک ایران پهنه جولان شیران شد
عرصه رزم دلیران شد

قشم ، میدان نبرد شیرمردان شد
خون سواران جان به کف ، تا ساحل خون و شرف راندند
لشکر ابلیس تاراندند .
رستم ایران ، جلو دار سپاه سربداران بود
مرد میدان دلیران بود .
آریو برزین دیگر ، رستم دیگر ،
تک سوار سرزمین پاک ایران بود .
از شکوه لشکر ایمان
دشمن دیرین فراری شد
همنشین رنج و خواری شد
با قبای خونی از میدان به خواری رفت
همصدا با ضجه و فریاد و زاری رفت .
آبهای آبی و گرم خلیج فارس ،
از وجود خصم ، عاری شد .
خون دشمن تا فراسوی افق ،
بر خاک ، جاری شد .
آسمان آبی و آب آبی .
موج ، آواز رهایی در فضا سر داد .
از حریر اطلس فیروزه گون آب ،
باد ،
پیغام غرورش را به سوی ساحل مغرور ، جاری کرد .

یادداشتها

- ۱ - نوربخش ، حسین (خلیج فارس و جزایر ایرانی) تهران ، سنایی ۱۳۶۲ ص ۲۰۰۳
- ۲ - اقبال آشتیانی ، عباس (تاریخ مفصل ایران) به کوشش محمد دبیرسیاقی ، تهران خیام ، ۱۳۴۶ ص ۶۷۸
- ۳ - همان - ص ۶۷۹ - ۶۷۸
- ۴ - مقتدر ، سرلشکر غلامحسین (کلید خلیج فارس) تهران ، چاپ علمی ، ۱۳۳۳ ص ۲۶
- ۵ - ثواب ، جهانبخش ، (مدرسه خان یادگاری از عصر صفویه در شیراز) مقاله ، فرهنگ فارس ، شماره ۳ ، ۱۳۷۳ ص ۴۴
- ۶ - الگود ، سیریل (طب در دوره صفویه) تهران ، دانشگاه ، ۱۳۵۷ ص ۷
- ۷ - دآواآله ، پیترو (سفرنامه) ترجمه دکتر شعاع الدین شفا، تهران ، علمی و فرهنگی ۱۳۷۰ ، ج ۲ ، ص ۵۵
- ۸ - همان - ص ۱۱۵
- ۹ - همان - ص ۵۵
- ۱۰ - فرهنگ فارس ، ش ۲ / ص ۴۵
- ۱۱ - همان ص ۴۶
- ۱۲ - تاورنیه ، ژان باتیست (سفرنامه) ترجمه ابوتراب نوری ، تهران طهوری و سنایی ۱۳۶۹ ، ص ۵۱۷
- ۱۳ - سامی علی (شیراز ، شهر جاویدان) شیراز ، نوید ۱۳۶۵
- ۱۴ - فرهنگ فارس ش ۲ ص ۳۵
- ۱۵ - همان - ص ۳۸

- ۱۶ - طب در دوره صفویه ص ۱۰
- ۱۷ - همان ص ۱۱
- ۱۸ - عزالدوله و ملکونوف (سفرنامه ایران و روسیه) به کوشش محمد گلپس و فرامرزی
طالبی ، تهران ، دنیای کتاب ، ۱۳۶۳ ، ص ۱۷۵
- ۱۹ - فرهنگ فارس ص ۴۷
- ۲۰ - فسایی ، حسن حسینی (فارسنامه ناصری) تهران ، سنایی ، بی تا ص ۱۶۵
- ۲۱ - فرهنگ فارس ، حاشیه ۴۹ ص ۵۱

فهرست اعلام

«آ»

آبش خاتون.....	۳۶
آدام اولثاریوس.....	۱۴۸
آذربایجان.....	۱۲۳، ۸۷، ۳۱
آریو برزین.....	۱۵۴
آل اینجو.....	۳۲
آلب ارسلان.....	۳۳
آلبوکرک.....	۱۳۶، ۱۳۵، ۱۲۵
آلبوکرک.....	۱۳۶
آل بویه.....	۱۴
آل جلایر.....	۳۱
آل حرم.....	۲۰
آل کرت.....	۳۲
آل کمال.....	۱۰۵
آل مظفر.....	۳۲، ۳۱
آندراج.....	۱۸

«الف»

۳۸	ابر قو.....
۱۰۰	ابر کافان.....
۱۰۰	ابر کانان.....
۹۹	ابر کاوان.....
۱۰۰، ۹۹	ابر کمان.....
۱۳۱، ۱۲۳، ۱۲۲، ۱۲۱	ابن بطوطه.....
۱۲۰، ۱۰۸، ۹۹	ابن حوقل.....
۱۳۱	ابن حوقل.....
۶۷، ۶۳، ۲۵	ابن سینا.....
۷۹	ابن صابونی.....
۷۲	ابن طقطقی.....
۷۹	ابن فوطی.....
۹۹	ابن کوان.....
۱۰۰	ابن کوان.....
۱۰۸	ابوالقاسم پاینده.....
۷۰	ابوالقاسم جنید شیرازی.....
۷۹	ابوالمناقب.....
۵۴، ۳۵	ابوبکر بن سعد.....
۶۰، ۵۹	ابوبکر بن سعد.....
۱۶	ابوبکر بن سعد بن زنگی.....

اتابک.....	۱۵، ۱۶، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۵۴، ۵۹
اتابکان.....	۱۵، ۱۶، ۳۲، ۳۳، ۳۵، ۵۹، ۶۵، ۸۰
اتابکان سلغوری.....	۱۵
اتابکان فارس.....	۵، ۷، ۱۵
اتابک سنقر.....	۱۵
احوال و آثار خواجه نصیر.....	۷۳، ۷۸
ارتنگ.....	۹۰
اردشیر.....	۱۳، ۹۹، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۷
ارژنگ.....	۹۰
ارقافا.....	۵۶
ارمغان.....	۷۲، ۷۶
ارموز.....	۱۰۱
اروند رود.....	۱۴۰
اریت.....	۵۶
ازبکان.....	۱۳۶
استخر.....	۳۲، ۳۴، ۵۴، ۱۰۰
اسحاق یگ.....	۱۴۳
اسفندقه.....	۱۲۵
اسکندر.....	۳۸، ۵۵، ۶۰، ۶۸
اشرف.....	۱۴۱
اشکنوان.....	۳۴
اصطهبانات.....	۳۳

اصفهان.....	۳۲، ۶۷، ۷۴، ۷۵، ۱۲۹، ۱۳۶، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲
	۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸
اطلاعات.....	۶۳، ۷۲
اعتماد السلطنه.....	۵۵، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۸، ۱۲۷، ۱۳۲
اغورخان لُر.....	۱۴۷
افریقا.....	۱۱۷
افشار سیستانی.....	۲۵، ۹۳
افضل الدین کرمانی.....	۱۲۴
اقبال آشتیانی.....	۳۵، ۴۴، ۱۵۵
اقتداری.....	۲۵، ۶۳، ۱۳۱
اقصارانای.....	۱۲۲
اقیانوس هند.....	۱۲۳، ۱۲۵
الانساب.....	۶۷، ۱۳۲
الله وردیخان.....	۱۲۸، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۸
الله وردیخان.....	۱۳۷
الهادی.....	۲۳
امارات متحده عربی.....	۲۳
امام حسین.....	۳۳
امامقلی خان.....	۷، ۲۰، ۱۲۸، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱
	۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۳
امیدنیک.....	۱۳۵
امیرکبیر.....	۴۴، ۱۳۱، ۱۳۲
انجلاوی جوانی.....	۱۳۲

انجمن آرای ناصری.....	۱۸
انجمن استادان زبان و ادبیات فارسی.....	۶۳، ۴۴
اندامشک.....	۸۷
اندراب.....	۸۶
اندرابی.....	۸۷
اندیکان.....	۸۷
اندی کلا.....	۸۷
اندیمشک.....	۸۷
اندیو.....	۸۷
انروگامانان.....	۱۰۰
انصاری دمشقی.....	۱۰۸، ۹۹، ۵۵
انطاکیه.....	۸۷
انگلیس.....	۱۳۷، ۱۲۸، ۱۰۴، ۱۰۳، ۱۰۱، ۲۰
انوغاک.....	۱۰۰
اوآراکتا.....	۵۶، ۵۵
اُوال.....	۱۶
اورمزد.....	۱۲۰
اهواز.....	۸۹
اهورامزدا.....	۱۲۰
ایران.....	۱۷، ۲۱، ۳۱، ۳۲، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۴۰، ۵۳، ۵۶، ۶۵، ۷۴، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۵۴، ۱۵۳، ۱۴۹

ایرکان.....	۱۰۰
ایشیک آفاسی باشی.....	۱۴۸، ۱۴۷
ایلخانیان.....	۳۶
اینجو.....	۳۱

«ب»

بابل.....	۸۷
بازار مرغ.....	۱۴۳
باستانی پاریزی.....	۱۳۲، ۱۲۴
باسعد.....	۱۰۰
باسعیدو.....	۱۰۴، ۱۰۳، ۱۰۲، ۹۷
باغو.....	۴۳، ۱۷
باغویه.....	۱۷
بامیان.....	۵۳
بایندر.....	۱۰۳
بجنورد.....	۸۷
بحرین.....	۱۴۰، ۱۳۹، ۱۳۷، ۱۳۲، ۱۲۲، ۱۰۴، ۱۰۳، ۹۸، ۵۷، ۵۵، ۳۸، ۳۶، ۱۶
بُرخْت.....	۹۹
برکاتان.....	۱۰۰
برکاوان.....	۹۹
برهان قاطع.....	۱۸
بصره.....	۱۴۳، ۱۲۲، ۵۹، ۳۶، ۱۶

بغداد.....	۱۶، ۳۲، ۳۷، ۵۹، ۶۷، ۶۸، ۷۱، ۱۲۹، ۱۴۱
بلايت.....	۱۳۸
بلخ.....	۵۳، ۴۱
بم.....	۱۲۷، ۱۲۵
بمبئي.....	۶۳
بندامير.....	۳۲
بندچاپي.....	۹۷
بندر چيرو.....	۹۱، ۸۵
بندر خمير.....	۱۰۱
بندر عباس.....	۱۹، ۶۳، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۳۱، ۱۳۷، ۱۳۸
بندر عباس و خليج فارس.....	۲۵
بندر مقام.....	۸۵
بندر و دريا.....	۱۰۹
بنگاله.....	۱۲۳
بنیاد فرهنگ.....	۱۳۲
بنی فارور.....	۹۷
بنی قوام.....	۲۰
بنی قيس.....	۵۵
بنی قيصر.....	۱۵، ۱۶، ۵۵، ۵۹، ۶۰
بنی كافان.....	۹۹
بنی كاوان.....	۹۹، ۱۰۱
بوستان.....	۳۵، ۴۰، ۴۴، ۵۳، ۵۹، ۶۳، ۷۱، ۹۸، ۱۱۸
بوشهر.....	۱۹، ۹۰، ۹۸، ۱۰۳، ۱۳۷

بهاء الدین ایاز.....	۱۲۷
بهاء الدین جوینی.....	۷۴، ۶۷
بهرامشاهی.....	۶۸، ۲۲
بهشهر.....	۱۴۱
بهمنی محمدشاه.....	۱۱۷
بیدخان.....	۲۰
بیرجند.....	۸۷
بیضا.....	۳۸
بین النهرین.....	۹۰

«پ»

پارس.....	۹۹، ۹۳، ۸۰، ۵۴، ۴۰، ۳۹، ۳۷، ۳۳، ۱۸
پاژنگ.....	۱۳۱
پرتغال.....	۱۴۱، ۱۳۶، ۱۳۵
پل خان.....	۱۴۴
پیترو دلاواله.....	۱۴۱

«ت»

تاجیک	۴۱
تاریخ جهانگشا	۷۴، ۶۸
تاریخ سرزمین های خلافت شرقی	۹۹
تاریخ شاهی	۱۳۲، ۱۲۵، ۱۲۴
تاریخ فخری	۷۲
تاریخ گزیده	۴۴، ۳۸
تاریخ مفصل ایران	۱۵۵، ۴۴
تاریخ و صاف	۶۳، ۵۵، ۵۴، ۲۵، ۱۴، ۱۳
تبریز	۱۲۹، ۳۶
تبریزی همام	۷۲
تجارب السلف	۷۲
ترجمه و نشر کتاب	۱۳۱، ۱۰۸، ۶۳
ترک	۱۳۰، ۱۲۷، ۴۱، ۳۹، ۳۳
ترکستان	۱۲۳، ۳۸، ۳۳، ۱۴
تفرش	۳۶
تناصری	۱۲۳
تنب	۹۸، ۹۷، ۱۴
تنب بزرگ	۹۷
تنب کوچک	۹۷
تنسوخ نامه	۶۳، ۵۵
توج	۱۰۴

توران‌شاه.....	۱۲۳، ۱۲۲
توماس مقدس.....	۹۰
تهران.....	۱۵۶، ۱۵۵، ۱۳۲، ۱۳۱، ۱۰۸، ۹۳، ۶۳، ۴۴، ۲۵
تهران دانشگاه.....	۱۵۵، ۱۳۲، ۱۰۸، ۶۳
تیاب.....	۱۲۰، ۹۷
تیمور.....	۳۶، ۳۱

«ث»

ثامن الائمة.....	۱۴۰
------------------	-----

«ج»

جاسک.....	۱۴۰، ۱۰۶، ۱۰۰، ۹۸
جام جم.....	۲۰
جان میلتن.....	۱۲۷
جاوه.....	۱۲۳
جبال بارز.....	۱۲۵
جده.....	۱۲۳
جروم.....	۱۲۵، ۱۲۴
جرون.....	۱۲۲، ۱۲۱، ۱۲۰، ۱۱۹، ۱۱۸، ۱۱۷، ۱۱۵، ۷، ۶
	۱۳۷، ۱۳۵، ۱۳۰، ۱۲۹، ۱۲۸، ۱۲۷، ۱۲۵، ۱۲۴، ۱۲۳
جروناات.....	۱۲۷

جزیره دراز.....	۱۸، ۱۹، ۹۷، ۱۰۰
جغرافیای تاریخی.....	۱۰۸
جمال‌الدین حسین اینجو.....	۱۸
جنابه.....	۵۲
جوینی شمس‌الدین محمد.....	۷۴
جوینی عظاملک.....	۷۴
جیرفت.....	۱۲۵
جهانگیری فرهنگ.....	۱۸

«چ»

چارک.....	۱۳، ۲۰، ۹۸
چارون.....	۱۲۷
چاقو.....	۹۷
چغری.....	۱۴
چنگیز.....	۳۱، ۳۲، ۳۵
چوپانی.....	۳۱
چيرو.....	۱۳، ۸۵، ۹۱
چيرويه.....	۱۲۱
چين.....	۱۴، ۱۶، ۳۹، ۱۲۰، ۱۲۳

«ح»

حاجی خلیفه.....	۷۸
حافظ.....	۱۱۸، ۱۱۷، ۹۸، ۳۲، ۶
حافظ شیرین سخن.....	۱۳۱
حبش.....	۱۲۳
حجاز.....	۱۱۸، ۵۳، ۴۱، ۳۷
حدود العالم.....	۱۱۹، ۱۰۸، ۹۹
حرّا.....	۱۱۹، ۱۰۲
حریره.....	۶۰، ۵۹، ۵۸، ۵۷، ۵۶، ۵۲، ۵۱، ۴۳، ۱۷، ۷
حسین بن منصور.....	۷۲
حسین بیگ.....	۱۴۸
حسین پژمان.....	۱۳۱
حکیم اویق.....	۱۴۳
حلب.....	۳۹
حوض عضد.....	۳۲
حنفیه محمد.....	۹۰

«خ»

خاتون.....	۳۴
خارگ.....	۹۸، ۹۷
خارگو.....	۹۷
خاسک.....	۱۰۰، ۹۸

۷۰		خاکستان باهلیه
۱۲۳		خان بالیق
۱۴۷، ۱۴۶، ۱۴۲		خان فارس
۱۴۰، ۱۲۲، ۳۱		خراسان
۵۳		خراسان بزرگ
۱۲۱		خسرو پرویز
۱۳۱، ۴۴		خطیب رهبر خلیل
۳۸		خفیف شیرازی
۳۳۲، ۲۴، ۲۳، ۲۱، ۲۰، ۱۶، ۱۴، ۱۳، ۷		خلیج فارس
۱۲۰، ۱۰۵، ۱۰۳، ۱۰۲، ۱۰۱، ۱۰۰، ۹۹، ۹۸، ۹۷، ۸۶، ۸۵، ۶۸، ۵۹، ۵۶، ۳۶		
۱۵۴، ۱۴۰، ۱۲۸		
۱۰۹، ۱۰۸، ۴۴، ۲۵		خلیج فارس و جزایر ایرانی
۱۳۲، ۱۲۹، ۱۱۸، ۶		خواجو کرمانی
۱۳۶		خواجه عطار
۷۸، ۷۳، ۶۳، ۵۵		خواجه نصیرالدین طوسی
۳۴		خوارزمشاه سلطان محمد
۱۳۶		خورفکان
۹۰، ۸۷، ۳۲		خوزستان
۸۷، ۵۴، ۳۸		خوی
۱۵۵، ۴۴		خیام

«د»

دارابگرد.....	۳۳
دارابی.....	۱۲۲
دارالامان.....	۱۲۳
دانشنامه ایران و اسلام.....	۶۳
داودیگ گرجی.....	۱۴۸
داودخان.....	۱۴۸، ۱۴۷، ۱۴۶، ۱۴۰
دیر سیاقی محمد.....	۱۵۵، ۱۳۱، ۱۰۸، ۴۴
درکو.....	۹۷
درگهان.....	۹۷
دروازه فسا.....	۶۶
درة التاج.....	۷۸، ۶۷
دریایگی احمدخان.....	۱۹
دریا نوردی ایرانیان.....	۱۰۸
دریای اقیانوس.....	۱۲۵
دریای خزر.....	۸۷
دریای عمان.....	۱۴۰، ۱۳۹، ۱۳۷، ۱۳۵، ۱۲۵، ۱۲۴، ۶۸، ۵۹، ۴۱
دریای مغرب.....	۶۰، ۳۸
دستگان.....	۱۰۳
دشت قیچاق.....	۱۲۳
دشت میناب.....	۱۲۵، ۱۲۴
دکن.....	۱۱۷

دمشقی شمس الدین	۶۳
دنیای کتاب	۱۵۶، ۱۳۱، ۶۳، ۲۵
دورود	۸۷
دولاب	۹۷
دولتخانه	۱۶، ۷
ده	۱۷
دهخدا لغت نامه	۱۸
دیلمی	۳۲
دیلیمان	۱۶، ۱۵
دیهور	۱۷

«ر»

رائین اسماعیل	۱۰۸
راجه	۱۵
رباط مظفری	۳۸
رستم	۱۵۴، ۱۱۸
رشت	۸۷
رشدیه	۶۳، ۲۵
رشیدی	۱۸
رکن الدین احمد	۱۳۲
رکن الدین شاه	۱۲۶
رکن الدین محمود هرمزی	۱۲۹

۷۶	رکن زاده آدمیت
۹۷	رمچاه
۱۰۵	رمکان
۹۰	رود تاب
۱۰۵	روستای بند حاج علی
۷۸	روضه الناظر
۱۲۳، ۱۲۲، ۵۴، ۴۱، ۳۹	روم
۶۰، ۳۴	ری
۱۳۷، ۵۲	ریشهر
۱۲۵	ریگان

«ز»

۲۱	زکریای قزوینی
۱۲۳	زنگبار
۶۰، ۵۹، ۵۴، ۵۳، ۴۲، ۳۸، ۳۷، ۳۴	زنگی

«ژ»

۱۵۵، ۱۴۲	ژان باتیست تاورنیه
----------	-------------------------

«س»

سازمان بنادر کشتیرانی.....	۱۰۹
سازمان عمران کیش.....	۶۳، ۲۳
ساسانی.....	۱۲۱، ۱۲۰، ۹۰
سامانیان.....	۶۸
سام میرزا.....	۱۴۵
سامی علی.....	۱۵۵
سبزوار.....	۳۱
ستایش علی.....	۶۳، ۲۵
ستوده منوچهر.....	۱۰۸
سجادی سید منصور.....	۱۳۲
سدید السلطنه.....	۱۳۱، ۱۲۷، ۱۹
سربداران.....	۱۵۴، ۳۱
سردزک.....	۷۰
سرویش.....	۲۰
سعدبن زنگی.....	۳۶، ۳۵، ۳۴، ۱۶، ۱۵
سعدی.....	۳۵، ۳۴، ۳۲، ۲۲، ۱۹، ۱۶، ۷، ۶، ۵، ۳، ۲
سفرنامه ایران و روسیه.....	۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۹، ۶۰، ۶۳، ۶۸، ۷۱
سعدی درکیش.....	۱۳۱، ۱۲۱، ۹۸، ۷۲
سعدی درکیش.....	۶۳، ۵۹، ۴۴، ۷، ۳، ۲
سفرنامه ایران و روسیه.....	۱۵۶

سفیل.....	۱۷
سقوط‌طره.....	۱۲۳
سلجوقی.....	۳۳، ۳۲
سلجوقیان.....	۳۳
سلغور.....	۳۳
سلغوری.....	۳۵، ۳۳، ۱۵
سمرقندی عبدالرزاق.....	۱۲۴، ۱۲۳، ۱۲۲
سمعانی.....	۶۷
سنایی.....	۱۵۶، ۱۵۵، ۱۳۲
سند.....	۱۲۲، ۱۴
سُنقر.....	۳۴، ۳۳، ۱۶، ۱۵
سنندج.....	۸۷
سوزا.....	۱۲۶، ۹۷
سه جم.....	۴۳، ۱۷
سهروردی.....	۷۱
سهیلی خوانساری احمد.....	۱۳۱
سیتی معافی بانو.....	۱۴۱
سید حسن بن منصور.....	۱۰۴
سیراف.....	۵۵، ۵۴، ۵۲، ۳۳، ۳۲، ۲۰، ۱۵، ۱۴، ۵
سیری.....	۹۸، ۹۷، ۱۳
سیف‌الدین ابونصر.....	۱۶، ۱۵
سیف‌الدین پادشاه.....	۱۲۸
سیلان.....	۱۲۳

«ش»

شاپور.....	۹۰
شارجه.....	۱۰۳
شاردن.....	۱۴۱
شافعی محمدبن ادريس.....	۶۹
شام.....	۱۲۳، ۵۴، ۵۳، ۳۷، ۱۴
شاه اسماعيل.....	۱۳۶، ۱۲۸
شاه شجاع.....	۱۲۳
شاه صفی.....	۱۴۹، ۱۴۷، ۱۴۶، ۱۴۵
شاه عباس.....	۱۵۰، ۱۴۱، ۱۴۰، ۱۳۹، ۱۳۸، ۱۲۸، ۱۲۷، ۱۰۱
شبانکاره محمدبن علی.....	۱۳۲
شبلی سلطان.....	۱۲۳
شتوار.....	۱۳
شدالازار.....	۷۰
شرکت انتشارات معين.....	۱۳۱
شعار جعفر.....	۱۰۸
شعاع الدين.....	۱۵۵
شورای انقلاب اسلامی.....	۲۳
شیب دراز.....	۹۷
شیخ ابراهيم.....	۵۹
شیخ اندرابی.....	۹۰، ۸۷، ۸۶
شیخ جبرئيل.....	۶۹

۹۰	 شیخ زنگی
۷۹، ۶۶، ۶۵	 شیخ زین الدین
۳۷، ۳۶، ۳۵، ۳۴، ۳۳، ۳۲، ۲۲، ۱۵، ۷	 شیراز
۱۲۹، ۱۱۷، ۷۲، ۷۱، ۷۰، ۶۹، ۶۷، ۶۶، ۶۰، ۵۹، ۵۴، ۵۳، ۵۲، ۵۱	
۱۴۸، ۱۴۴، ۱۴۲	
۶۰	 شیخ شیراز
۳۵	 شیراز حصار
۱۴۲	 شیراز شهر جاویدان
۶۷، ۶۶	 شیرازی عیسی بن جنید
۷۸، ۶۷	 شیرازی قطب الدین
۹۷	 شیف (جزیره)

«ص»

۹۰، ۸۹	 صابثان
۹۰، ۸۹	 صُبّی ها
۱۸	 صحاح الفرس
۱۳۶	 صحار
۱۴۳	 صدر المتالهین
۱۴۳	 صدر شیراز
۱۲۵، ۱۲۴	 صرود
۱۴۳، ۱۲۷	 صفویه
۱۳۱	 صفی علیشاه

صفی قلی خان.....	۱۴۶
صفی میرزا.....	۱۴۵
صلاح الدین محمود.....	۱۶
صلخ.....	۹۷
صورة الارض.....	۱۳۱، ۱۲۰

«ط»

طاهری.....	۶۶، ۲۰، ۱۴
طباطبا محمد بن علی.....	۷۲
طب در دوره صفویه.....	۱۵۶، ۱۵۵
طبیان سید حمید.....	۶۳
طنجه.....	۱۲۱
طویل (جزیره).....	۹۷
طویله (جزیره).....	۹۹، ۹۷
طالبی فرامرز.....	۱۵۶
طوسی محمد.....	۷۴

«ع»

۱۳۱	 عامری علی محمد
۹۶	 عباسک (جزیره)
۱۳۱، ۱۲۲، ۱۲۱	 عبدالرزاق سمرقندی
۱۰۳	 عثمان بن ابی العاص
۱۴۱- ۱۴۰	 عثمانی
۱۳۶	 عثمانیان
۱۳۶- ۱۲۲	 عدن
۱۲۳- ۱۲۲- ۱۱۹- ۱۱۸- ۵۳- ۳۷- ۳۳- ۳۲- ۳۱	 عراق
۱۲۳، ۱۲۲، ۵۵، ۵۴، ۴۱، ۳۳	 عرب
۱۰۸	 عرفان محمود
۱۵۶	 عزالدوله
۱۲۹	 عزالدین کردان
۲۰	 عسلویه
۳۳- ۳۲	 عضدالدوله
۷۲	 عطار
۱۳۲- ۱۲۵- ۱۲۴	 عقدالعلی ... (کتاب)
۱۰۴	 علاء خضرمی
۷۸- ۷۳- ۶۳	 علامه حلی
۱۵۵- ۱۰۸	 علمی و فرهنگی (ناشر)
۳۳	 علی (حضرت) (ع)
۱۴۸	 علی قلی بیگ

۱۴۸	 علی قلی خان
۱۴	 عمادالدوله
۱۳۸، ۱۲۵، ۱۲۴، ۱۲۲، ۱۲۱، ۱۲۰، ۶۷، ۵۹، ۴۱، ۳۶، ۷	 عَمّان (دریا) ...
۱۴۰، ۱۳۹	
۱۰۴	 عمر
۱۱۰ - ۱۰۴ - ۹۹	 عمرو بن عاص
۹۸	 عیلام
۱۲۱، ۱۲۰، ۹۸، ۱۴	 عیلامی

«غ»

۱۴۶	 غریب شاه
-----	----------------

«ف»

۳۴، ۳۳، ۳۲، ۳۱، ۱۸، ۱۴، ۱۳، ۷، ۵	 فارس
۱۴۰، ۱۳۹، ۱۳۷، ۱۲۳، ۱۲۰، ۱۰۰، ۶۰، ۵۹، ۵۴، ۳۹، ۳۸، ۳۶، ۳۵	
۱۴۸، ۱۴۷، ۱۴۶، ۱۴۴، ۱۴۳، ۱۴۲، ۱۴۱	
۳۶، ۳۲	 فارس دارالشفاء
۱۵۶، ۱۴۸، ۱۳۱، ۶۷، ۶۳	 فارسنامه ناصری (کتاب)
۹۷	 فارور
۱۴۸	 فتحعلی خان
۱۰۳	 فتحعلی شاه

۱۴	فرضه (بارانداز).....
۲۰	فرهاد میرزا.....
۱۰۸، ۶۳	فرهنگستان ادب و هنر ایران.....
۱۵۵، ۴۴	فرهنگ فارس (نشریه).....
۱۰۳	فزونی ناویان جعفر.....
۱۵۶	فسایی حسن حسینی.....
۶۳، ۵۵، ۵۴، ۲۵، ۱۴	فضل الله شیرازی.....
۱۷	فلی.....
۳۲	فیلخانه عضدی.....

«ق»

۶۸	قابوسنامه.....
۱۴۰، ۱۰۰، ۵۵	قاجار.....
۶۷	قانون (کتاب).....
۱۴	قاورد.....
۱۲۴، ۳۲	قراخانیان.....
۱۲۴	قراغز.....
۱۳۹	قرلباش.....
۱۴۸، ۱۴۷، ۱۴۶	قزوین.....
۷۶، ۷۲	قزوینی محمد.....
۹۵۹۷، ۸۹، ۸۷، ۶۰، ۲۰، ۱۹، ۱۸، ۱۳، ۷، ۵	قشم (جزیره).....
۱۳۷، ۱۰۶، ۱۰۵، ۱۰۴، ۱۰۳، ۱۰۲، ۱۰۱، ۱۰۰، ۹۹	

قطب‌الدین اویس	۱۲۳
قطب‌الدین تهمتن	۱۲۹، ۱۲۳، ۱۲۲
قطب‌الدین محمود	۷۸، ۶۷
قطب‌الدین ملک	۱۱۹
قطیف	۳۸، ۱۶
قیس	۱۰۰، ۶۵، ۶۵، ۶۰، ۵۹، ۵۶، ۵۵، ۲۱، ۲۰، ۱۸، ۱۵، ۱۴، ۱۳
قلماق	۱۲۳
قوام‌الملک شیرازی	۵۹
قونیه	۷۲

«ک»

کارون	۸۹
کازرون	۱۲۹
کازرونی ابوالخیر	۶۷
کاس	۵۵
کاظمین	۳۳
کافی‌الدین هبة‌الله	۷۹
کامباراثو	۱۲۱
کامفیروز	۳۲
کامیاران	۸۷
کاوان	۹۹
کبس	۶۸

کیش	 ۶۷-۶۸
کر (رود)	 ۳۲
کرمان	 ۱۴-۳۱-۳۲-۳۴-۱۱۸-۱۲۰-۱۲۴-۱۲۵-۱۲۶
کرمانی افضل الدین	 ۱۲۴
کشف الظنون	 ۷۸
کشم	 ۹۸، ۹۹، ۱۰۰
کلبعلی بیگ	 ۱۴۸
کلنل راس	 ۲۰
کلید خلیج فارس	 ۱۵۵
کلیله و دمنه (کتاب)	 ۲۲، ۶۸
کمال الدین عبدالرزاق	 ۷۹، ۱۲۲، ۱۳۲
کمر بند صحبت	 ۱۲۲
کنار سیاه	 ۹۷
کوچصفهان	 ۸۷
کوره اردشیر	 ۱۳
کوهبنان	 ۱۲۵
کوه شهر	 ۱۰۴
کوه گیلویه	 ۱۴۸
کونه	 ۹۷
کَهِک (روستا)	 ۱۴۳، ۱۴۴
کیان	 ۱۳
کیس	 ۱۳

کیش	 ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۱، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹،
	 ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۴، ۳۶، ۳۸، ۳۹، ۴۲، ۴۴، ۵۲، ۵۵، ۵۷، ۵۹، ۶۰، ۶۵،
	 ۶۶، ۶۷، ۶۹، ۸۵، ۹۳، ۹۷، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۱۷، ۱۲۱،
کیش کوه	 ۱۰۱
کیش نامه (مجله)	 ۲۵، ۴۴، ۵۹، ۶۳
کیشی ابو حامد	 ۷۹
کیشی زین الدین	 ۷۹
کیشی شمس	 ۷۵
کیشی شمس الدین	 ۲۲، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۵، ۷۸، ۷۹، ۸۰
کیشی عبداللطیف	 ۷۸
کیشی محمد	 ۷، ۲۲، ۲۳، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۲، ۷۹
کیقباد	 ۱۲۹
کیکاووس بن اسکندر	 ۶۸
کیهان (روزنامه)	 ۱۰۹

«گ»

گامبرون	 ۱۳۸، ۱۳۷، ۱۲۱، ۱۲۰
گرجستان	 ۱۳۹، ۱۴۷
گرجی طهمورث	 ۱۴۷
گرزه (بندر)	 ۱۳، ۵۲
گرون	 ۱۲۱، ۱۲۵، ۱۲۷
گلین محمد	 ۱۵۶

گلستان	۱۳۱، ۹۸، ۷۱، ۶۰، ۵۳، ۵۲، ۴۴، ۴۰، ۳۹، ۳۸، ۳۶، ۵
گمبزو	۱۱۹
گمبزون	۱۲۵، ۱۲۴
گناوه	۱۰۴
گوران	۹۷
گویش (ناشر)	۱۳۲
گیلان شاه	۶۸

«ل»

لار	۱۴۰، ۱۳۹، ۱۳۷، ۱۰۱
لارستان	۱۴۰، ۱۰۰
لارک	۹۸، ۹۷، ۵۶، ۱۳
لافت	۱۰۲، ۱۰۱، ۱۰۰، ۹۹، ۹۸، ۹۷، ۸۶
لافت سیدان	۱۰۴
لاوان	۹۰، ۸۵، ۱۴
لاهیجان	۱۴۵
لبنان	۵۳
لحسا	۳۶
لرستان	۸۷، ۳۱
لسترنج	۱۰۸، ۹۹
لشت نشا	۱۴۵
لطفعلیخان زند خیابان	۱۴۳

لنگه	۱۰۶، ۱۰۱، ۱۳
لوئیز دوکامونس	۱۲۸
لور	۱۰۲، ۸۵
لیل	۱۰۲

«م»

ماچین	۱۲۳
مارکو پولو	۱۲۶، ۱۲۵
مازانس	۵۶
مازندران	۱۴۰
ماشه	۴۳، ۱۷
ماشى	۱۷
مانوى	۸۹
مانى نقاش	۸۹
ماوراءالنهر	۱۲۳، ۵۳
مجد همگر	۷۲، ۷۱، ۶۹، ۶۸، ۲۲
مجلس شورا	۷۸
مجمع الاداب (كتاب)	۷۹
مجمع الانساب (كتاب)	۱۳۲
محدث ميرهاشم	۱۳۲، ۱۰۸، ۶۳
محرم ماه	۱۶
محمد ادریس	۶۹، ۲۳

.....	محمد پاشا
۱۲۶	محمد (حضرت) (ص)
۱۲۴	محمود احمد
۸۱، ۷۸، ۷۶، ۷۳، ۶۳	مدرس رضوی محمد تقی
۱۵۵، ۱۴۴، ۱۴۳	مدرسه خان
۱۰۵	مدرسه سید محمد علی
۱۰۵	مدرسه شریف صالحی
۱۰۵	مدرسه شیخ احمد
۱۰۵	مدرسه شیخ اسماعیل
۱۰۵	مدرسه کمالی
۶۰	مدیرانه
۱۲۷، ۱۰۰، ۶۳	مرآت البلدان
۳۶	مراغه
۱۲۱	مراکش
۱۰۴، ۹۹	مروج الذهب
۱۴۴	مرو دشت
۸۱، ۶۹، ۶۷، ۶۶	مزارات شیراز
۱۰۰، ۵۴	مسالک و ممالک
۱۳۱، ۱۲۱، ۱۱۹، ۱۰۸، ۱۰۰، ۵۴، ۴۴	مستوفی حمد الله
۱۰۸، ۱۰۴، ۹۹	مسعودی
۱۳۶، ۱۰۳، ۳۶	مسقط
۱۴۹، ۱۳۹، ۱۲۶، ۱۰۴، ۵۷	مسلمان
۸۹	مسیح حضرت

مشکوة سيد محمد	۸۱، ۷۸، ۶۷
مشهد	۱۴۰
مصر	۱۲۳، ۵۷، ۵۳، ۳۷، ۳۳، ۱۴
مطلع سعدین و مجمع بحرین (کتاب)	۱۳۲، ۱۲۲
مظفرالدين	۳۳
مظفرالدين سلطان	۱۲۴
معجم البلدان	۱۰۰، ۲۱
معین فرهنگ	۱۸
معین دکتر محمد	۱۳۱
معین مهدخت	۱۳۱
مع	۱۲۰
مغتسله	۸۹
مغستان	۱۲۶، ۱۲۱، ۱۲۰
مغول	۱۲۷، ۶۵، ۵۳، ۷۳۷، ۳۵، ۳۱، ۲۰، ۷
مقتدر سر لشکر غلامحسین	۱۵۵
مکران (دریا)	۱۲۰، ۷
مکه	۱۲۹
ملاً ترابی	۱۴۳
ملاً صدرا	۱۴۴، ۱۴۳
ملاً مفید	۱۴۳
ملاً یگانه	۱۴۳
ملک سلطان	۵۹
ملکونوف	۱۵۶

ملیبار (ملابار).....	۱۲۳
منشی شمس.....	۱۸
منطقه آزاد قشم سازمان.....	۱۴۹، ۹۳، ۲۴
منکو تیمور.....	۳۶
مولوی.....	۷۲، ۴۰
مهروبان.....	۵۲، ۳۲
میانه.....	۸۷
میدان سعادت آباد.....	۱۴۸
میناب.....	۱۳۸، ۱۲۵، ۱۲۴، ۱۲۱، ۱۲۰، ۱۱۹، ۱۱۷

«ن»

ناصر بن علی (امامزاده).....	۱۴۴
ناصرالدین شاه.....	۶۷
ناصری فارسنامه (کتاب).....	۱۵۶، ۱۴۸، ۱۳۱، ۶۷، ۶۳
ناظم الاطباء.....	۱۸
ناهید معبد.....	۸۹
نابند اسکله.....	۳۳، ۲۰
نابند ایوان.....	۳۳
نابند بندر ناوبند.....	۳۳، ۲۰
نثارکوس.....	۵۵
نجف.....	۳۳
نجم الدین دمشقی.....	۵۵

نخبة الدهر ... (کتاب)	۱۰۸، ۹۹، ۵۵
نخجوانی هندوشاه	۸۱، ۷۲، ۱۸
نخعی حسین (قدس نخعی)	۱۳۱
نخل تقی	۲۰
نخیلو	۹۷
نرمانشیر	۱۲۵
نزهت القلوب (کتاب)	۱۳۱، ۱۲۱، ۱۱۹
نظام الدوله کيقباد	۱۲۹
نظاميه (مدرسه)	۷۱، ۳۷
نفس الامر (رساله)	۷۸
نقیسی سعید	۷۶، ۷۲
نقاشه	۹۷
نمکدان (کوه)	۱۰۱
نوايي عبدالحسن	۱۳۲
نورانی وصال (دکتر)	۸۱، ۷۰
نوربخش حسین	۱۵۵، ۱۳۲، ۱۲۱، ۱۰۹، ۱۰۸، ۴۴، ۲۵
نوری ابوتراب	۱۵۶
نوید (ناشر)	۱۵۶
نیشابور	۸۷، ۷۲

«و»

واسکو دو گاما	۱۳۵
وحشی بافقی	۱۳۱، ۱۱۸
ودل کاپیتان	۱۳۸
وصّاف الحضرة	۵۵، ۲۰، ۱۴
ونیز	۱۱۸

«ه»

هادی (کتاب)	۷۸، ۶۹
هخامنشی	۱۲۶
هدایت رضاقلی خان	۱۸
هرات	۳۲، ۳۱
هربرت	۱۴۱
هرمز	۹۷، ۶۶، ۵۶، ۵۲، ۳۸، ۳۶، ۲۲، ۱۹، ۱۸، ۱۵، ۷، ۶
.....	۱۰۰، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶،
.....	۱۴۴، ۱۳۹، ۱۳۸، ۱۳۷، ۱۳۶، ۱۳۵، ۱۳۰، ۱۲۹، ۱۲۸، ۱۲۷
هرمز بغاز	۱۰۰
هرمز تنگه	۱۲۰
هرمز د	۱۲۰
هرمز قلعه	۱۳۹، ۱۳۸
هرمز کهنه	۱۳۵، ۱۳۰، ۱۲۴، ۱۱۹

هرمزگان	۱۰۵، ۸۵، ۱۳
هرمز نو	۱۳۵
هرموز	۱۲۵، ۱۲۴، ۱۲۳، ۱۱۷، ۱۸
هریره	۶۰، ۵۷، ۵۶، ۵۱، ۷
هزار مزار (کتاب)	۶۶
هسن	۹۷
هلاکو خان	۳۶
هلند	۱۰۱، ۸۶
هله	۱۷
هند	۷۳، ۵۷، ۵۵، ۴۱، ۳۹، ۳۶، ۳۳، ۲۱، ۱۶، ۱۵، ۱۴
	۱۳۵، ۱۲۲، ۱۲۰، ۱۱۷، ۱۰۳، ۸۷، ۸۶
هندآباد	۸۷
هند، اقیانوس	۱۲۵، ۱۲۳
هندورابی	۱۲۱، ۹۷، ۹۳، ۹۱، ۹۰، ۸۷، ۸۶، ۸۵، ۱۳، ۷
هند شرقی (کمپانی)	۱۳۷
هند کندی	۸۷
هند و اروپ	۱۰۳
هندوان	۸۷
هندوانه	۸۷
هندو خاله	۸۷
هندوستان	۱۲۲، ۱۱۷، ۵۹، ۵۳، ۳۸، ۳۶، ۲۱
هند و مرز	۸۷
هنده کوان	۸۷

هندی	۱۲۶، ۸۷، ۳۹، ۳۳
هندیجان	۹۳، ۸۹، ۸۷
هند یمن	۸۷
هنگام (جزیره)	۹۷

«ی»

یا اجدین علی (امامزاده)	۱۴۴
یادگار (مجله)	۷۲
یارشاطر احسان	۶۳
یا قوت حموی	۱۰۰، ۲۱
یحیی حضرت	۸۹
یزد	۱۱۷، ۳۱
یمن	۴۱، ۳۹، ۳۱
ینبوع	۱۲۳
یوسفی غلامحسین	۶۳، ۴۴
یونان	۴۱

مآخذ و مراجع

- آنندراج (فرهنگ)
- احوال و آثار خواجه نصیرالدین طوسی مدرس رضوی
- اخبار العباد و آثار العباد زکریای قزوینی
- انجمن آرای ناصری رضاقلی‌خان هدایت
- برهان قاطع (فرهنگ) حسین بن خلف تبریزی
- بندرعباس و خلیج فارس سدید السلطنه کبابی
- بوستان سعدی به تصحیح دکتر غلامحسین یوسفی
- تاریخ ادبیات ادوارد براون ترجمه علی اصغر حکمت
- تاریخ شاهی به تصحیح محمدابراهیم باستانی پاریزی
- تاریخ گزیده حمدالله مستوفی
- تاریخ مفصل ایران عباس اقبال آشتیانی
- تاریخ و صاف فضل‌الله شیرازی
- تجارب السلف هندوشاه نجوانی
- تنسوخ نامه ایلخانی خواجه نصیرالدین طوسی
- جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی لسترنج
- حافظ دیوان
- حافظ شیرین سخن دکتر محمد معین
- حدودالعالم من المشرق الى المغرب به تصحیح منوچهر ستوده
- خلیج فارس و جزایر ایرانی حسین نوربخش
- خواجو کرمانی دیوان به تصحیح احمد سهیلی خوانساری
- دانشنامه ایران و اسلام احسان یارشاطر

دانشمندان و سخنسرایان فارس	رکن‌زاده آدمیت
درّۃ‌التّاج	قطب‌الدین محمود شیرازی
دریانوردی ایرانیان	اسماعیل رائین
سفرنامه	ابن بطوطه
سفرنامه	ایران و روسیه
سفرنامه	تاورنیه
شیراز شهر جاویدان	علی سامی
صورة‌الارض	ابن حوقل به تصحیح دکتر جعفر شعار
طب در دوره صفویه	سیریل الکود
فارسنامه ناصری	حسن حسینی فسایی
فصلنامه	فرهنگ فارس شماره ۳ - ۱۳۷۳
فرهنگ صحاح‌الفرس	هندوشاه نخجوانی
عقد‌العلی للموقف‌الاعلی	افضل‌الدین کرمانی
کلیات سعدی	محمد علی فروعی
کلید خلیج فارس	سرلشکر غلامحسین مقتدر
گلستان سعدی	دکتر خلیل خطیب رهبر
مارکوپولو	ایل میلونه
مجمع‌الانساب	شبانکاره‌ای
مرآت‌البلدان	اعتماد‌السلطنه
مروج‌الذهب	مسعودی
مزارات شیراز	عیسی‌بن جنید شیرازی
مطلع سعدین و مجمع بحرین	عبدالرزاق سمرقندی
نخبة‌الدهر فی عجایب البروالبحر	انصاری دمشقی

نزهت القلوب	حمدالله مستوفی به تصحیح دکتر دبیر سیاقی
معجم البلدان	یاقوت حموی
وحشی بافقی	دیوان به کوشش حسین نخعی
وزیرکشان	سید جعفر حمیدی

آثار

از مؤلف این کتابها تاکنون منتشر شده است

- وصلت در سده تظلم (شعر) ۱۳۴۸
- ابریاران بار (شعر) ۱۳۵۳
- ابراهیم ابراهیم (شعر) ۱۳۵۷
- از خون کبوتران (شعر) ۱۳۵۷
- از سایه تا نشان (شعر) ۱۳۶۰
- نهضت ابوسعید گناوه‌ای ۱۳۵۸ - ۱۳۶۰ - ۱۳۷۲
- تاریخ اورشيلم ۱۳۶۰
- داستان سیاوش ۱۳۶۸
- ماشین نوشته‌ها ۱۳۶۹
- سی و سه غزل عرفانی فروغی بسطامی ۱۳۶۹
- وزیر کشان ۱۳۶۹
- آسیه ملکه مصر ۱۳۷۰
- تاریخ نگاران ۱۳۷۲
- آینه شروه سرایی ۱۳۷۵

منتشر می‌شود:

بندر ریگ و میرمهنا

دایرةالمعارف بوشهر

فرهنگ نخل و خرما